

ترجمه ها:
مقالات سیاسی- تاریخی- اقتصادی

میر عبدالرحیم عزیز

کتاب چهارم



ورجینیا – امریکا
اکتوبر 2003

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار -
۲	اول- آزادی متداوم: بد رفتاری قوای امریکا در افغانستان
۶	دوم- افغانستان بی لگام
۱۴	سوم- چطور تسلیمی بن لادن به بوش پیشکش شد و چطور بربادش داد
۱۸	چهارم- ارتباط سازمان مخفی روسیه با القاعده
۲۵	پنجم- ده درس امپراتوری
۲۸	ششم- غرب چگونه تروریزم را خلق می کند
۳۶	هفتم- شمارش معکوس به سوی مصیبت
۳۶	۱. ترمپ و بحران افغانستان
۳۸	۲. حکومت احمق ها
۴۲	هشتم- زمانیکه انجیل ریشه شر و بدی است
۴۴	نهم- فیونکس ۲: سی ای ای عملیات عصر ترور ویتنام را در افغانستان به مرحله اجرا میگذارد
۴۸	دهم- امپراتوری ریشه دشمنی های امریکا و چین
۵۱	یازدهم- ایران چطور یک زبان را نابود میکند
۵۵	دوازدهم- قانون اساسی امریکا: یک سند ناقص و غیر دموکراتیک
۶۲	سیزدهم- سرگردانی فکری بایدن: جنگ های نیابتی و جنگ های بی پایان
۶۵	چهاردهم- زمان برای توزیع مجدد ثروت فرا رسیده است
۶۸	پانزدهم- افغانی شدن دموکراسی امریکا
۷۳	شانزدهم- سفسطه پناهگاه تروریست ها در افغانستان
۷۶	هفدهم- اهمیت ستراتیژیک ترک افغانستان
۷۹	هژدهم- افغانستان: ما هرگز نمی آموزیم
۸۲	نزددهم- اردوی امریکا یک ماشین جنگی کشتار! چگونه طالبان از متحد به دشمن مبدل شدند
۸۴	بیستم- قوانین جدید امپراتور
۸۸	بیست و یکم- چرا این همه مردان سفید عصبانی اند؟
۹۳	بیست و دوهم- ایالات متحده در افغانستان: جنگی به نام دیگر
۹۸	بیست و سوم- چرا ما نیاز به مردم سالاری ثروت داریم
۱۰۱	بیست و چهارم- سه درسی که رهبران ایالات متحده باید از ناکامی کامل در افغانستان بیاموزند
۱۰۴	بیست و پنجم- ایالات متحده بیشتر نسبت به بن لادن برای افرای ساختن افغانستان عمل کرد
۱۰۹	بیست و ششم- تحریم های امریکا علیه افغانستان میتواند مرگبارتر از ۲۰ سال جنگ باشد
۱۱۱	بیست و هفتم- مدافعان تصمیم امریکا را برای جلوگیری از کمک های مالی محکوم می نمایند
۱۱۴	بیست و هشتم- بایدن مرتکب بی عدالتی خطرناکی علیه مردم افغانستان میشود
۱۱۶	بیست و نهم- اداره بایدن باید فوراً دارائی های افغانستان را آزاد کند
۱۱۸	سه ام- چرا قصر سفید ۷ بلیون دالر را از افغانها میدزدد
۱۲۱	سی و یکم- غارت بانک مرکزی افغانستان زندگی بیگناهان را برباد میکند
۱۲۳	سی و دوهم- فساد، قتل، بچه بازی: حکومت افغانستان ارزش جنگیدن را ندارد
۱۲۵	سی و سوم- فروپاشی افغانستان
۱۳۰	نتیجه-

پیشگفتار

مضامینی که خدمت هم میهنان تقدیم میشود، ترجمه مقالاتی است که توسط نویسندگان امریکائی و یا غیر امریکائی در موضوعات سیاسی، تاریخی و اقتصادی به زبان انگلیسی تحریر یافته است. اکثریت مضامین بحران افغانستان را در بر می گیرد، اما مسائل مربوط به امریکا، ایران، روسیه و چین هم مورد بحث قرار گرفته است.

بعد از مرور این مضامین، هم میهنان ما خواهند فهمید که چطور بیگانگان و اجیران داخلی شان مصیبت هائی را بر مردم افغانستان تحمیل کرده اند تا به اهداف شوم استعماری خود نایل آیند. به بهانه جنگ علیه تروریسم، استعمار جهانی و همکاران سرزمین اجدادی ما را لگدمال کردند و ده هزار مردم ما را بدون کمترین دلیل از تیغ کشیدند. استعمار جهانی و همکاران بین المللی و داخلی اش به ناموس مردم افغان تجاوز نمودند و هزار ها تن را بی عزت و بی حرمت ساختند. چنین جنایات از حافظه مردم ستمکش ما هرگز دور نخواهد شد و روز های تاریک تاریخ کشور را هرگز از یاد نخواهند برد. چهره های سیاه و زشت عمال استعمار که شب و روز مانند سگان ولگرد در خدمت تجاوزگران اجنبی قرار داشتند، هرگز فراموش درد رسیدگان میهن ما نخواهد شد.

تاریخ اعمال همه را ثبت خواهد کرد و روزی خائنان را به سزای اعمال شان خواهند رساند. تاریخ خود بزرگترین داور است و احدی نمی نمیتواند از فتوا و حکمش فرار نماید. نسل های آینده کشور از حوادث ناگوار افغانستان خواهند آموخت که اجانب و مزدوران شان چه جفائی در حق مردم افغانستان روا داشتند. این مضامین می تواند ذهنیت مردم ما را به ارتباط حوادث کشور و جهان روشن سازد و رهنمای عمل نسل های آینده گردد.

جاوید افغانستان

اول

آزادی متداوم: بد رفتاری قوای امریکا در افغانستان

۲۰۰۴/۹/۵

سازمان نظارت بر حقوق بشر گزارش ۱۵۹ صفحه ای را در مورد بد رفتاری قوای امریکا در افغانستان نگاشته است که اینک خلاصه آن را به هموطنان عالیقدر تقدیم می کنم.

به تعقیب حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، امریکا بنام "تامین امنیت ملی" و حمایت آزادی ها و حقوق اساسی و با اظهار هدف دومی یعنی رهائی مردم افغانستان از سلطه بیرحمانه نظام طالبان به جنگ در افغانستان آغاز نمود. اما امروز امریکا در افغانستان با تأسیس يك سیستم نادرست غرض توقیف و نگهداری مردم که يك قسمت از عملیات اطلاعاتی و نظامی اش را تشکیل میدهد خود پرنسیب های حقوق بشر بین المللی و حقوق نوع دوستی بین المللی را نقض کرده است. در انجام چنین عمل، امریکا حیات مردمان ملکی را به خطر مواجه ساخته، سعی در اعاده قانون را تخریب نموده و تعهداتش را در تائید و حمایت حقوق اولیه مورد سوال قرار داده است. این گزارش به اساس تحقیقاتی صورت گرفته که توسط سازمان حقوق بشر در شرق و جنوب شرق افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۳ و در اوایل سال ۲۰۰۴ ترتیب شده است.

در افغانستان، امریکا و متحدین همراه با قوای دست نشانده افغانی علیه بقایای طالبان، حزب اسلامی حکمتیار و يك گروه کوچک جنگجویان غیر افغانی که با القاعده همکار اند می جنگند. این گروه های مسلح به نوبه خود کمترین علاقمندی به مراعات حقوق بشر ندارند. آنها اعمال ضد بشری را مرتکب میگردند. ربودن افراد غیر نظامی، کشتن کارگران مؤسسات کمک های بشری و بمب گذاری در بازار ها و محلات مردم عادی جزء عملیات تخریبی ایشان به شمار میرود. کسانی که مسئول چنین تخطی ها هستند به شمول رهبران شان بایست دستگیر شده، از ایشان تحقیقات صورت گرفته و به اساس تخطی از قانون افغانستان و قوانین جنگی مورد تعقیب قانونی قرار گیرند. اما فعالیت این گروه ها هیچ نوع معذرتی را برای تخطی و پیمان شکنی امریکا بار نمی آورد. کنوانشن جینوا انجام عین عمل متقابل را مجاز نمیداند. بد رفتاری و تجاوز به حقوق دیگران بوسیله يك فرد و یا يك گروه در جنگ و کشمکش صرف نظر از شدت عمل آن، تخطی و بد رفتاری جانب مقابل را مورد تائید و تصدیق قرار نمیدهد. این يك اصل عمده حقوق بشر دوستی بین المللی است. از سال ۲۰۰۲ تا کنون، سازمان نظارت بر حقوق بشر تخمین نموده است که قوای امریکا و متحدین به تعداد ۱۰۰۰ تن افغان و تبعه سائر کشور ها را توقیف نموده و نگهداشته است. بعضی از این ها در جریان عملیات نظامی دستگیر شده، اما يك تعداد دیگر بدون ارتباط با گروه های جنگی و عمل خصمانه بازداشت شده اند.

گزارش های متعددی موجود است که قوای امریکا از شدت عمل بیش از حد و بدون تشخیص در جریان توقیف افراد در مناطق مسکونی در افغانستان استفاده می نماید. بارها دیده شده است که قوای امریکا با استفاده از هیلو کوپتر های گنشیپ (Gunship) و سلاح های ثقیله و خفیفه شامل فیر های غیر رهنمائی شده مکرراً عملیات مرگبار را به راه انداخته اند، آنهم در محلاتی که جنگ و ستیز وجود نداشته و صرف قوای پولیس میتواند در توقیف مردم داخل صحنه گردد. استعمال چنین تاکتیک منجر به کشتار و زخمی شدن غیر قابل اجتناب مردم بیگناه و غیر نظامی شده که این خود نشانه‌دهنده تخطی از حقوق بشر بین المللی است. سازمان نظارت بر حقوق بشر همچنان بر این موضوع استناد نموده است که عساکر افغانی که در پهلوی عساکر امریکائی استخدام شده و برای امریکائیان می جنگند، در جریان بازداشت با مردم بد رفتاری نموده و ایشانرا لت و کوب می نمایند. ضمناً منازل کسانی را که توقیف شده اند چور و چپاول نموده و زمین های شانرا غضب می کنند. این نوع تخلفات باید يك امر نگران کننده برای امریکا بوده و قومندانان انفرادی مقصر و سزاوار سرزنش اعمال نا شایسته عساکر خود میباشند. اما در جا هایی که قوای افغانی تحت اداره و اوامر قوای امریکائی قرار دارد، امریکائیان مسئولیت دارند تا مانع بد رفتاری قوای افغانی شده، و الا در صورت کوتاهی، امریکائیان مقصر و گنهگار تلقی میگردند.

يك تعداد از کسانیکه توسط قوای امریکائی توقیف شده اند برای يك مدت نامعینی در قرارگاه های و پوسته های نظامی به سر میبرند. در جریان محبوسیت در زندان ها، توقیف شدگان از هر گونه تماس و ملاقات با اعضای فامیل و سائیرین محروم میگردند. توقیف شدگان این فرصت را ندارند تا مقامات مربوطه را در مورد توقیف بی مورد شان مورد سوال قرار دهند و حتا بعضی اوقات مواجه به بد رفتاری و شکنجه هم میگردند. يك تعداد از زندانیان به زندان گوانتاناما فرستاده میشوند، درحالیکه يك تعداد دیگر در افغانستان باقی می مانند. بعضی از این زندانیان سر انجام رها گشته، در حالیکه يك تعداد زیاد دیگر بیشتر از دو سال است که در محابس باقی مانده اند.

قوای نظامی امریکا زندان اصلی خود را در میدان هوائی بگرام قرار داده است. لاکن يك تعداد نا معلوم محابس دیگر هم در سائر نقاط کشور مانند قندهار، جلال آباد و اسد آباد دارند. سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (CIA) تعداد نا معینی از محبوسین را در بگرام و سائر نقاط افغانستان نگهداشته و ضمناً مقامات محلی افغانی را تشویق نموده و حتی به ایشان دستور میدهند تا صد ها تن را که در عملیات مشترک قوای امریکائی و افغانی دستگیر شده اند زندانی سازند. این افراد بدون گناه و در شرایط بد نگهداری شده و حتی بدون دلیل مورد آزار و شکنجه قرار میگیرند. در شبرغان به تعداد ۱۰۰۰ تن از طالبان و جنگجویان خارجی در دست دوستم افتاده و زیر نظر امریکائیان تحقیقات صورت میگیرد. امریکا مخالفت خود را علیه تقاضای ظاهری حکومت افغانستان و پاکستان در تحقیق این افراد غرض رهایی ایشان ابراز داشته است. محققان سازمان نظارت بر حقوق بشر بعد از مصاحبه با بعضی از این افراد که رها شده اند دریافتند که بد رفتاری های زیادی علیه شان در زندان های مربوطه قوای امریکا صورت گرفته است. این ادعا توسط هیئت کمکی ملل متحد در افغانستان (UNAMA)، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغان و خبرنگاران بین المللی نیز تائید شده است.

افغان هائی که در سال ۲۰۰۲ در بگرام زندانی بودند، حالت خود را چنین بیان نمودند که ایشان با زنجیر و زولانه قصداً برای مدت طولانی بیدار نگهداشته شده و یا اینکه به زور با زانو نشسته و یا طور ناراحت کننده ای برای ساعت ها استاده باقی می مانند. بعضی از این افراد اظهار داشتند که حین توقیف مکرراً مورد لت و کوب وحشیانه واقع شدند. يك تعداد دیگر گفتند که ایشان را در آب یخ زمستان می انداختند.

عین ادعا ها علیه امریکائیان در سالیان ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ هم صورت گرفت که به اساس آن زندانیان در محابس امریکائی در قندهار، جلال آباد و اسد آباد مورد زجر و شکنجه قرار می‌گرفتند.

در دسمبر سال ۲۰۰۲، دو افغان در شکنجه گاه بگرام حیات خود را از دست دادند. داکتران قوای نظامی امریکا بعد از اتوپسی، علت مرگ ایشانرا قتل دانست. در جون سال ۲۰۰۳، يك افغان دیگر در زندان اسدآباد کتر جان سپرد. وزارت دفاع امریکا تا حال هیچگونه توضیحاتی در مورد مرگ این افراد ارائه نداده است. سازمان نظارت بر حقوق بشر نگران است که نتایج تحقیقات آشکار نخواهد شد و اقدام انضباطی علیه مرتکبین اتخاذ نخواهد گردید.

سازمان نظارت بر حقوق بشر در مورد طی مراحل قانونی به ارتباط زندانیان عمیقاً نگران است. امریکا يك سیستم را در افغانستان پیاده نموده است که بازداشت شدگان حق دعوی و مناقشه را که منجر به رهائی آنها گردد، ندارند. افراد ملکی که در جریان عملیات نظامی در دام می افتند و بعداً محبوس می‌گردند در يك موقعیت نا امید کننده گذاشته میشوند. حین سپری نمودن ایام محبس هیچگونه صلاحیتی نداشته تا بتوانند دلایل قانونی زندانی شدن خود را مورد مناقشه قرار دهند. ایشان همچنان به وکیل قانونی دسترسی ندارند. رهائی ایشان صرف منوط به تصمیم قوای امریکا است که کمترین احترامی به مقررات حقوق بین الدول ندارد.

از آغاز عملیات نظامی امریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۱، هیچ فردی از توقیف شدگان موقوف "اسیران جنگی" یا کدام موقوف قانونی دیگر را بر موازات کنوانشن جینوا نداشته است. به استثنای جان واکر لندس امریکائی (John Walker Lindh)، هیچ فردی دیگری از آغاز عملیات نظامی امریکا تا کنون به اتهام کدام جرمی متهم نشده است و یا اینکه امریکا و یا حکومت افغانستان هیچگونه دیوان محاکماتی را غرض محکمه ای همچو افراد تا سیس نکرده است. امریکا کلیه باز داشت شدگان را که در افغانستان اسیر گرفته اند، منحصت متحاربین غیر قانونی تلقی نموده و ایشان را مستحق حمایت مواد مندرجه کنوانشن جینوا و حقوق بشر نمیداند.

حکومت افغانستان مکلفیت دارد تا حقوق افراد کشور را در داخل سرحدات خود حمایت نماید. حامد کرزی یکبار در مورد بد رفتاری عساکر امریکائی به مقامات مربوطه امریکا شکایت نمود. با وجودیکه حکومت افغانستان و وزارت دفاع آن کشور کمترین نفوذی بر پالیسی و ستراتیژی قوای نظامی امریکا ندارند، باآنهم میتوانند اصرار ورزند که قوای امریکا بایست موازین حقوق بشر و حقوق بین الدول را در نظر داشته باشد. تخلف از حقوق بشر توقیف شدگان ناشی از روش بی مفهوم و غیر قابل درک امریکا در بگرام هر روز وضع وخیم تری به خود میگیرد. امریکا اجازه نمیدهد که اعضای فامیل توقیف شدگان، وکلا و مدافعین حقوق شان و یا خبر نگاران یا نماینده مؤسسات دولتی از بازداشت شدگان بازدید نمایند. این هم آشکار نیست که سیستم توقیف که توسط امرکا تطبیق میشود باعث تأمین امنیت قوای امریکا می گردد. زندانی ساختن افراد غیر نظامی بدون اینکه به کدام جناح مسلح متعلق باشند و نگهداری بدون دلیل آنها برای مدت طولانی خشم مردم را بار آورده و باعث شده است که عده کثیر مردم، به استثنای اعضای شورای نظر، از همکاری با قوای امریکا خود داری ورزند .

تا حال کام معلوماتی در مورد تحقیقات و محکمه افراد نظامی امریکا که متخلفین حقوق بشر بین المللی بوده از جانب امریکا ارائه نگردیده است. واضحاً که امریکا با آزادی و معافیت کامل در زندان های اختصاصی خود در افغانستان عمل می نماید. وزارت دفاع امریکا تحقیقات خود را به ارتباط مرگ سه تن

از توقیف شدگان افغان در بگرام و اسدآباد تا کنون آشکار نساخته است. مقامات امریکائی همچنان هیچگونه جواب قناعت بخش به سوالات گروه های حقوق بشر و اعضای کانگرس در مورد بد رفتاری و شکنجه ای که قوای امریکا در افغانستان مرتکب میگردند ارائه نداده است. کمترین تردیدی وجود ندارد که روش امریکا در قبال توقیف مظنونین تروریست در افغانستان و جا های دیگر افکار عامه جهانی را علیه امریکا شورانیده و سعی این کشور را در خلق يك ائتلاف همه جانبه در جنگ علیه تروریزم جداً صدمه زده است.

تعقیب چنین پالیسی، امریکا را در يك مشکل قرار میدهد که نخواهد توانست که سائر حکومت را در تخطی حقوق بشر بین المللی و حقوق نوع دوستی بین المللی به ارتباط شرایط محابس مورد انتقاد قرار دهد. هر سال وزارت خارجه امریکا گزارشی در مورد وضعیت حقوق بشر در کشور های مختلف منتشر میسازد. این گزارش کشور های مختلف را در اعمال نا جایز شان مانند لت و کوب، تحمیل بیدار خوابی، زنجیر و زولانه و کوفته قلفی به شدت انتقاد می نماید. در حال حاضر امریکا مفیدیت چنین گزارش را نسبت ارتکاب چنین تخطی ها به وسیله خود امریکائیان از بین میبرد .

روش بازداشت مردم را که قوای امریکا در افغانستان اعمال می کند، يك مثال بد برای افغانستان و سائر کشور ها خواهد شد. جنگ سالارانی که قوای شان همراه با قوای امریکائی فعالیت می نمایند، کار شرافتمندانه ای تا حال انجام نداده اند که سابقه بد آنها را به ارتباط رفتار غیر انسانی شان با توقیف شدگان جبران نماید. عوض اینکه امریکا يك مثال مثبت برای جنگ سالاران باشد، روش و سلوک امریکا زمینه را برای بد رفتاری بیشتر جنگ سالاران افغانی آماده میسازد. در سطح جهانی برای کشور ها و حکومت مختلف بسیار سهل خواهد بود تا با انگشت گذاشتن بر تخلفات امریکا در افغانستان، قصور و اشتباهات خود را در عدم مراعات حقوق بشر درست جلوه دهند .

دوم

افغانستان بی لگام

نویسنده: کتی گنن (Kathy Gannon)

۲۰۰۴/۱۰/۷

برگشت به کابل

در سال ۱۹۹۴، جنگ شدیدی میان جنگ سالاران رقیب در سر تاسر کابل پایتخت افغانستان در گرفت. این زمان گویای حملات بی پایان و بیرحمانه خصوصاً بر افراد ملکی بود. در نتیجه جنگ های تباه کن چهار ساله میان جنگ سالاران، حد اقل ۵۰۰۰۰ تن که بیشتر آنها افراد غیر نظامی بودند حیات خود را از دست دادند و يك تعداد دیگر هم معیوب و ناقص الاعضا گردیدند. بالاخص در يك حمله وحشتناك، پنج زن از مردم هزاره را پوست کردند. حمله کنندگان طالبان نبودند زیرا طالبان دو سال بعد به قدرت رسیدند. حمله کنندگان حامیان وفادار یکی از جنگ سالاران بودند که برای کنترل شهر کابل با رقیبان خود می جنگیدند. وی عبدالرسول سیاف بود.

میلیشیای سیاف سالیان متمادی با دیگران در جنگ و ستیز بودند. اول علیه قوای اشغالگر شوروی جنگیدند و بعد ازینکه عساکر شوروی به شکست مواجه شدند، ایشان علیه سائر گروه های مجاهدین به جنگ آغاز نمودند. حتی در میان جنگجویان افغانی، میلیشیای سیاف حالت خاصی داشت. گروه سیاف نسبت به سائر گروه ها بیشترین تندروان عرب را داشت و از نزدیکی با عربستان سعودی و پیوند پولی با آن کشور لاف میزد و دفاتری هم در آنجا باز کرده بود. همچنان رابطه نزدیک ایده لوژیک بین گروه سیاف و عربستان سعودی بر قرار بود. سیاف یکی از اعضای فرقه متعصب وهابی است. وی مخالف موجودیت عساکر امریکائی در عربستان بوده و یکی از دشمنان سر سخت حقوق زن به شمار میرفت که تا حال هم همان موقف ضد زن وی پا بر جاست.

دو سال بعد از حمله بیرحمانه بر زنان هزاره، سیاف همراه با رئیس جمهور و وزیر دفاع آنوقت برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود ذریعه طالبان از صحنه سیاسی دور ساخته شدند، هر چند که امروز تعدادی زیادی از جنگ سالاران با قوت بیشتر دو باره به کابل برگشته اند. در حقیقت چند ماه قبل یعنی در جریان لویه جرگه قانون اساسی، زلمی خلیل زاد سفیر امریکا و فرستاده خاص جورج بوش در افغانستان با سیاف ملاقات نمود. هر دو جانب جریان صحبت با يك دیگر و موضوعات قابل بحث را افشا نکردند، اما گفته میشود که خلیل زاد سعی نمود تا سیاف را در مورد پذیرش بعضی از مواد قانون اساسی راضی سازد: ریاست جمهوری مقتدر، تضمین حقوق زنان و حمایت اقلیت های مذهبی. متعاقباً سیاف به این مواد قانون اساسی موافقه نمود، اما معلوم نشد که در عوض چه تقاضای سیاف برآورده گردید. این حقیقت آشکار که ملاقات بین سیاف و نماینده امریکا یعنی خلیل زاد اتفاق افتاد خود يك موضوع نارام کننده است،

زیرا این عمل ضعف ستراتیژی و اشنگتن را نسبت به افغانستان ثابت میسازد. امریکا شرط می بندد عین افرادی که افغانستان را در گذشته به چنین تباهی کشانیدند در آینده این کشور را بسوی دموکراسی و ثبات سوق میدهند. شواهد ثابت میسازد که عکس آن در حال اتفاق افتادن است. فرصت از دست رفت، نیت نیک برباد رفت، و درس های از تاریخ نادیده گرفته شد.

معامله با شیاطین

بر علاوه سیاف، چندین جنگسالار دیگر هم دوباره در افغانستان به قدرت رسیدند. ایشان عبارت اند از قسیم فهیم وزیر دفاع فعلی، عبدالرشید دوستم فرستاده خاص حامد کرزی در سمت شمال و ربانی رئیس جمهور سابق و دلال فعلی قدرت. کلیه این افراد، مسئولیت مشترك در كشتار بیرحمانه ای مردم در دهه ۱۹۹۰ داشتند. این جنگ سالاران تا حال میلیشیاها و محابس شخصی داشته و مقدار عظیم پول از طریق چور و چپاول و تجارت غیر قانونی مواد مخدره که بالغ بر ۲/۳ بلیون دالر میشود بدست میاورند. با اینحال، چنین افراد در میز مذاکره با امریکا، ملل متحد و سائر اعضای حکومت افغانی نشسته برای قدرت چانه میزنند. حامد کرزی رئیس حکومت انتقالی افغانستان این وضع را نظاره میکند، اما قادر نیست که کاری در این مورد انجام دهد. احساس حالت گذشته آنقدر قوی است که لکدر براهیمی فرستاده اختصاصی ملل متحد در افغانستان اخیراً هشدار داد که "وضع فعلی مانند حالت بعد از استقرار حکومت مجاهدین در سال ۱۹۹۲ است که چند سال بعد باعث ظهور طالبان گردید."

چگونه اوضاع دقیقاً به این سرعت رو به خرابی رفت؟ چطور سقوط طالبان که يك موفقیت بزرگ برای اشنگتن محسوب میشد و يك عصر جدیدی را برای این کشور مصیبت زده نوید میداد منجر به برگشت وضع گذشته شد؟ جواب به این سوال به ماه سپتمبر ۲۰۰۱، برمیگردد. بعد از اینکه القاعده از مراکز خود در افغانستان دست به حملات تروریستی بر نیویارک و واشنگتن زد، ائتلاف شمال با امریکا متحد گردیده تا مشتركاً تروریست ها و حامیان شان یعنی طالبان را تارومار نمایند. متحدین جدید امریکا عین کسانی بودند که قبل از بقدرت رسیدن طالبان مصیبت عظیمی را بر افغانستان وارد کردند و يك تعداد آنها تقریباً به همان اندازه تندرو در عقیده و ایده لوژی خود هستند که طالبان بودند. (ربانی که از سال ۱۹۹۲ تا سال ۱۹۹۶ بحیث رئیس جمهور ایفای وظیفه میکرد به ۶۰۰ تن از اعراب تندرو پاسپورت افغانی داد). بر علاوه، اتحاد ایشان با اشنگتن صرف جنبه تکتیکی داشت. طبق اظهاریه ملتن بردن (Milton Bearden) که به حیث شخص ارتباطی سی آی ای (CIA) با مجاهدین در دهه ۱۹۸۰ اجرای وظیفه میکرد "مجاهدین هیچ وقت فکر نمیکردند که نتوانند از عهده ما برنیایند."

مشکلات حتی قبل از مذاکرات معاهده بن تحت رهبری ملل متحد(؟) در دسمبر سال ۲۰۰۱ آغاز گردید. قرار بود که معاهده بن منحیث يك وسیله برای افغانستان بعد از طالبان بکار رفته که منجر به تاسیس و انکشاف يك افغانستان نوین، با ثبات و دموکراتیک میشد. جوانب دیدخل موافقه نمودند که لویه جرگه برگزار شده، رئیس حکومت موقت و کابینه تعیین گردیده، قانون اساسی جدید به تصویب رسیده و انتخابات عمومی برگزار شود. لاکن در مذاکرات و چانه زدن برای بدست آوردن چوکی در کابینه، موافقت شد که سه وزارت مهم خارجه، دفاع و داخله به جناح تاجک ائتلاف شمال یعنی جمعیت اسلامی تحت رهبری ربانی تقویض گردد.

رهبران ائتلاف شمال موافقت خود را به تقرر کرزی پشتون به حیث رئیس حکومت موقتی ابراز نمودند به شرط اینکه کرزی از خود میلیشیا نداشته باشد. در عمل این چنین معنی میداد که کرزی نمیتواند اراده خود

را بر کسانیکه میلیشیا شخصی دارند تحمیل نماید. کرزی معتقد بود که افغانستان صرف نظر از قومیت، خانه مشترک همه است. اما يك تعداد کمی از همکاران وی با او همنظر بوده اند. حکومت جدید مرکب از گروه های نظامی قومی تاجک، ازبک و هزاره و پشتون های ضعیف و ناتوان است که بعد از سال ها تبعید به وطن شان برگشته اند.

امریکا و ملل متحد احتمالاً فکر کردند که حامد کرزی با استفاده از حضور نظامی عساکر غربی که بعضاً هم وجه وی را بلند میبردند، توانائی بیشتری بدست خواهد آورد. با وجودیکه واشنگتن ادعا میکند که از کرزی حمایت می نماید، امریکا برای بدام انداختن بقایای طالبان و القاعده به اتکای خود بر جنگ سالاران ادامه میدهد. این ستراتیژی دوگانه که مشتمل بر تادیبه پول، توزیع اسلحه و بخشیدن اعتبار سیاسی به ائتلاف شمال هم بود باعث تقویت این جناح اما به قیمت تضعیف حکومت مرکزی کرزی تمام شده است.

حتی در کابل محدودیت قدرت و صلاحیت کرزی و خیانت جنگ سالاران آشکار گردیده است. معاهده بن زمان منحل ساختن میلیشیا های شخصی را تعیین کرده بود. حتی قبل از منحل شدن، میلیشیا های شخصی بایست از کابل خارج میشدند. معاهده بن کاملاً در این مورد صراحت داشت: قوای جنگ سالاران حین داخل شدن قوای کمکی امنیت بین المللی برای آسایش در کابل در دسمبر ۲۰۰۱، باید در بیرون از شهر باقی می ماندند.

جنگ سالاران هر گز تصمیم نداشتند که موافقات بن را احترام نمایند. در ۱۱ نومبر یعنی دو روز قبل از فرار طالبان، از سیاف در مورد تقاضای امریکا که میلیشیای وی در بیرون از کابل باقی بماند تیلیفونی سوال شد، سیاف خندید و گفت، "برادران ما آنجا خواهند بود." فهیم که بعداً وزیر دفاع مقرر گردید عین موقف را داشت. بعد از شکست طالبان از فهیم سوال شد که آیا او میلیشیا خود را قبل از آمدن قوای حافظ صلح از کابل دور خواهد کرد، جواب وی طور صریح منفی بود. به فهیم گفته شد که معاهده بن در مورد دور ماندن میلیشیا ها از کابل حین دخول قوای حافظ صلح به کابل کاملاً صراحت دارد، جواب وی باز هم منفی بود. میلیشیای فهیم تا اکنون در کابل باقی مانده است و امریکا و ملل متحد سعی میورزند تا از شر میلیشیا وی رهائی یابند.

هیچ جای تعجب نیست که سعی کرزی در اثبات خود و اطمینان به مردم هیچگونه موثریتی نداشته است. اگر چه که کرزی اظهار نموده است که طالبان عادی و اکثریت پشتون نبایست از نظام جدید هراسی داشته باشند، قدرت نا متناسب تاجک و ازبک ائتلاف شمال وحشت را در سر تا سر کشور خلق نموده است. این حالت نسبت موجودیت تعدادی کمی از قوای کمک بین المللی برای امنیت افغانستان بد تر شده است. امریکا صرف ۱۱۰۰۰ (به گفته نویسنده در آنوقت) تن عسکر در افغانستان دارد که مصروف به دام انداختن القاعده و طالبان است. قوای ایساف که به ۶۰۰۰ (آن زمان) تن میرسد در بیرون از کابل کمتر فعالیت می نمایند.

همراه بد

این افراد چه کاره اند که واشنگتن غرض به دام انداختن بن لادن از ایشان تقاضای کمک کرده است؟ کرزی از مجاهدین ستایش نموده و از ایشان مانند قهرمانان در نبرد علیه شوروی در دهه ۱۹۸۰ نام برده است. اما مردم عوام با نظر دیگر به ایشان مینگرند. طوریکه يك تعداد زیاد افغانها به نویسنده این مضمون در دسمبر سال گذشته گفتند که مجاهدین بعد ازینکه کابل را در سال ۱۹۹۲ گرفتند نام قهرمانان را بر باد

داده و نسبت کشتار مردم بیگناه و جنگ میان خود شان حیثیت جانیان را به خود گرفته اند. امروز ملامتی کشتار را کاملاً بر دوش گلبدین حکمتیار میگذارند که در سال ۱۹۹۶ به ایران فرار نمود و بین سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ غرض غضب قدرت بیشتر کابل را راکت باران کرد. حکمتیار فعلاً با حکومت انتقالی افغانستان در ستیز است. هر چند که افغانهایی که در خلال این مدت شاهد حوادث بوده اند میگویند که همه گروه های در گیر مقصر میباشند. آن شخص سیاف بود نه حکمتیار که میگفت کابل باید به خاک یکسان شود زیرا به عقیده وی هر کسیکه در زمان تسلط کمونیست ها فرار نکرد، هم باید کمونیست شمرده شود. مردان سیاف و احمد شاه مسعود و معاون وی فهیم حملات بیرحمانه ای را علیه افراد ملکی براه انداختند که به "حیوان صفت" شهرت یافتند.

معلوم میشود که امریکائیان میدانند با کدام اشخاص سروکار دارند، اما در مورد گذشته شان نگران نیستند. خلیزاد به نویسنده ای این مضمون گفت که بعضی از آنها گذشته وحشتناکی دارند، اینرا من انکار نمی کنم. سوال در اینجاست که آیا با ایشان در حال حاضر مقابله نمائیم و یا اینکه يك ستراتیژی تحولی را برگزینیم. يك عمل منجر به يك عمل دیگری خواهد شد اگر مردم سلوك مناسب نداشته باشند. اما واضح نیست که از نگاه خلیزاد کردار و سلوك بد چه است. جنگ سالاران برای مدت دو سال است بر کشور حکمروائی دارند و افغانستان بسوی يك کشور مواد مخدره در حال سقوط است که میتواند از اداره خارج گردد. جنگ سالاران نه تنها در فساد و قاچاق مواد مخدره داخل استند، بلکه بر طبق اظهاریه کمیته حقوق بشر افغان گنهکار و مقصر بد رفتاری و اذیت کردن مردم هم میباشند.

کسانیکه علیه مجاهدین اظهار نظر میکنند خود را به خطر مواجه میسازند. سیما ثمر رئیس سازمان مستقل حقوق بشر افغان و وزیر اسبق امور زنان به خاطر انتقاد از جنگ سالاران مورد تهدید قرار گرفت. همچنان یکی از افراد ذکور که در لویه جرگه اول از جنگ سالاران انتقاد نمود، هم مورد تهدید قرار گرفت که از فرط وحشت او و فامیلش اجباراً از يك کشور خارجی تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند. در لویه جرگه دوم، یکی گارگر ۲۵ ساله ای خدمات اجتماعی به اسم ملالی جویا مربوط به یکی از مناطق محافظه کار جنوب غرب افغانستان از محل نطقان به شدت مجاهدین را مورد سرزنش قرار داد و آنها را جانیانی خواند که کشور را به تبائی کشانیدند. وی گفت "آنها یعنی جنگسالاران باید در سطوح ملی و بین المللی محاکمه شوند." در جواب صبغت الله مجددی رئیس لویه جرگه که خود زمانی یکی از رهبران مجاهدین بود ملالی را تهدید نمود که اگر از این گفتارش معذرت نخواهد، از مجلس اخراج خواهد شد. ملالی از اظهار معذرت خودداری نمود، اما سائیرین از جانب وی معذرت خواستند. مجددی ۱۵ دقیقه وقت به سیاف اعطا نمود که به جواب ملالی بپردازد. سیاف افرادی مانند ملالی جویا را جانی و کمونیست خطاب نمود. سازمان عفو بین المللی ادعا نموده است که بعد از این حادثه ملالی چندین بار تهدید به مرگ شده است.

مجاهدین ثابت ساخته اند که در بد رفتاری علیه هموطنان خود استعدادی سرشار دارند، اما در انجام وظیفه ای که واشنگتن برای شان تعیین کرده است یعنی دستگیری و کشتن رهبران القاعده و طالبان کاری انجام نداده اند. حتی حینیکه میلیشیا های گروهی باعث خلق وحشت در میان مردم گشته، طالبان دوباره خصوصاً در قسمت های جنوب و شرق کشور ظهور کرده اند. بطور مثال، مامورین ولایت زابل و کارگران کمک رسانی افغانی اظهار میدارند که ۸ ناحیه از ۱۱ ناحیه فعلاً در دست طالبان قرار دارد. ضمناً، يك قسمت از اطلاعات که جنگ سالاران در مورد طالبان به واشنگتن داده بودند غلط ثابت شده است. در دسامبر سال گذشته، نظر به اطلاعات نا درست، امریکا به يك محل فرضی طالبان و القاعده حمله نمود که به عوض ۱۶ تن از مردم غیر نظامی کشته شدند که ۱۵ تن آنها اطفال بودند. طبق گفته بردن، امریکا آنقدر

زرنگ نیست که مورد استفاده قرار نگیرد. واقعیت اینست که غرب در مجموع برای جنگ سالاران کدام معنی ندارد. بردن هشدار داد که جنگ سالاران و رهبران گروهی ممکن است برای مدت طولانی با امریکا همکاری ننمایند، زیرا ایشان به زودی منابع کافی در اختیار خواهند داشت تا متکی به خود گردند. بردن توضیح نمود که با بیش از ۲/۶ بلیون دالر عاید از طریق مواد مخدره و چند بلیون دالر دیگر از راه قاچاق در سطح جهانی، در کدام حالت جنگ سالاران به ما ضرورت خواهند داشت؟ در کدام حالت، با این پول سرشاری که بدست میاورند، جنگ سالاران به سوی ما نگرسته و بگویند که تشکر بسیار زیاد، ما کاملاً از این راضی هستیم؟ من خانه مجلل دارم، میلیشیا دارم، پس مرا اذیت نکنید.

افغانهای فراموش شده

قربانیان اصلی مردم عامه افغانستان میباشند. ملت افغان از ناکامی در انجام وعده های بلند پروازانه ای که جامعه بین المللی قبل از حملات امریکا بر طالبان به مردم داده بودند کاملاً مایوس و نا امید شده اند. غرب حتی دشمنان سابق خود را قدرت داد. طبق يك گزارش سازمان حقوق بشر، "هراس اکثر افغانها نه تنها از بد رفتاری فعلی سرچشمه میگیرد، بلکه همچنان از خاطرات تجاوزات و بد رفتاری های که به وسیله رهبران فعلی در دهه ۱۹۹۰ و قبل از بقدرت رسیدن طالبان مرتکب شده اند ناشی میشود". طوریکه يك زن در یکی از مناطق روستائی بیان میدارد، "ما می ترسیم، زیرا ما گذشته را به یاد می آوریم."

جامعه بین المللی همچنان در تعهدات خود در اعطای کمک ناکام شده است. مؤسسه بین المللی مواظبت (International Care) که يك سازمان بشری جهانی است گزارش میدهد که افغانستان تعهد کمک ۷۵ دالر فی نفر را در سال ۲۰۰۲ بدست آورد، اما صرف ۴۲ دالر فی نفر را در پنج سال آینده خواهد گرفت. در مقام مقایسه، حد اوسط ۲۵۰ دالر فی نفر برای مردم بوزنیا، تیمور شرقی، کاسووا و راواندا وعده داده شده است.

مزید بر آن، علاماتی وجود دارد که نشان میدهد خساره ای که به افغانستان رسیده به آسانی قابل جبران نخواهد بود. فرصت اینکه پشتون ها را که اکثریت را در افغانستان تشکیل میدهند دلجوئی نموده و آرام نگهدارند، تلف شده است. امریکا پشتون ها را منحیث دشمن دانسته و به عوض اقلیت های تاجک و ازبک را بقدرت رسانید. بر علاوه، بی نظمی و بی قانونی در کشور چنین معنی میدهد که مؤسسات کمک رسانی بیشتر از این جرأت نمی نمایند که کارگران بین المللی خود را بیرون از پایتخت بفرستند. آنها خصوصاً در مناطق جنوب و شرق که از نگاه امنیتی نارام بوده بسیار محتاط میباشند. بطور مثال، بعد از سقوط اول طالبان، ۱۶ سازمان کمک رسانی بین المللی در ولایت جنوب شرق زابل به فعالیت آغاز نمودند، امروز از آن سازمان ها صرف دوی آن باقی مانده است.

يك وضع دشوار این است که واشنگتن از قوای نظامی برای هدف کمک رسانی استفاده میکند که اکثر مامورین رسمی در این خصوص شکایت داشته و عقیده دارند که چنین پالیسی حد فاصل بین وظایف عساکر و کارگران کمک رسانی را مغشوش میسازد. امریکا اظهار میدارد که این روش یگانه راهیست که بتوان کمک را به مناطق نا مطمئن جنوبی و شرقی کشور رساند. اما پیرکرچین بوهل (Pierr Kraehenbuehl) آمر عملیات صلیب احمر بین المللی این مشکل را با مثال ذیل چنین بیان میدارد. "يك روز يك مامور غیر نظامی قوای امریکا به يك قریه رفته و با روستائیان در مورد اعمار مجدد حرف میزند. در همان هفته، يك کارگر کمک رسانی به همان قریه رفته با روستائیان صحبت نموده و به ایشان کمک اعطا میکند. به اهالی قریه هر دو شخص یکی است. هر دو غربی بوده و موتر های سفید میرانند. چند هفته بعد، يك عملیات

نظامی صورت میگیرد که به اثر آن ممکن است مردمان ملکی قربانی شوند. حالا مردم قریه چطور بین کسانیکه اطلاعات در مورد ایشان جمع آوری میکنند و کسانیکه صرف کمک میرسانند فرق بگذارند؟ "

خلیل زاد اظهار میدارد، حالا امریکا میداند که در زود نرفتن به مناطق جنوب و شرق افغانستان غرض آرامش و تسکین نفوس پشتون ها اشتباه نموده است. در نتیجه، واشنگتن پروگرام تعجیلی را غرض پیاده کردن پروژه های اعمار مجدد از طریق تیم های اعمار مجدد ولایتی مربوط به وزارت دفاع با همکاری پروگرام انکشافی امریکا به مرحله اجرا گذاشته است. ۹ پروژه اعمار مجدد ولایتی در جریان کار است. چند پروژه مشابه دیگر طبق پلان بکار آغاز نموده و یا خواهند کرد. برتانیه در مزارشریف، جرمنی در قندوز و زیلانده جدید در بامیان مرکزی پروژه هائی بکار انداخته اند. امریکائیان سعی می نمایند تا در نواحی مشکل و پر زحمت پشتون نشین جنوب و شرق چنین پروژه ها را پیاده کنند.

پروژه های اعمار مجدد ولایتی مرکب است از "يك تعداد وسیع کارکنان نظامی." جوزف کولن (Joseph Collins) معاون وزارت دفاع امریکا اظهار داشت که استعمال قوای نظامی برای انجام کار های کمکی در يك محیط خطرناک مانند افغانستان ناگزیر است. با وجودیکه کارگران کمک رسانی موافق اند که افغانستان يك جای خطرناک است، اما با نظر واشنگتن که چطور عساکر مورد استفاده قرار گیرند نظر مشترک ندارند. کيفن هنری (Kevin Henry) آمر شعبه دفاعی موسسه بین المللی مواظبت اظهار میدارد که "قوای غربی نباید مستقیماً در اعطای کمک داخل گردند، در عوض بایست با زندانی ساختن طالبان و جنگسالاران يك فضای مطمئن را خلق نموده و در مورد تعلیم و تربیه پولیس و اردوی ملی کوشان باشند. این حالت به سازمان های کمک رسانی اجازه خواهد داد تا دوباره در مناطق مصیبت زده برگشته و کار های را انجام دهند که در آن مهارت کامل دارند."

با وجود بی امنیتی و بی ثباتی عمومی در سرتاسر افغانستان، موفقیت های محدودی هم بدست آمده است. بطور مثال، يك شاهراه جدید کابل - قندهار در ماه دسامبر سال ۲۰۰۳ افتتاح گردید. تکمیل این پروژه در آغاز برای سال ۲۰۰۵ تخمین شده بود، اما نظر به هدایت قصر سفید کار آن تسریع گردید. بکار انداختن چنین پروژه ها بسیار گزاف است. مصارف شاهراه کابل - قندهار ۲۵۰ میلیون بالغ شد که تقریباً در هر کیلو متر ۶۲۵۰۰۰ دالر مصرف داشته است زیرا کلیه دستگاه های قیریزی را ذریعه طیاره حمل و نقل نمودند. با آنهم طرح های دیگری نیز غرض اعمار يك شاهراه ۱۴۰۰ کیلو متری و سړک های ثانوی که بیشتر آنها در مناطق فراموش شده جنوب و شرق کشور میباشد، رویدست گرفته شده است. کشور های کمک کننده تحت رهبری امریکا همچنان اعلام نموده اند که طرح اعمار يك بند برق بزرگ، مکاتب جدید، محاکمات و تعمیرات برای امور اداری را مدنظر دارند.

دوستان بیوفا

با در نظر داشت واقعیت مسلم و تاتر آور افغانستان امروز همراه با شیوع دادوستد مواد مخدره، بی امنیتی گسترده، خلع سلاح بطی و کمک بین المللی غیر مکفی، اعمار چنین پروژه ها کافی نخواهد بود تا در ثبات کشور کمک نماید. قرار است انتخابات در ماه اکتوبر برگزار شود، لاکن افغانستان پول لازم در اختیار ندارد تا واجدین شرایط را ثبت نام نماید. در حقیقت، صرف ده فیصد افغانهای واجد شرایط رای دهی تا کنون ثبت نام کرده اند.

اگر واشنگتن واقعاً آرزوی كمك را دارد باید اولتر از روش همکاری با جنگ سالاران و رهبران گروهی ائتلاف شمال دست بکشد. سیاف، فهیم و ملیشیا های شان چیزی ندارند که به افغانستان پیش کش کنند تا کشور را در جهت ترقی و پیشرفت سوق دهند. اعطای امتیازات به جنگ سالاران منجر به تقاضای بیشتر امتیازات خواهد شد. در عوض، امریکا بایست تمام توجه خود را در راه تربیه قوای پولیس مبذول دارد تا همراه با اردوی ملی که توسط امریکا و فرانسه آموزش می بینند، بتواند امنیت را در سطح محلی تامین نماید.

بدبختانه امریکا تا اکنون حاضر به ترك متحدین جنگسالار خود نشده است. در حقیقت، خلیلزاد پیشنهاد کرده است که عین ملیشیا های محلی که ملل متحد در سدد خلع سلاح ایشان است، مجدداً به جامعه برگشته و غرض تامین امنیت در انتخابات آینده مورد استفاده قرار گیرند. خلیلزاد گفته است که این افراد همراه و پهلو به پهلو قوای امریکا اجرای وظیفه نمایند. اما این عملیه شباهت دارد به اینکه روباه نگیهان مرغانچه شود. بر علاوه، ملیشیاها مدت دو سال است که با قوای اختصاصی امریکا همکاری می نمایند اما هیچگونه تغییری مثبتی در رفتار و سلوک شان دیده نشده است. برعکس، آنها تمام سعی خود را متوجه مواد مخدره، پول ستانی، خلق وحشت و ارباب، استفاده از ارتباط با عساکر امریکائی غرض ترساندن مردم و پیش بردن حرص و هوای شخصی کرده اند.

تمایل امریکا در مورد اینکه از جنگ سالاران و ملیشیا ها در تأمین امنیت در انتخابات استفاده شود نشاندهنده این واقعیت است که سیاستمداران امریکائی از تجارب دو سال اخیر چیزی نیاموخته اند. یا اینکه واشنگتن میخواهد متیقن شود که انتخابات بهر قیمتی است به راه افتد. ویکرام پارک (Vikram Parekh) یکی از محققین گروه بین المللی بحران (International Crisis Group) پالیسی امریکا را در افغانستان "یک ستراتیژی سیاسی فی البداهه میداند که طوری طرح ریزی شده است تا بتواند قبل از انتخابات ماه نومبر در امریکا به افغانستان ظاهراً یک چهره با ثبات ببخشد." وی اظهار داشت که امریکا و ملل متحد یک نوع ستراتیژی مقایسوی متقابل را تعقیب میکنند که در نتیجه موفقیت کوچکی بدست آمده بدون اینکه یک افغانستان با ثبات را در نهایت خلق نمایند. طرح کنونی اینست که از انتخاب اولین رئیس جمهور افغانستان، اغلباً کرزی، حمایت نموده و متعاقباً پروگرام تشدید اعمار مجدد به راه انداخته شود. کرزی با استفاده از دوره پنج ساله ریاست جمهوری و صلاحیت زیادی که قانون اساسی جدید برایش تفویض کرده است به اعمار مؤسسات قوی دولتی به شمول پولیس و اردوی ملی اقدام خواهد کرد.

با وجودیکه این مش به روی کاغذ زیبا بنظر میرسد، معایب عمده ای در خود داشته که بی نظمی های فعلی را نا دیده میگیرد. کرزی احتمال دارد که رئیس جمهور انتخاب شود. گرچه قانون اساسی جدید قدرت وسیعی به رئیس جمهور اعطا نموده است، این معلوم نیست که آیا کرزی توانائی اینرا خواهد داشت که از این قدرت طور لازم استفاده نماید. با در نظر داشت روش فعلی امریکا و كمك های متزلزل بین المللی، واقعینانه نیست که متوقع بود هر حکومت در افغانستان به تنهایی خود بتواند با فساد در حال از دیدار، رشد دادوستد مواد مخدره (بیشتر از هر زمان دیگر در افغانستان)، بی امنیتی و بی قانونی و ملیشیا های خطرناک مقابله نماید. اردوی جدید که دارای ۵۷۰۰ عسکر میباشد به سرعت افراد خود را از دست میدهد و قوای پولیس هنوز در حال انکشاف اولیه است.

با آنهم كمك های بیشتر جامعه بین المللی غیر محتمل است. با منابع رو به کاهش در عراق، احتمال نمیرود امریکا نقش بزرگتری را در افغانستان بازی نماید. حتی بدون سرمایه گذاری عظیم، امریکا میتواند با آوردن بعضی تغییرات اساسی در این زمینه كمك نماید. امریکا بایست در مورد تقویه قوای ناتو با متحدین

اروپائی همکاری بیشتر نموده و فعالیت های خود را هم آهنگ سازند. در این حالت، رهبری و رهنمائی امریکا حتمی بنظر میرسد زیرا سائر کشور های عضو ناتو مایل نیستند که بیش از چند صد عسکر به افغانستان اعزام نمایند و میخواهند که صرف در شهر های بزرگ باقی مانده و از ساحات جنجالی شرق افغانستان دوری جویند.

در داخل افغانستان، امریکا بایست بداند که به سائر گروه های همکار غیر از ائتلاف شمال و تبعید شدگان گذشته هم ضرورت دارد. جنگ سالاران باید بدور انداخته شوند. دور کردن افرادی مانند فهیم، سیاف و دیگران (شاید تقرر شان بحیث سفیر) پیروان شانرا تضعیف نموده و جریان خلع سلاح را تسهیل خواهد کرد. واشنگتن همچنان بایست دست خود را به سوی اکثریت نفوس کشور یعنی پشتون ها دراز نماید. در ساحه امنیتی، امریکا بایست در بدام انداختن آن رهبران طالبان توجه نماید که با القاعده همکاری می نمایند. آنها عبارت اند از ملا عمر رهبر طالبان، مولوی عبیدالله سابق وزیر دفاع، عبدالرزاق سابق وزیر داخله، مولوی عبدالحسن والی سابق، و حاجی عبدالکبیر سابق معاون صدراعظم. افراد عادی طالبان نباید از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم گردند.

با توجه به مواد مخدره که بزرگترین معضله افغانستان خواهد شد، امریکا و حکومت کرزی بایست ملاحظه نمایند که چطور طالبان توانستند که دادوستد مواد مخدره را تقلیل بخشند. طالبان که مواد مخدره را در سال های اخیر خویش منع کردند، يك ستراتی ساده اما موثر را مورد استفاده قرار دادند که امروز هم میتواند از آن استفاده شود: مسئول ساختن ملا ها و سران قوم برای کشت تریاک در مناطق مربوطه شان. متخلفین زندانی شده و محصولات شان سوختانده میشد. در نتیجه، رهبران قریه ها قبل از طلوع آفتاب (بهترین وقت کشت تریاک) مناطق مربوطه خویش را تفتیش نموده تا خود را مطمئن سازند که کشت تریاک طور نا مشروع صورت نمی گیرد.

اگر واشنگتن تصمیم گیرد تا چنین ستراتیژی را بپذیرد، فرصت برای کمک خواهد داشت که افغانستان را تغییر دهد یا حد اقل حالت فعلی را بهبود بخشد. اگر به افغانستان پشت گرداند، اعتقاد مردم افغان نسبت به این کشور منهدم خواهد شد و غرب را به حرف خودش خواهد گرفت که همیشه میگفت ما بار دیگر شما را تنها نمی گذاریم.

سوم

چطور تسلیمی بن لادن به بوش پیشکش شد و چطور برپادش داد

نویسندگان: الکزاندر کوکبرن و جفری کلیر (Alexander Cockburn and Jeffery Clair)

۲۰۰۶/۱۸/۱۲

جورج بوش مردی که قسمت عمده مبارزات انتخاباتی اش را اهلیت وی در جنگ علیه ترور تشکیل میداد، میتوانست سر بن لادن را در يك پتنوس در روز اول کارش بدست آورد. این پیشکش تا روز دوم فروری ۲۰۰۲ به اعتبار خود باقی بود. این اتهام ذریعه يك افغان امریکائی که به حیث فرد ارتباطی بین طالبان و ادارات کلنتن و بوش ایفای وظیفه میکرد، وارد شده است. اسم وی "کبیر محبت" است که ۴۸ سال (در آن زمان) دارد و فعلاً در شهر هوستن تکزاس مصروف تجارت میباشد (آقای محبت چند سال قبل وفات نمود). وی در ولایت جنوب شرقی پکتیا متولد شده و از قبیله جاجی است. محبت در پوهنتون سنت لوئیز (St. Louis) ایالت میسوری تحصیلات خود را به پایان رسانید و در دهه ۱۹۸۰ اداره روابط خارجی مجاهدین را بدوش گرفت. او همچنان تماس های وسیعی با مؤسسات مربوط به سیاست خارجی امریکا و طالبان برقرار کرده بود. بعد از اخراج از افغانستان، کبیر محبت دوباره به امریکا برگشت و به تأسیس يك موسسه تجارتي صادرات به افغانستان اقدام کرد و ضمناً تابعیت امریکا را هم بدست آورد. به ارتباط روابطش با طالبان، محبت در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ وقت و مساعی زیادی را در قرار داد پیشنهادی لوله گاز از طریق شمال افغانستان صرف نمود.

در يك مصاحبه طولانی و در يك نامه غیر رسمی، کبیر محبت با تفصیل اسنادی را که اتهام وی را علیه اداره بوش محکم تر جلوه میدهد به ما ارائه کرد. این اسناد نشان میدهد که اداره بوش میتوانست بن لادن و سایر اعضای عالیرتبه وی را منحیث زندانیان، خواه در امریکا و یا نزد متحدین امریکا بدست آورده و یا در مراکز شان در افغانستان بقتل برساند. طوریکه تحقیق و کاوش در منابع اطلاعاتی نشان میدهد، قسمت اعظم فعالیت کبیر محبت مورد بحث بعضی گزارشات خیری به شمول گزارش اختصاصی شبکه تلویزیون سی بی اس (CBS) توسط الن پیزی (Alan Pizzey) در سپتامبر ۲۵ سال ۲۰۰۱ قرار گرفت. این بار اول بود که محبت این داستان را علنی ساخت.

در اخیر ۱۹۹۹ تعزیرات اقتصادی امریکا و انزوای جهانی برای طالبان بسیار گران تمام شد و این گروه متوجه گردیدند که موجودیت بن لادن و تأسیسات آموزشی وی در افغانستان "فقط يك مسئولیت لعنتی است." محبت اظهار داشت که يك دیپلمات امریکائی به صراحت کامل به اطلاع رهبری طالبان رسانید که

اگر يك تبعه امريكا به اثر کدام اقدام القاعده صدمه ببیند، امريكا طالبان را مسئول دانسته و ملا عمر و دیگر رهبران طالبان را هدف قرار خواهند داد.

در تابستان سال ۲۰۰۰، محبت طی يك سفرش به افغانستان با مقامات عالی‌رتبه طالبان در قندهار دیدار نمود. طالبان از محبت خواهش کردند که ترتیب يك ملاقات را با مأمورین با صلاحیت اتحادیه اروپائی بگیرد تا راه تسلیمی بن لادن جویا گردد. محبت پیشنهاد نمود که ایشان بن لادن را به محکمه جنائی جهانی در هاگ تسلیم نمایند. متعاقباً، کبیر محبت زمینه دیدار را بین هیئت طالبان و رینر ویلاند (Reiner Weiland) نماینده اتحادیه اروپائی در هتل Sheraton Hotel شهر فرانکفورت مهیا ساخت. ویلاند به طالبان گفت که پیشنهاد ایشان را به المر بروک (Elmer Brok) مدیر روابط خارجی اتحادیه اروپائی ارائه خواهد کرد. محبت گفت که بروک (Brok) بعداً سفیر امیکا را در جرمنی از این پیشکش طالبان آگاه ساخت. در این مقطع زمان، وزارت خارجه امیکا به محبت گفت که امیکا میخواهد که از خدمات وی مانند گذشته استفاده نماید. محبت اظهار داشت که از ماه نوامبر سال ۲۰۰۰ تا ماه سپتامبر سال ۲۰۰۱، مبلغ ۱۱۵۰۰۰۰ دلار به وی پرداخت شده بود.

در صبح روز ۱۲ اکتوبر سال ۲۰۰۰، محبت در واشنگتن بود و برای يك ملاقات به ساعت ۱۱ صبح در وزارت خارجه امیکا آمادگی میگرفت. درین وقت وزارت خارجه امیکا با وی تیلیفونی تماس گرفته و برایش گفت که تلویزیون را تماشا کن و بعداً نزد ما بیا. کشتی نظامی امریکائی کول (Cole) منفجر گردیده بود. محبت مجلسی با امر شعبه جنوب شرق آسیا و مأمورین اداره امنیت ملی داشت. ایشان به محبت گفتند که امیکا "افغانستان را بیرحمانه بمباران خواهد کرد." محبت به ایشان جواب داد "برای من سه هفته وقت بدهید و من بن لادن را به دروازه شما تحویل میدهم." امریکائیان یکماه به محبت وقت دادند. محبت به سوی قندهار رفت و بمباران قریب الوقع افغانستان را به سمع طالبان رسانید. طالبان به محبت گفتند که ترتیب يك ملاقات را با مقامات امریکائی گرفته تا حالت و چگونگی تسلیمی بن لادن را با ایشان صحبت کنیم. کمتر از يك هفته به انتخابات ریاست جمهوری امیکا در روز دوم نوامبر سال ۲۰۰۰ باقی مانده بود که محبت ترتیب يك مجلس مستقیم را بین رهبران طالبان و يك تیم از حکومت امیکا در هتل شرارتون در فرانکفورت گرفت.

بعد ازینکه مجلس با دشواری در روز اول در فرانکفورت آغاز شد، محبت گفت که طالبان شدت تهدید امیکا را فهمیدند و راه هائی طرح کردند که چطور با بن لادن معامله گردد. بن لادن میتواندست که به اتحادیه اروپائی تسلیم داده شود، ذریعه طالبان کشته شود و یا اینکه برای هدف حملات راکتی در يك محل معین جا بجا گردد. در اخیر مجلس، طالبان وعده تسلیمی بدون قید و شرط بن لادن را دادند. بالاخره همه موافقه کردیم که بهترین راه این خواهد بود که بن لادن و معاونین او را در يك محل جمع نموده و بعداً امیکا يك یا دو راکت رهبری شده را به آنجا بفرستد. تا آن زمان بن لادن در بیرون شهر قندهار زندگی میکرد. مدت کمی بعد از مجلس فرانکفورت، طالبان اسامه بن لادن را به منطقه درونته انتقال داده و او را در آنجا تحت نظارت گرفتند.

بدنبال انتخابات سال ۲۰۰۰ در امیکا، محبت به اسلام آباد مسافرت نموده و با ویلیام میلام (William Milam) سفیر امیکا در پاکستان و شخص تعیین شده از جانب اداره کلنتن به ارتباط تماس با طالبان در مورد سرنوشت بن لادن ملاقات نمود. میلام به محبت گفت که کار تمام است، لاکن بمباران واقعی بوسیله اداره بوش انجام خواهد شد.

در ۲۳ نوامبر سال ۲۰۰۰، محبت از اداره امنیت ملی تیلیفون گرفت و به وی گفتند که ایشان میخواهند که او را رسماً در لست معاشخوران امریکا منحیت شخص ارتباطی با طالبان قرار دهند. محبت موافقه کرد. چند هفته بعد، یک مامور رسمی اداره جدید امنیت ملی جورج بوش از وی تقاضا نمود که به کار خویش ادامه دهد و بعد از مدت کوتاهی نامه ای از جانب اداره بوش به وی داده شد (محبت می گوید که یک کاپی آنرا دارد) که در آن امریکا از طالبان نسبت کوتاهی در معامله با بن لادن معذرت خواست. در این نامه تذکار رفته بود که اداره جدید هنوز در حال تشکل بوده و تقاضا نمودند که با طالبان در ماه فروری سال ۲۰۰۱ دیدار نمایند.

اداره بوش محبت را با یک نامه دلجویانه و محبت آمیز در مورد تعویق طرح دوباره فرستاد و سه بار از تأخیر در سال ۲۰۰۱ و آخری بعد از حادثه سپتامبر ۱۱ به طالبان اظهار تاسف نمود. هر بار از وی تقاضا کردند که عین تأثر را در مورد کوتاهی در انجام طرحی که در فرانکفورت موافقه شده بود به طالبان اظهار بدارد. این مسامحه از جانب امریکا یک نوع مزاح و شوخی دائمی برای طالبان گشته بود. محبت گفت که طالبان به من پیشنهاد کردند که اگر امریکا برای راکت های رهبری شده غرض حمله بر بن لادن که در درونته زیر نظارت بود مواد سوخت ندارد، ما پول آنر می پردازیم.

آخرین سفر محبت به افغانستان منحیت معاشخور امریکا به تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۰۱ صورت گرفت. به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، محبت مصروف ترجمانی برای یک تعداد از رهبران طالبان بود که همه، حمله بر مرکز تجارت جهانی و پنتاگون را در تلویزیون مشاهده کردند. چهار روز بعد، وزارت خارجه امریکا از محبت تقاضا نمود که ترتیب ملاقات را با طالبان بگیرد. محبت گفت که طالبان ذریعه طیارات سی - ۱۳۰ (C-130) به سوی کوئته پرواز کردند. آنها در آنجا با سه تقاضای هیئت امریکائی موافقت کردند. ۱. تسلیمی فوری بن لادن، ۲. استرداد کلیه خارجیان در سازمان القاعده که کشور های متبوعه شان آنها را میخواهند، ۳. بستن مراکز و اردوگاه های آموزشی بن لادن. محبت گفت که طالبان به کلیه تقاضا ها موافقه نمودند. مجلس کوئته با کلمات محتاطانه و مبهم توسط پزی (Pizze) بتاريخ ۲۵ سپتامبر با ذکر نام محبت گزارش یافت. محبت گفت که اداره بوش بیشتر از این جریان نسبت به سائر حوادث دیگر نارام و متأثر شد که سر انجام برنامه کشتن بن لادن هم بکلی ترک گردید.

محبت گفت که به تاریخ ۱۸ اکتوبر ۲۰۰۱، وی به سفارت امریکا در اسلام آباد دعوت شد. به وی گفتند که "برای او روشنائی در انتهای تونل وجود دارد". بدین معنی که محبت به وظیفه ای دعوت میشد که بعداً کرزی را توظیف کردند. محبت ازین پیشکش ابا و ورزید و گفت که وی آرزوی نقش دست نشاند و احتمالاً یک فرد ساده لوح و خوش باور را ندارد.

بعد از چند روز حکایت پزی (Pizze) افشاء گردید و محبت خشم اداره بوش را که قبلاً در آنجا یک دشمنی در قیافه خلیل زاد داشت کمائی نمود. خلیل زاد بتاريخ ۲۲ سپتمبر به حیث فرستاده اختصاصی امریکا در افغانستان تعیین گردیده بود. بعد از ملامت کردن وی، مقامات امریکائی به وی گفتند که بازی عوض شده است و بایست به طالبان شرط جدید را بگوید که "یا تسلیم شوید یا اینکه خواهید مرد". محبت نپذیرفت که حامل این پیام باشد و ازین پس از لست معاش خواران امریکا پائین افتاد.

در عین ماه اکتوبر ۲۰۰۱ حینیکه محبت در مورد رهائی هیتر مرسر (Heather Mercer) مؤفقا نه با طالبان مذاکره میکرد، طالبان یکبار دیگر گفتند که آنها بدون قید و شرط بن لادن را تسلیم خواهند داد. محبت اظهار داشت که وی این پیشنهاد طالبان را به سمع دیوید دوناهو (David Donahue) جنرال

قونسل امریکا در اسلام آباد رسانید. به وی گفته شد که "ترین به حرکت افتاده است". یعنی تصمیم قبلاً در مورد حمله به افغانستان اتخاذ گردیده است. بعد از يك مدت کوتاه، بمباران افغانستان آغاز شد.

در ماه دسامبر ۲۰۰۱، محبت در پاکستان بود و با حرکات استهزاء آمیز جریان حمله به محل اختفای فرضی بن لادن را در کوه های توره بوره متصل به سرحدات پاکستان تعقیب میکرد. او مقامات سفارت امریکا را در اسلام آباد گفت که این حمله اتلاف وقت است. رهبران طالبان به وی گفتند که بن لادن حتی نزدیک به توره بوره هم نبود، بلکه در منطقه وزیرستان اقامت داشت. بن لادن با فهم اینکه امریکا امواج تیلیفون دستی او را تعقیب میکند، يك شخص مشابه خود را به توره بوره فرستاد تا امریکائیان را بفریبد.

نویسندگان این مضمون اظهار میدارند از اسنادیکه محبت در اختیار ما گذاشت و از تفصیلاتی که ما از او بدست آوردیم، ما شرح داستان محبت را تائید می کنیم و خوش هستیم که این حکایت را که نشاندنده ناکامی غیر قابل باور اداره بوش در عدم پذیرش پیشنهاد طالبان به ارتباط از بین بردن بن لادن است، علنی سازیم. در نتیجه این ناکامی، بیش از ۳۰۰۰ امریکائی و هزار ها افغان کشته شده اند. محبت هم دوبار از مرگ فرار کرد، وقتیکه القاعده از نقش او آگاه شد، در سدد کشتن وی برآمد. در ماه فروری سال ۲۰۰۱، يك بمب در هتل محل اقامت وی در کابل منفجر شد. در اخیر همان سال، يك بمب دستی در اطاق هتل محل اقامت وی در قندهار پرتاب شد اما منفجر نگردید.

محبت حکایت خود را به کمیسیون تحقیق حادثه سپتمبر ۱۱ و اعضای فامیل قربانیان این حادثه بازگو نمود (وی از روی نگرانی در آغاز گفته بود که نمی خواست این موضوع را به کسی دیگر فاش سازد). فامیل های قربانیان ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ طرح دعوی را علیه دولت امریکا به اساس این تصور که اشتباهات اطلاعاتی باعث بروز حادثه ۱۱ سپتامبر شده بود به راه انداختند. محبت گفت که توضیحات وی مورد دلچسپی و علاقه فامیل قربانیان این حادثه قرار نگرفت زیرا قضاوت وی در مورد وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، بر مبنای اشتباهات اطلاعاتی قرار نداشته و ندارد، بلکه به اساس خطای جنائی اداره بوش استوار میباشد.

چهارم

ارتباط سازمان های مخفی روسیه با القاعده

(۱)

نویسنده: مایکل الباز (Michel Elbaz)

۷/۱۵/۲۰۰۷



الکزاندنر لیتوینینکو (Alexander Litvinenko) یکی از اعضای سابق سازمان جاسوسی روسیه اف اس بی (FSB) به یک اخبار پولندی بنام Rzeczpos Polita گفت که مرد دست راست بن لادن و مرد شماره دو در القاعده در یک مرکز مخفی سازمان جاسوسی روسیه در قفقاز تربیه شده است. (الکزاندنر لیتوینینکو چند ماه قبل ذریعه اف اس بی در لندن بقتل رسید). تا اخیر سال ۱۹۹۸، لیتوینینکو در چندین اداره عالی در مبارزه علیه تشکیلات تروریستی و مافیائی خدمت کرده بود. او ادعا میکند که ایمان الزواهری که در آن وقت رهبر سازمان تروریستی "الجهاد جدید" (این تشکیل از مهاجرین - فعالین "الجهاد" و "الجماعه الاسلامیه" ساخته شد) بود، در سال ۱۹۹۸ مخفیانه در قلمرو روسیه باقی ماند.



الکزاندر لیتوینینکو

تا شروع سال ۱۹۹۸، جریان یکجا شدن دو تندروترین تشکیل اسلامی - "الجهاد الجديد" و "القاعده" تکمیل گردید. الزواهری در سلسله مراتب سازمان القاعده مربوط به بن لادن، مرد شماره دو شد. در فروری ۱۹۹۸ حینیکه در افغانستان بودند، آنها "جبهه اسلامی جهانی برای جهاد علیه یهودان و مسیحیان" را بوجود آوردند. هر چند که در آن وقت، سازمان های مخفی غرب توجه خاصی به فعالیت الزواری نکردند (چند سال قبل بر آن، او آزادانه از امریکا و چند کشور در اروپای غربی دیدار نمود). تعقیب وی و همراهان مسلح اش بعد از انفجار در دو سفارت امریکا در کینیا و تانزانیا آغاز گردید. صرف آنوقت بود که تحلیل گران سی آی ای با کمک همکاران مصری و اسرائیلی توانستند که فعالیت های هفت ماهه الزواهری را قبل از حملات در شرق افریقا به ترتیب مورد تحقیق قرار دهند. طوریکه آشکار شد، از جنوری تا جولای ۱۹۹۸، او شخصاً از حملات تروریستی در کینیا و تانزانیا سرپرستی نمود. برای این منظور، الزواهری قلمرو افغانستان را چندی بار ترک کرده و بالاخص به سودان مسافرت نمود (در اواسط می ۱۹۹۸). موازی به آن، او توجه خاصی نمود تا رابطه القاعده را با سازمان های مخفی خرطوم و تهران تقویت نماید.

پیوند های عجیب

اگر چه که منابع امریکائی و اسرائیلی در مورد اقامت الزواهری در روسیه آگاهی ندارند، آنها جزئیات دلچسپی را ارائه داده اند. بر طبق این معلومات، در نصف اول سال ۱۹۹۸، رهبران القاعده در هر جهت ممکنه سعی نمودند که سطح همکاری و هماهنگی را با گروه های تروریستی در سرتا سر جهان گسترش دهند. برای این منظور، رهبران سلول های القاعده به افغانستان دعوت شدند. با نزدیکی حملات همه جانبه بر امریکا، اسامه بن لادن و ایمان الزواهری کانگرس هواخواهان را از سراسر جهان بتاریخ ۲۴ جون در قندهار، در جنوب افغانستان، تشکیل نمودند. در میان مهمانان، نمایندگان کشور های بالکان، شرق میانه و افریقا و حتی گروه های تندرو جمهوری های سابق شوروی حضور داشتند. بالاخص از بک ها و چیچن ها درین تجمع برازندگی داشتند. علاوه بر آنها، قزاق ها، قرغز ها، دارگن ها، لک ها و تاتار ها هم پنهانی به قندهار رسیدند. همه آنها جداگانه و از راه های فرعی آمدند. یک هفته قبل از آغاز کنفرانس، یک تعداد از مردان کاملاً مسلح الزواهری توسط موتر های جیب به سوی هرات شتافتند.

به اساس هدایات از جانب ولینعمد، آنها سه فرد مجهول از روسیه را که از طریق ایران رسیده بود در شهر Koh-i-Doshakh ملاقات نمودند. این افراد خود را با نام های مسلمانی معرفی نمود، با وجودیکه دو تن آنها واضحاً قیافیه سلاوک داشت. بعد از ورود آنها به قندهار، مهمانان از هم جدا گردیدند. یکی از روس ها مستقیماً نزد الزواهری رفت و در کنفرانس شرکت نکرد. بعد ها، این مهمان روسی

برای تقریباً شش سال از دیدگاه سازمان های مخفی غایب شد. او در سال ۲۰۰۴، دوباره ظاهر گشت. در ۱۳ فروری ۲۰۰۴، موتر رئیس جمهور سابق چیچنیا، زلیمان یانداربیف (Zelimhan Yandarbiev) در پایتخت قطر منفجر گردید. چند روز بعد از مرگ وی، مقامات امارت متحده عرب، دو تبعه روسی را بازداشت کردند. معلوم شد که آنها مامورین سازمان های مخفی بودند. در سه ماه اخیر آنها در سفارت روسیه در دوحه کار میکردند.

بعد از قتل یانداربیف، این دو روسی همراه با چند تن روسی دیگر، به عجله قطر را ترک کردند. محققین، ویدیو ها و عکس هائی را که بوسیله دستگاه های ضد جاسوسی در مورد هیئت دیپلماتیکی روسیه در چند ماه اخیر خلق شده بود، با دقت کامل مطالعه نمودند. نتایج نه تنها برای سازمان های مخفی قطر، بلکه همچنان برای همکاران غربی شان تعجب آور بود.

در اخیر نوامبر ۲۰۰۳ معلوم شد که سفارت روسیه در قطر مورد بازدید همان روسی که با الزواهری در قندهار دیدار داشت، قرار گرفت. اگرچه این فرد روسی ظاهر خود را عوض کرده بود، پروگرام مخصوص کمپیوتر دقیقاً تثبیت نمود که او کی بود، یعنی فردیکه مرد دست راست بن لادن را ملاقات نموده بود.

ارتباط سازمان های مخفی روسیه با القاعده راز های روسیه از فرد شماره دوم القاعده

(۲)

نویسنده: مایکل الباز Michel Elbaz می نگارد :

ایمان الزواهری - فرد شماره دو در "القاعده" حد اقل در دهه ۱۹۹۰، روابطی با سازمان های مخفی روسیه داشت. نه تنها عضو سابق اف اس بی (FSB) الکزاندرو لیتوونینکو، بلکه همچنان منابع موثق ما مدارک درین زمینه ارائه کرده اند. بعضی معلومات اضافی هم بعد از سقوط دادن طالبان در افغانستان در خزان ۲۰۰۱ توسط امریکائیان بدست آمد. همه اطلاعات قابل دسترسی و سودمند گرچه که کامل نیست، اجازه ترسیم يك تصویرى را میدهد که نشاندهنده رابطه اسرار آمیز بین طراحان حمله تروریستی سپتامبر ۱۱ و جانشین کی جی بی با قدرت میباشد.

مسیر آذری

يك مهمان مرموز از روسیه در اخیر ماه جون، يك كمی بیشتر از یکماه قبل از حملات بر سفارت خانه های امریکا در کینیا و تانزانیا به ملاقات الزواهری شتافت. چنین سفر از ملاحظه سازمان های مخفی غرب پنهان باقی می ماند اگر در هفت ماه اول سال ۱۹۹۸ اتفاق می افتاد. معلوم شده است که در این زمان الزواهری چندین بار افغانستان را ترک نموده بدون اینکه توجه امریکائیان و یا اسرائیلی ها را جلب نماید.



لیتوینینکو متذکر میشود که الزواهری يك مرحله را در مرکز مخفی اف اس بی (FSB) در شمال قفقاز جمهوری داغستان سپری نموده بود. در زمان متذکره چندین راه وجود داشت که عرب های افغانی از افغانستان به داغستان میرسیدند. راه ایران و ترکمنستان مناسب ترین راه ها شمرده میشد. هر دو راه به آذربایجان منتهی میگردد که در شمال آن با داغستان هم سرحد است. بعد از آغاز جنگ در افغانستان، سی آی ای در خزان ۲۰۰۱، به کمپیوتر الزواهری دسترسی پیدا کرد که در آن معلومات در مورد سفر اول رهبر الجهاد - الجدید به آذربایجان و سپس به روسیه در ۱۹۹۶ بود. در دسمبر همان سال، او به عنوان يك تاجر سودانی با دو همراه به داغستان وارد شد. هر سه به وسیله محافظین سرحدی روسیه به نسبت تخلف مقررات پاسپورت بازداشته گردیده و به ماموران اف اس بی سپرده شدند. کمپیوتر لپ تاپ الزواهری و مردان او، دستور کار الکترونیکی و اسناد متعدد شان ضبط گردید. آلات الکترونیکی و اسناد متعدد، پیام های رمز به زبان عربی در مورد فعالیت های الجهاد - الجدید را در قفقاز در خود داشتند.

به اثر سوژن در ارتباط با جدائی طلبان چیچن هر سه خود را در زندان یافتند. آنها تقریباً نصف سال را در محبس سپری کردند. نمایندگان اف اس بی وانمود کردند که این تاجر سودانی را نمی شناسند و یا اینکه اصلاً نمیدانند او کی بود. با در نظر داشت اینکه الزواهری برای چندین سال یکی از خطرناکترین گروه های تروریستی را رهبری میکرد، این نظر روسیه قدری عجیب معلوم میشود. بر علاوه، در نصف اول دهه ۱۹۹۰، فرستاده های سری الزواهری در مواقع مختلف در تاجیکستان بودند، جائیکه قوای اختصاصی روسیه تا امروز از موقعیت قوی برخوردار است. مزید بر آن، تا زمان زندانی شدن الزواهری، مقالات متعددی در مورد وی و همچنان عکس های او قبلاً در مطبوعات عرب و فرانسه منتشر شده بود. به دشواری میتوان معتقد شد که جانشین کی جی بی مقتدر یعنی اف اس بی، در مورد این جریانات چیزی نمیدانست. حتی ناممکن تر این حقیقت است که متخصصین روسی تا مدت شش ماه قادر نبودند که نوشته های ضبط شده از الزواهری و معاونین اش را کشف نمایند. در ماه می، هر سه آزاد شدند. آنوقت الزواهری همراهان خود را برای دو هفته ترك نمود. واضح نیست که او در این وقت در کجا بود و چه فعالیت داشت. فقط بعد از آن، الزواهری روسیه را ترك میکند.

پیوند دادن اجزاء

بعد از جمع کردن کلیه اطلاعات قابل استفاده، يك تصویر دلچسب پدیدار میشود. در اخیر سال ۱۹۹۶، الزواهری بار اول به روسیه می آید و بخاطر تخطی قانون پاسپورت بازداشت میشود. او نظر به ارتباط با جدائی طلبان چیچن توقیف میگردد. در اثنای محاکمه، نمایندگان اف اس بی، او را از تمام سوژن ها تبرئه می نمایند. بعد از آزادی از زندان، مرد شماره دو در القاعده برای دو هفته ناپدید میشود. صرف آنوقت است الزواهری روسیه را ترك میکند.

در نصف اول ۱۹۹۸، الزواهری کاملاً مصروف آمادگی حملات تروریستی بر سفارت خانه های امریکا در کینیا و تانزانیا میشود. در حین وقت با استفاده از همان راه ها، او مخفیانه از روسیه دیدار میکند. بعد از عبور از سرحد، الزواهری دوباره ناپدید میشود، لکن اینبار مقصد معلوم است - يك مرکز مخفی اف اس بی در داغستان.

با تمام ظواهر، قبلاً بعد از برگشت به افغانستان، الزواهری يك فرستاده روسی را می پذیرد. این جریان کمی بیش از یکماه قبل از حمله تروریستی در شمال افریقا اتفاق می افتد. در نتیجه، بد گمانی جدی وجود دارد. همان فردیکه در ماه جون ۱۹۹۸ الزواهری را ملاقات نمود، مستقیماً به سازمان های مخفی روسیه وصل است.

ارتباط سازمان های مخفی روسیه با القاعده تاریخ مجهول جهاد (۳)

نویسنده ادامه میدهد:

سایه بازی بزرگ

اتفاقی یا غیر اتفاقی، ماجراجویی های روسیه به ارتباط الزواهری به نحوی تعجب آوری همزمان میشود با فعالیت همه جانبه امریکا در آسیای مرکزی. چند روز قبل از اینکه الزواهری زندان داغستان را با لطف اف اس بی ترک کرد، سپارمراد نیازوف، رئیس جمهور ترکمنستان، امضای خود را در پای پرتوکولی گذاشت که به موجب آن "خلق يك کنسورتیوم برای براه انداختن پروژه پایپ لاین گاز از طریق افغانستان تا اکتوبر همان سال یعنی سال ۱۹۹۶، به پایان برسد." بنابراین، فرصت تحقق یافتن يك پروژه بزرگ برای انتقال انرژی آسیای مرکزی از طریق افغانستان به بندر بحیره هند - پاکستان طور قابل ملاحظه ای در حال انکشاف بود. در مرحله اول، پایپ لاین بایست گاز ترکمنستان را تحویل میداد. بعد ها، قرار شد که ازبکستان هم به این پروژه بپیوندد. نقش اصلی را در تحقق بخشیدن این پروژه بزرگ، کمپنی امریکائی "انرژی بین المللی یونیکال" بازی نمود. در صورت موفقیت، نفوذ واشنگتن در جمهوریت های سابق شوروی چندین برابر میشد. علاوه بر این، دولت های این منطقه فرصت به دست خواهند آورد که سرانجام وابستگی خود را بر مسکو به پایان برسانند. تا وقتیکه صدور انرژی این کشور ها از طریق روسیه صورت انجام میشد، کرملین وسیله قوی اعمال فشار بر اقمار سابق خود داشت.



رابرت کارد



سپارمراد نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان

به محض اینکه اندیشهٔ اعمار خط لولهٔ گاز در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ پدید آمد، شرکای امریکائی و پاکستانی موافقه نمودند که اعمار چنین پروژهٔ زمانی امکان پذیر است که جنگ خونین در افغانستان پایان یابد. بعد از آنکه طالبان روی صحنه ظاهر شدند، چنین وانمود شد که آنها هستند که اسقرار را در این کشور تامین خواهند کرد. هر چند که صرف نظر از موفقیت های نظامی شان، جنگ در شمال کابل هرگز متوقف نشد. در اخیر ۱۹۹۷، امریکا قدم پیش گذاشت تا ابتکار مذاکره بین طالبان و ائتلاف شمال را در دست گیرد. در ماه نومبر، کمپنی یونیکال این ترتیب اثر را داد که یکی هیئت عالیرتبهٔ طالبان از واشنگتن بازدید نماید. در اثنای ملاقات با آنها، موضوع اعمار خط لولهٔ گاز و همچنان سوال مذاکرات بین الافغانی در آینده مورد بحث قرار گرفت. بعد از برگشت هیئت طالبان به قندهار، الزواهری آمادگی حمله به سفارت خانه های امریکا در افریقا را گرفت. از این جاست که حوادث طبق نمایشنامهٔ امریکا آشکار میشود.

چندی بعد از دیدار طالبان از واشنگتن، مذاکرت مخفی بین آنها و نمایندگان ائتلاف شمال آغاز شد. به علاوه، پایتخت های کشور های آسیای مرکزی شاهد دیدار یان کالیتسکی (Yan Kalitsky) مشاور قصر سفید در امور کشور های آسیای مرکزی و رابرت کارد (Robert Card) معاون وزارت انرژی امریکا بود. به تعقیب آن، رئیس جمهور ترکمنستان به واشنگتن مسافرت نمود. در روز ۲۳ اپریل، مذاکرتی بین دو رهبر صورت گرفت. به زودترین فرصت در ماه می، بل ریچاردسن نمایندهٔ امریکا در ملل متحد، به کابل رسید. با مشارکت مستقیم وی و کمک پاکستان، تماس های عقب پرده بین طالبان و مخالفان شان به راه افتاد. مذاکرات بین این دو جناح مخالف تا مدت دو ماه ادامه یافت و بایست تقریباً تا ختم ماه آگست، آتش بس امضا میشود. توقع میرفت که يك حکومت متحد ملی بوجود آمده که طبعاً بر مبنای آن راه برای اعمار خط لولهٔ گاز باز میشود.



پوتین، ربانی و رحمانوف رئیس جمهور تاجکستان

انفجار قوی در صبح ۷ آگست در نایروبی و دارالسلام تمام این طرح ها را به خاک یکسان کرد. عکس العمل واشنگتن به تعقیب این حادثه همان طوری بود که توقع میرفت. در روز ۲۰ آگست، پنتاگون افغانستان را مورد حملات راکتی قرار داد. چند روز بعد تر، محمد مدنی نمایندهٔ طالبان در امارات متحدهٔ عرب اعلام نمود: "بعد از حملات غیر قابل توجیه راکتی، ما با امریکا در حالت جنگ هستیم." دیپلمات های امریکائی و نمایندگان یونیکال از افغانستان ناپدید شدند. کار بیشتر بر پروژهٔ خط لولهٔ گاز به نا امیدی مبدل شد. جریان مذاکرت به پایان رسید. با کمک روسیه و تاجکستان، قوای احمد شاه مسعود دست به تعرض زد. اگر چه قوای مسعود ذریعهٔ طالبان موفقانه در هم کوبیده شد، تهدید به منافع روسیه در منطقه از بین رفت.

انطباق مشکوک

در ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۱، اخبار رسمی شوروی یعنی پراودا مضمونی را به ارتباط خرابی روابط با مصر منتشر ساخت. در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰، مصر شریک ستراتژیک شوروی در شرق میانه بود. وضعیت بعد از مرگ ناصر و به قدرت رسیدن سادات در خزان ۱۹۷۰ تغییر نمود. قدم به قدم، مسکو نفوذ خود را بر قاهره از دست داد. در تابستان ۱۹۷۲، رهبر مصر، خواهان خروج هزار ها تن از گروه های نظامی شوروی از آن کشور شد. سال متعاقب بعد از جنگ با اسرائیل، سادات آخرین تصمیم خود را گرفت تا با دشمن خود (اسرائیل) زیر لوای امریکا مذاکره نماید. این گفتگو با عقد معاهده کمپ دیوید به پایان رسید. ایجاد روابط حسنه بین مصر و امریکا و پیمان صلح با اسرائیل موجب غضب کرملین گردید. سر انجام، مسکو مهم ترین پایگاه خود را در شرق میانه از دست داد و در نتیجه، موقف شوروی در منطقه طور قابل ملاحظه تضعیف گردید. بعد ازین، شوروی آشکارا به حمایت مخالفین سادات آغاز نمود که این خود روابط دو کشور را حتی بیشتر پیچیده ساخت.

در نصف اول اکتوبر ۱۹۸۱، چند تن از دیپلمات های سفارت شوروی در قاهره از جانب مقامات مصری متهم به جاسوسی شدند. در پاسخ، مسکو سفیر خود در قاهره را احضار کرد. به مامورین اتاشه دفاعی مصر در شوروی هدایت داده شد که آن کشور را تا مدت هفت روز ترک بگویند. نشرات در پراودا موقف کرملین را به ارتباط این حوادث انعکاس داد. آخرین توضیح در اخبار پراودا، یک تهدید نهفته را علیه نظام مصر در خود مضمّن داشت. "جانب شوروی بخود اجازه میدهد که به هر اقدام مقتضی غرض حمایت منافع خود اقدام نماید." بعد از دونیم هفته و در اثنای رسم و گذشت عسکری در قاهره، رئیس جمهور سادات بوسیله یک صاحب منصب بقتل رسید. این صاحب منصب عضو سازمان تندرو اسلامی الجهاد بود.

پنجم

ده درس امپراتوری

نویسنده: ستیفن والت (Stephen M. Walt)

۷/۱۳/۲۰۰۹

۱. چیزی بنام امپراتوری "خیر اندیش" وجود ندارد.

در نوشته تاریخ کلاسیک روم قدیم، گیبون متوجه شده بود که "هیچ چیزی ناسازگارتر با طبیعت و عقل نسبت به نگهداشت کشور های دوردست و ملل خارجی خلاف میل و علاقه شان در انقیاد و فرمانبرداری نیست. انگلیس ها از امپراتوری منحیث يك نیروی مثبت برای خود و رعایای خود برداشت داشتند، حتی اگرچه که هزار ها تن از رعایای امپراتوری را به هدف تحت انقیاد درآوردن قصابی کردند. امریکائیان هم نباید چنین خیال باطل را داشته باشند: اگر شما پایگاه هائی در سراسر دنیا به راه می اندازید و مکرراً در سیاست داخلی کشور های دیگر مداخله می کنید، ناگزیراً سر های فراوانی را خواهید شکست.

۲. همه امپراتوری ها به ایده لوژی حق بجانب و گفتاری که اکثراً با واقعیت در تقابل اند، اتکاء میکنند.

امپریالیست های برتانیه نقش خود را مکرراً منحیث "مسئولیت انسان سفید" توصیف کردند و مدعی بودند که آن اداره امپریالیستی فوائد قابل ملاحظه ای به رعایای شان رساندند. این يك حکایت قدیم است: فرانسه اعلام کرد که ماموریت پخش تمدن را دارد و امپراتوری شوروی ادعا نمود که فوائد کمونیزم را گسترش میدهد. امروز، امریکائیان میگویند که ما آزادی و حریت فردی را پخش میکنیم. بریندون فوائد گوناگون فرمانروائی امپراتوری را توضیح میدهد، اما همچنان بر گسیختگی عمیق اجتماعی که امپراتوری در هند، افریقا و جاهای دیگر باعث گردیده، تأکید میورزد. مزید بر آن، چون اداره برتانیه اکثراً بر "تفرقه و فتح" استوار بود، حکمروائی اش مستعمرات را عمیقاً تقسیم نموده و برای استقلال کمتر آماده میساخت. لاکن چنین چیزی به تابعین برتانیه آنموقع گفته نمیشد.

۳. امپراتوری های موفق ایجاب تشدید قدرت را میکردند.

اگر چه که برتانیه در مورد شهرت و حیثیت خود اندیشناک بود، چیزیکه امپراتوری را از بین بود خرابی موقف اقتصادی اش بود. یکبار که برتانیه از قدرت بزرگ اقتصادی و صنعتی جهان سقوط نمود، روز های قدرت امپراتوری اش شمارش گرفت. برتانیه دیگر نتوانست که کشتی ها، افراد، طیارات و نیروی اقتصادی اش را نگهداری نماید که برای حکمرائی میلیون ها تن ضرور بود، خصوصاً در جهانی که سائر قدرت های بزرگ درنده خو در صدد شکار بودند. پند برای امریکائیان؟ مهمتر اینست که يك اقتصاد قوی و پربار در داخل تقویه گردد نسبت به اینکه بیلین های دالر را تلف نموده تا سعی شود که به

سرنوشت سیاسی کشور های دور افتاده که هزار ها مایل فاصله دارند، تصمیم بگیرند. شرایط خارجی بر قدرت امریکا تاثیر میگذارد، لکن این شرایط داخلی است که آنرا خلق میکند.

۴. **حینیکه امپراتوری ها رو به زوال میروند، آنها متمول تر میشوند و در مورد از دست دادن شکوه و جلال خود عقده میگیرند .**

توضیح بریندون از نمایش امپراتوری برتانیه در ویمبلی در ۱۹۲۴-۱۹۲۵ کمی مضحك و تلخ و شیرین بود. با شکاف رو به افزایش دورنمای امپراتوری، برتانیه طرحی داشت که با ولخرجی ها بیمورد مستعمرات خود را باهم نگهدارد و تداوم جلال خود را برجسته جلوه دهد. اندرز: وقتیکه سیاستمداران امریکا نقش تاریخی این کشور را در سطح جهانی ستایش میکنند، باید نگران خود باشند.

۵. **امپراتوری های بزرگ غیر متجانس اند.**

امپراتوری برتانیه متحدالشکل نبود. ذرات و مهره های متفاوت در اوقات مختلف و به ذرایع مختلف بدست آمد و روابط بین لندن و اجزای مرکبه دور از همشکلی بود. کسی میتواند عین چیز را در مورد "امپراتوری" جهانی امریکا بگوید: روابط اش با ناتو متفاوت از پیماناش با جاپان، کشور های شرق میانه، یا پایگاه های دیگه گارسیا و گوانتاناما است.

۶. **در ساختن امپراتوری، دشوار است که توقف آنرا دانست.**

توسعه امپراتوری برتانیه بعد از ۱۷۸۱ نشان میدهد که چه اندازه مشکل است تا تخمین عقلی مفاد و مضار ستراتیژیک را بکار گرفت. بطور مثال، یکبار که در هند متعهد شد، برای برتانیه سهل بود که به سوی تعهدات اضافی در مصر، یمن، کینیا، افریقای جنوبی، افغانستان، برما و سنگاپور کشانیده شود. زیرا قسماً سازندگان جاه طلب امپراتوری مانند سیسل رودس نه تنها پی در پی طرح های جدید امپراتوری را ترویج میکردند، بلکه همچنان هر قدم اضافی میتوانست یک نوع توجیه برای محافظت اقدام آخر باشد. تاریخ مثل "یک چیز لعنتی بعد از یکدیگر" توصیف شده است و پس این است جریان توسعه امپراتوری.

۷. **تعداد زیادی از مردم بی کفایت امپراتوری را اداره میکنند .**

یک مطلب تکراری در شرح برندون سطح قابل ملاحظه نادانی و بی کفایتی است که همراه با آن امپراتوری برتانیه اداره میشد. اگرچه که بعضی افراد لایق در امور وارد بودند، تلاش مستعمراتی برتانیه یک تعداد زیاد افراد جاه طلب، فاسد و دلقک های نژاد پرست را بخود جلب کرده بود. اشتباهی که اشغال عراق را توسط امریکا در برداشت نوعی ازین مقایسه معلوم میشو.

۸. **قدرت های بزرگ از منافع خود با هروسيلهء که در اختیار دارند دفاع میکنند.**

قدرت های بزرگ مایل اند که با تظاهر با معیار های اخلاقی و کردار عالی خود را جوامع "متمدن" جلوه دهند، لکن واقع بینان بهتر میدانند. مانند سایر امپراتوری ها، برتانیه بدون مهار از تفوق تکنالوژی خود استفاده نمود، خواه در شکل قوه بحری، توپ و تفنگ مکسیم، طیارات، انفجارات، یا گاز سمی. برتانیه

اندک ملاحظه به ارتباط عواقب استفاده از تفوق تکنالوژی بر مناطق "غیرمتدین" از خود نشان نداد. امروز، امریکا از طیارات بی پیلوت مانند پریدیتور و ریپرز و بمب های هشیار استفاده میکند.

۹. ناسیونالیسم و دیگر اشکال هویت محلی مانع عمده سر راه اداره امپریالیستی باقی می مانند.

امپراتوری برتانیه که "لیبرال" پنداشته میشد، تضاد عمیقی در خود داشت: یک جامعه ای که بر آزادی های فردی تأکید داشت نمیتوانست تمام جوامع را در بند ببیچد و از استقلال آنها انکار ورزد. یکبار که ناسیونالیسم در مستعمرات ریشه گرفت (با سایر هویت های قبیله ئی و مذهبی در آمیخت)، مقاومت علیه حکمرانی امپراتوری با سرعت افزایش یافت. طوریکه امریکا اکنون در عراق و آسیای مرکزی درمی یابد که اکثر مردم از گرفتن اوامر از خارجیان مسلح نفرت دارند، حتا وقتیکه خارجیان به تکرار بگویند که اهداف شان "خیر خواهانه" است.

۱۰. "حیثیت امپراتوری" دام و سرمایه است.

رهبران برتانیه در مورد تحلیل تدریجی برداشت تفوق شان دایماً داد و بیداد میکردند، هراس از اینکه یک یا دو عقب نشینی ممکن باعث میشد رعایای آنها قیام نمایند و یا سایر قدرت های بزرگ تشویق گردند تا به متصرفات برتانیه رخنه نمایند. در نتیجه، برتانوی ها خود را در جنگی یافتند که از متصرفات حاشیه ئی خود دفاع نمایند، برای اینکه موضع خود را در جا هائی حفظ نمایند که برای شان مهم بود. مسخره اینکه امتناع از برچیدن تعهدات وسیع اولیه تا منابع را بیشتر بر منافع حیاتی متمرکز بسازند، زوال امپراتوری برتانیه را سرعت بخشید.

بدون شك اندرز های دیگر هم موجود است که میتوان از شرح برندون بدست آورد و دیگر معاملات تاریخی بدون تردید یک مجموعه درس های متفاوت را پیشنهاد میکند. من نمیخواهم که موازات بین برتانیه و امریکا را به نمایش بگذارم، زیرا امپراتوری امریکا اکثراً اختصاصی و بی قاعده است نسبت به اینکه یک شبکه رسمی مستعمرات داشته باشد. لاکن در کار شگرف برندن یک اندرز نهائی موجود است که میتوان از آن نتیجه بدست آورد: بعد از امپراتوری، حیات ادامه می یابد. برتانیه شاید شکوه اوج خوشبختی خود را پست سر گذاشته باشد، اما احتمال حیات، توجه به صحت، سطح تعلیمی، عاید سرانه و غیره بلندتر از زمان وکتوریا است. مدافعان امپراتوری فنا و ملالت را بعد از به تحلیل رفتن امپراتوری پیش بینی کردند و تعداد زیادی از انسان ها را بکام مرگ فرستادند تا از وقوع آن جلوگیری کنند، لاکن مرگ احتمالی مصیبت را در داخل خلق نکرد که یک تعداد از آن هراس داشتند. برتانیه یک قدرت با نفوذ در صحنه جهانی باقی مانده و نسبت به هر وقت دیگر در تاریخ معاصر ایمن تر است. برای آنهائیکه فکر میکنند که امریکا بایست از گرفتاری های امپراتوری دوری جوید، این یک مفکورهء دلگرم کننده است.

ششم

غرب چگونه تروریسم را خلق می کند

نویسنده: اندری ولچیک (Andre Vltchek)

۲۰۱۶/۲/۱



تروریسم اشکال و چهره های متعددی دارد، لاکن وحشتناک ترین آن بیرحمی خونسرد این پدیده است. به ما گفته شده است که تروریست ها عبارت اند از دیوانه ها کثیفی که با بم، ماشیندار و کمر بند انفجاری هر سو می‌دوند. به ما اینطور گفته میشود که تصویری از آن داشته باشیم.

بسیاری آنها ریش دارند؛ تقریباً همه آنها دارای قیافه خارجی، غیر سفید و غیر غربی هستند. خلاصه، آنها زن ستیز، تجاوز گر به طفل و ویرانگر مجسمه های یونانی ها و رومن ها اند.

واقعاً در جریان جنگ سرد، یک عده تروریست ها با قیافه سفید وجود داشت – چپی هائی که متعلق به سلول های انقلابی در ایتالیا و جا های دیگر در اروپا بودند. اما صرف حالا میدانیم که اعمال تروریستی که به آنها نسبت داده شد، در حقیقت توسط امپراطوری، چندین جناح ها دست راستی حکومت اروپائی و دستگاه های استخباراتی انجام شده بود. شما به خاطر دارید که کشور های عضو ناتو چندین ریل را در داخل تونل ها و یا اینکه تمام مرکز ریل را منفجر کردند.

این عمل "باید انجام میشد"، برای اینکه جناح چپ را بی اعتبار جلوه داده تا مردم آنچنان بی مسئولیت نشوند که به کمونیست ها و سوسیالیست های واقعی رای بدهند.

همچنان چندین گروه های ترور در امریکای لاتین وجود داشت - جنبش های انقلابی که برای آزادی و علیه ظلم و ستم می جنگیدند که اساساً ضد استعمار غرب بودند. این جنبش های باید محصور و نابود میگردیدند و اگر قدرت را در دست داشتند، سرنگون می شدند.

لاکن تروریست ها بعد از اینکه اتحاد شوروی و بلاک "کمونیسم" از طریق هزار ها وسایل اقتصادی، نظامی و تبلیغات منهدم گردید، واقعاً در غرب معروف شدند. حال غرب آنرا احساس کرد که تنها مانده و در معرض افشاء شدن است و کسی نیست با او بجنگد. پس دریافت که ضرورت دارد تا اعمال وحشیانه و ستمکارانه خود را در افریقا، شرق میانه، امریکای لاتین و آسیا توجیه نماید.

غرب به یک دشمن نیرومند، واقعاً نیرومند، ضرورت داشت تا تصاعد هندسی بودجه نظامی و استخباراتی خود را منطقی جلوه دهد. این کافی نبود که با یک چند صد دمدی مزاج در جنگل های کلمبیا یا آنرلند شمالی و کورسیکا مواجه گردد. باید یک چیز واقعاً بزرگتری خلق میشد که حد اقل به سوبه تهدید شرارت شوروی میبود.

آه چگونه آن تهدید ناگهانی از دست رفت! فقط یک تهدید البته؛ نه خطر آرمان های برابری و انترناسیونالیستی ...

و پس غرب تروریزم را به اسلام پیوست داد که یکی از بزرگترین فرهنگ های کره زمین است که ۶/۱ بیلیون پیرو دارد. اسلام به قدر کافی بزرگ و نیرومند است که زنان خانه طبقه متوسط را در کشور های غربی بترساند. مزید بر آن، اسلام به هر حال باید محصور شود که اصلاً بیش از حد "سوسیالیست" و صلح آمیز بود.

در آن مرحله تاریخ، تمام رهبران بزرگ غیر مذهبی و سوسیالیستی کشور های اسلامی (مانند ایران، اندونیزیا و مصر) بوسیله غرب سرنگون شدند، بر میراث شان توهین صورت گرفت و یا اینکه ممنوع گردیدند.

اما آن تنها برای غرب کافی نبود!

برای اینکه از اسلام یک دشمن با ارزش ساخت، امپراتوری باید اول تعداد زیادی از جنبش های اسلامی را رادیکال و گمراه ساخته، بعداً گروه های جدیدی را خلق نموده و آنها را تعلیم داده، مسلح ساخته و تمویل نموده تا آنها واقعاً طور کافی ترسناک معلوم شوند.

البته دلیل مهم تر این است که چرا " تروریزم" خصوصاً " تروریزم" اسلامی برای بقای دوکترین غربی، استثناء (تفوق و بی همتائی) و دکتاتوری جهانی یک اصل ضروری است: این تفوق مطلق "اخلاقی و فرهنگی" اندیشه غربی را توجیه می نماید.

این به همین گونه عمل می کند:

برای قرن ها، غرب مانند هیولای دیوانه و خون آشام رفتار نموده است. با وجود تبلیغات خودستایانه که توسط مطبوعات غرب در تمام جهان گسترش می یابد، حال عام فهم شده است که امپراتوری در همه کنج

و کنار جهان تجاوز میکند، به قتل میرساند و به غارت میبرد. جهان تا چند دهه دیگر غرب را منحصرأً منحیت یک مرض خطرناک و سمی خواهد دید. وقوع چنین صحنه بر هر وسیله ممکنه باید گرفته شود.

پس ایدئولوگ ها و مبلغان امپراتوری با یک فارمول جدید و با شکوه پیش آمدند: بیائید که چیزی را خلق نمائیم که بد تر از ما معلوم شود و بد تر از ما رفتار نماید و آن وقت فریاد می کشیم که معقول ترین و با حوصله ترین فرهنگ ها در روی کرده زمین هستیم.

و بیائید که یک چرخش واقعی نشان دهیم: بیائید که با مخلوق خود بجنگیم – بیائید که به نام آزادی و دموکراسی بجنگیم!

همینگونه نسل نو است؛ تخمه تروریست پرورش یافته و تولد گردید و حال زندگی می کند. او زنده و خوب است! به سرعت مانند خزنده سلماندر تکثیر میشود.

تروریسم غربی اصلاً مورد بحث قرار نمی گیرد، اگرچه که افراطی ترین و خشن ترین شکل آن بیرحمانه جهان را تخریب می کند و برای مدت طولانی صد ها میلیون قربانی را در هر جا سر هم انبار می نماید.

حتا لژیون ها و پهلوانان امپراتوری مانند مجاهدین، القاعده یا داعش هرگز نمیتوانند در وحشیگری و توحش که بار ها توسط برتانیه، فرانسه، جرمنی و باداران امریکائی ارتکاب شده، برسند. البته آنها سعی می ورزند که با مربیان و نان دهندگان خود همخوانی نمایند، اما توانائی خشونت و بیرحمی آنها را ندارند. فرهنگ غرب صد سال قبل ۱۰ میلیون تن را در ساحه معین جغرافیائی قصابی نمود.

پس تروریسم واقعی چه است و چگونه داعش و سایرین، رهبری او را تعقیب مینمایند. آنها می گویند که داعش سر قربانیان خود را از تن شان جدا می کند. کافی بد است. لاکن مربی آنها کی است؟

برای قرن ها امپراتوری های اروپا مردم تمام قاره های جهان را قتل کردند، شکنجه دادند، به آنها تجاوز کردند و آنها را قطعه قطعه نمودند. کسانی که مستقیم دخیل نبودند، بر هیئت های استعماری سرمایه گذاری نموده، یا اینکه مردم خود را فرستادند تا با قطعات نسل کشی یکجا گردند.

شاه لیوپولد دوم و همکارانش در حدود ۱۰ میلیون نفر را در افریقای غربی و مرکزی نابود کردند که حال بنام کانگو معروف است. او مردم را مانند حیوانات شکار میکرد و آنها را مجبور میساخت در مزرعه رابر او کار شاقه نمایند. اگر فکر می نمود که کارگران صندوق او را به سرعت کافی پر نمی کنند، از قطع دستان شان خودداری نمیکرد یا اینکه تمام نفوس قریه را در داخل کلبه های شان می سوختاند.

۱۰ میلیون تن ناپدید شدند. بلی ۱۰ میلیون! و این حادثه در زمان بسیار بعید مانند "عصر تاریک و جاهلیت" اتفاق نیفتاد، بلکه در قرن بیستم تحت حکمروائی به اصطلاح شاهی مشروطه و دموکراسی ادعا

شده صورت گرفت. چطور این با تروریزی که بر سرزمین اشغالی توسط داعش حکمروائی میکند، مقایسه گردد؟ بیائید که سطح اعداد و بیرحمی را مقایسه کنیم!

جمهوریت دموکراتیک کانگو از سال ۱۹۹۵ بدینسو، بار دیگر نزدیک به ۱۰ میلیون مردم خود را در یک موج میهب ترور که بوسیله دست نشانندگان غرب، راواندا و یوگاندا به راه انداخته شده، از دست داده است.

جرمن ها کشتار همگانی را در افریقای جنوب غربی که حالا به نام نامیبیا یاد میشود، انجام دادند. قبیلۀ هیرورو نابود شد یا حد اقل ۹۰ فیصد آن را بین رفت. مردم اول از منازل و زمین شان اخراج شده و به دشت های رانده شدند. اگر بقاء میکردند، هیئت های اعزامی جرمن قبل از نازی آنها را تعقیب نموده و یا استفاده از مردمی و دیگر وسایل کشتار دسته جمعی بقیه مردم را نابود می ساختند. تجربه های طبی بالای انسان ها تطبیق میشد که برتری ملت آلمان و نژاد سفید را ثابت سازند.

آنها مردم ملکی بیگناه بودند؛ مردمی که تنها جرم شان سفید نبودن شان بود که بر زمین های اشغالی شده توسط اروپائیان نشسته بودند.

طالبان و حتا داعش هم به این عمل اروپائیان نمیرسند.

تا امروز، دولت نامیبیا بار ها طالب سر های جدا شده بیشمار مردم گشته است: سر هائی که از تن جدا گردیدند و بعداً غرض تجارب به یونورسیتی فریبرگ و چند شفاخانه در برلین فرستاده شدند.

فقط تصور نمائید که داعش هزار ها سر اروپائیان را به هدف تجارب طبی قطع نموده برای اینکه تفوق نژاد عرب را به اثبات برسانند. این مطلقاً غیر قابل تصور است.

مردم محلی در تمام مستعمراتی که توسط اروپائیان تسخیر شدند، به وحشت و ارباب انداخته شدند، چیزیکه من به تفصیل در آخرین کتاب ۸۴۰ صفحه ئی خود به اسم "افشای دروغ های امپراتوری" توضیح کرده ام.

در مورد برتانیه و تاکتیک قحطی آنها که غرض کنترول و ترساندن مردم در هند استفاده میکردند! تنها در بنگال، حد اقل ۵ میلیون در سال ۱۹۴۳ مردند. ۵/۵ میلیون بین سالیان ۱۸۷۶ – ۱۸۷۸ ، ۵ میلیون بین سالیان ۱۸۹۶ – ۱۸۹۷، این صرف چند عمل تروریستی بود که توسط امپراتوری برتانیه علیه مردم بی دفاع انجام شده و مجبور ساخته شدند که تحت یک نظام میهب و ستمگر تروریستی زندگی نمایند.

چیزی را که من در بالا متذکر شده ام، صرف 3 قسمت کوتاه از تاریخ مطول تروریزم غربی است. یک دائرة المعارف کامل میتواند در این موضوع تحریر شود.

لاکن تمام این ها از وجدان غرب بدور است. کتله های اروپائی و امریکای شمالی ترجیح میدهند که در مورد گذشته و حال چیزی ندانند. تا جائیکه به آن ها بستگی دارد، آنها بر جهان حکمروائی می نمایند، زیرا آزاد، زرنگ و سخت کوش اند. نه اینکه برای قرن ها کشور های شان غارت کرده و کشته اند، و بالاتر از همه جهان را به وحشت انداخته و مجبور به فرمانبرداری نموده اند.

البته، نخبگان هر چیز را میدانند. و هر چه که بیشتر میدانند، آن دانش را بیشتر بکار می برند.

تجارت و تجربه تروریستی از بادران غربی به سربازگیران جدید مسلمان انتقال می یابد.

تکنیک های ترساندن و خلق وحشت مجاهدین، القاعده، داعش، به یک آزمایش نزدیک، به هیچ وجه اصلی نیستند. این ها بر عملکرد استعماری و امپریالیستی استوار شده است.

اخبار راجع به این و تروری که بوسیله غرب بر جهان تحمیل گردیده است، به دقت سانسور میشود. شما هر گز آنها را در پروگرام ها بی بی سی ندیده و در روزنامه ها و مجلات اصلی نخوانده اید.

از طرف دیگر، خشونت و بیرحمی سازمان های تروریستی وابسته، طور منظم برجسته شده و پخش میشود. آنها با تفصیل کامل تکرار شده و مورد تحلیل و ارزیابی قرار می گیرند.

هر یک خشمگین و وحشت زده اند! ملل متحد "عمیقاً نگران" است، حکومت غرب "عصبانی" اند و عامه غرب مهاجرین را از آن کشور های مخوفی که تروریسم و خشونت را بارور میدهند، نمی خواهند.

غرب به سادگی داخل قضیه میشود. و اینجاست که جنگ بر ترور آغاز می یابد.

این یک جنگ علیه فرانکشتاین خود غرب است. یک جنگی است که مقصودش بردن نیست. اگر برنده شود، خدا نخواسته، آنجا صلح حاکم خواهد شد، و صلح معنی کم کردن بودجه دفاعی و توجه کردن به معضلات واقعی کره زمین است.

صلح به معنی نظر اندازی غرب به گذشته خود است. صلح به معنی فکر کردن در مورد عدالت و نظم دادن به ساختارهای قدرت کل این سیاره است. این هر گز اجازه داده نمی شود.

پس غرب بازی ها جنگی را انجام میدهد؛ علیه ماموران گماشته شده خود می جنگد (یا اینکه خود را وانمود به جنگیدن می سازد)، در لحظاتی که مردم بی گناه می میرند.

هیچ جای دنیا به استثنای غرب، قادر به خلق و رها کردن چیزی شنیع و وحشی مانند داعش و النصره نیست.

از نزدیک به ستراتیژی این گروه های کاشته شده نظر افکنید: هیچ گونه ریشه در فرهنگ مسلمانان ندارد. لاکن کاملاً توسط فلسفه استعماری تروریسم غرب ملهم میشود. "اگر شما کلاً دین و عقیده ما را نپذیرید، آن زمان ما سر های شما را قطع خواهیم کرد، گلوی شما را خواهیم برید، به همه اعضای فامیل شما تجاوز خواهیم کرد یا تمام قریه و شهر شما را خواهیم سوختاند. ما میراث های با شکوه فرهنگی شما را تخریب خواهیم کرد طوری که در امریکا جنوبی ۵۰۰ سال قبل و جا های دیگر انجام دادیم".

و غیره و غیره! این ایجاب انطباط عظیمی را می نماید که رابطه ها را نا دیده انگاریم.

من در سال ۲۰۰۶، دوستم عبدالرحمان وحید (معروف به گسدور) را که سابق رئیس جمهور اندونیزیا و یک رهبر روشن مسلمان بود، ملاقات کردم. مجلس ما در دفتر مرکزی سازمان نحدلاتل علما (Nahdlatul Ulama) صورت گرفت. در آن وقت ان یو (NU) بزرگترین سازمان اسلامی در جهان بود.

ما پیرامون کاپیتالیسم و اینکه چگونه اندونیزیا را فاسد و ویران می نماید، بحث کردیم. گسدور یک سوسیالیست مخفی بود و این هم یکی از دلایلی بود که نوکران نخبه متمایل به غرب و نظامیان او را از ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۱ برکنار کردند.

ما بر موضوع تروریسم تماس گرفتیم. او آنآ با صدای آرام و به مشکل شنیدنی گفت: "من میدانم که کی هتل ماریات (Marriot Hotel) را در جاگارتا منفجر ساختند. این توسط دستگاه های استخباراتی ما انجام شد تا از دیدار در بوجه خود و دریافت کمک از خارج را موجه نشان دهند.

البته، اردوی اندونیزیا، دستگاه های استخباراتی و پولیس مرکب از انسان های بخصوصی اند. برای چندین دهه، از سال ۱۹۶۵ بدینسو، آنها بیرحمانه مردم را به وحشت و ارباب انداختند، خصوصاً زمانی که کودتای متمایل به غرب سوکارنو رئیس جمهور روشنفکر اندونیزیا را سرنگون ساخته و یک فرد نظامی فاشیست را که توسط باند تاجران مسلط مسیحی حمایت میشد، روی صحنه آوردند. این ترور بین ۲ تا ۳ میلیون حیات را در اندونیزیا و تیمور شرقی گرفت که تا حال در مناطق اشغالی و غارت شده پایا و ادامه دارد.

3 کشتار دسته جمعی در ۵ دهه!

کودتای اندونیزیا یکی از بزرگترین اعمال تروریستی در تاریخ بشر بود. دریا ها با اجساد مسدود شد و رنگ شان به سرخ تبدیل گشت.

چرا؟ برای اینکه سرمایه داری بقاء نماید و شرکت های معادن غربی بتوانند اندونیزیا را به قیمت ملت این کشور تاراج نمایند. پس حزب کمونیست اندونیزیا قادر نخواهد شد که در انتخابات به شکل دموکراتیک پیروز گردد.

لاکن در غرب کشتار دسته جمعی سال ۱۹۶۵ که توسط امپراتوری طرح ریزی شده بود، هرگز تروریسم شناخته نشد. هر چند که انفجار یک هتل و میخانه که خصوصاً محل رفت و آمد غربی ها باشد، تروریسم است.

حالا اندونیزیا گروه های تروریستی خود را دارد. آنها از افغانستان جائیکه از جانب غرب علیه شوروی جنگیدند، برگشته اند. حالا آنها از شرق میانه بر میگرددند. حملات اخیر در جاگارتا میتواند یک نمایش عشقی باشد، یک طرح دقیق برای آغاز یک چیز بزرگتر، شاید باز کردن یک جبهه نو از عروسکان امپراتوری در جنوب شرق آسیا.

برای غرب و طرح ریزان آن – بی نظمی بیشتر، بهتر.

اگر برای عبدالرحمان وحید اجازه داده میشد که به ریاست جمهوری ادامه دهد، احتمال زیاد که تروریسم وجود نمی داشت. کشورش اصلاحات سوسیالیستی را تجربه کرده، عدالت اجتماعی را برقرار ساخته و کمونیست ها و غیر مذهبیون را اعاده می کرد.

در جوامع اجتماعی متوازن، تروریسم رونق نمی یابد

این برای امپراتوری قابل قبول نخواهد بود. این به معنی برگشت به روز های سوکارنو است. به پر نفوس ترین کشور مسلمان در روی زمین اجازه داده نمیشود که به راه خود برود، سوسیالیسم را بپذیرد و سلول های تروریستی را نابود سازد.

این کشور باید در پرتگاه قرار داشته باشد، باید برای استعمال شدن آماده باشد، باید ترسانده شود و ترسناک باشد. و چنین است.

بازی هائی را که غرب در پیش گرفته پیچیده و استادانه است. آنها چنان مخرب و بیرحم هستند که حتا تحلیل گران تیز هوش بار ها قضاوت و چشمان خود را زیر سوال میبرند: "آیا احتمال دارد که تمام اینها واقعاً اتفاق بیافتد؟"

جواب مختصر این است: "بلی میتواند اتفاق بیافتد. بلی، برای چندین دهه و قرن ها اتفاق افتاده است".

از نظر گاه تاریخی، تروریسم یک اسلحه بومی غربی است. این آزادانه بوسیله مردمی مانند لاید جورج صدراعظم برتانیه بکار برده شد. او با استفاده از منطق متداوم برتانیه، از امضای موافقت نامه جلوگیری از بمباران مردم ملکی خودداری ورزید: "ما این حق را داریم که نگر و ها را بمبارد نمائیم". یا وینستون چرچل که حامی کشتار مردم با نژاد پائین مانند اعراب و کرد با گاز بود.

دلیل اینکه یک کشور بیگانه مانند روسیه داخل معضله شده و جنگ واقعی را علیه گروه های تروریستی به راه انداخته، تمام غرب را ترس فرا گرفته است. روسیه تمام بازی آنها را به تباهی می کشاند و یک طرح دقیق و قشنگ "تعادلی" استعمار نو را نابود میکند.

صرف مشاهده نمائید که چگونه هر چیز دلپذیر است: بعد از کشتن میلیون ها تن در سراسر جهان، غرب حالا خود را قهرمان حقوق بشر و آزادی اعلام میدارد. غرب هنوز هم جهان را به وحشت می اندازد، به غارتش میبرد، کاملاً اداره اش میکند - لاکن منحیث یک رهبر عالی، یک مشاور خیرخواه و یگانه بخش قابل اعتماد جهان پذیرفته میشود.

و تقریباً هیچ کس نمی خندد.

زیرا هر کس می ترسد!

لژیون ها بیرحمش در شرق میانه و افریقا تمام کشور ها را بی ثبات می سازند. منشاء آنها قابل رد یابی است، اما تقریباً هیچ یک جرأت چنین رد یابی را ندارد. بعضی از کسانی سعی کردند، مردند.

هیولا های ترسناکتر تروریستی که اختراع گردد، ساخته شود و بکار برده شود، غرب قشنگ تر معلوم میشود. این همه حيله است. این در اعلانات و در صد ها سال وسایل تبلیغاتی ریشه دارد.

غرب آن زمان بهانه میاورد که به جنگ قوای سیاه می رود. غرب ظاهراً کلمات و زبان توانا و نیک را بکار میبرد که در عقاید بنیاد گرائی مسیحی ریشه دارد.

تروریست ها از شرارت نمایندگی می نمایند، نه مصارف گزافی که از صندوق وزارت خارجه امریکا، اتحادیه اروپائی و ناتو بیرون میشود. آنها پلید تر نسبت به خود شیطان اند!

و غرب که بر اسب سفید سوار است، خود منحيث قربانی و خصم گروه های تروریستی تجسم می یابد.

یک نمایش باور نکردنی است. این نمایش خنده آور و وحشتناک است. زیر نقاب مرد اسب سوار را ببینید: دندان های برآمده را مشاهده نمائید، آن زهرخند مرگبار را! به چشمان سرخس نگاه کنید که پر از حرص، شهوت و بیرحمی است.

بیائید که هر گز فراموش نکنیم: کلونیالیسم و امپریالیزم دو مرگبار ترین تروریزم اند. و ایندو هنوز هم اسلحه اصلی مرد اسب سوار است که جهان را خفه می کند.

هفتم

شمارش معکوس به سوی مصیبت

ترمپ و بحران افغانستان

(۱)

نویسنده: دیوت روسن (David Rosen)

۴/۳/۲۰۱۷

جنگ در افغانستان در سال شانزدهمین خود رسیده است که طولانی ترین جنگ تاریخ امریکا محسوب می شود. کی میداند که این جنگ تحت نظر ترمپ قومندان اعلاى قواى نظامى، استخباراتى و اتمى امریکا تا چه مدتی ادامه خواهد یافت. از زمان حکمرانى جنگ طلبان سه گانه، جورج بوش، دین چین و دونالد رمزفیلد، ۶۸۰۰ تن از عساکر امریکائى در جنگ های افغانستان و عراق بین سالیان ۲۰۰۳ و ۲۰۱۵ مرده اند. البته که این رقم تلفات به تناسب کشته شدگان امریکائى در ویتنام که به ۴۸۰۰۰ و در جنگ دوم جهانی به ۲۹۲۰۰۰ تن رسید، قلیل معلوم میشود.

در ۱۸۹۳، موافقنامه ای بین برتانیه و افغانستان در کابل به امضاء رسید که پیمان بازی بزرگ ۱۸۷۳ را تأیید نمود. یک قرن بعد، بازی بزرگ در سال ۱۹۷۹ شاهد تجاوز شوروی به افغانستان بود که با شکست و عقب نشینی این کشور در ۱۹۸۹ پایان یافت. طویکه در فلم "چارلی ولسن" گزارش یافت، کمک مخفی سی آی ای به مجاهدین افغان باعث شکست نظامی شوروی گردید. * حال تقریباً ۱۶ سال بعد از حادثه تروریستی سپتمبر ۱۱، امریکا در آخرین دور بازی بزرگ مرتکب لغزش میشود. آیا ترمپ مانند نکسن در قبال شکست در ویتنام اعلام پیروزی نموده و عقب نشینی خواهد کرد؟

همین حالا ۹۸۰۰ عسکر امریکائى و ۵۰۰۰ عسکر متحدین در افغانستان فعالیت دارند که به جنگ علیه تروریسم و حمایت از دولت در حال سقوط کابل توظیف شده اند. در ماه فروری جان مکین رهبر کمیته دفاعی سنای امریکا به ارتباط جنگ در افغانستان با تأسف اظهار کرد که "من می خواهم بدانم که چرا در حال باخت هستیم و چه باید انجام دهیم که جنگ را ببریم" اگر سناتور مکین گزارش مورخه ۳۰ جنوری ۲۰۱۶ "سرمفتش خاص برای اعمار مجدد افغانستان" را خوانده بود، جواب خود را می گرفت. در گزارش آمده است که "طالبان اکنون بیشترین ساحه را از سال ۲۰۰۱ بدینسو در دست دارند. حملات مکرر و تباہ کارانه در سه ماه اخیر، اعتماد به حکومت "وحدت ملی" را مضحل ساخته است. یک سال

بعد از اینکه قوای ائتلاف مسئولیت امنیت را به قوای امنیتی و دفاعی افغانستان تحویل داد، قوای امریکا و برتانیه مجبور شدند که قوای امنیتی افغانستان را در بعضی حالات در جنگ علیه طالبان کمک نمایند. فقدان امنیت، شرایط را برای بسیار امریکائیان و ماموران دولتی افغانستان تقریباً ناممکن ساخته است که پروژه های اعمار مجدد را که توسط امریکا تمویل شده، بارزسی نمایند".

در ماه دسمبر ۲۰۱۶، وزارت دفاع امریکا به کانگرس گزارش داد که حکومت مورد حمایت امریکا ۲۰ فیصد و طالبان ۱۰ فیصد نفوس افغانستان را تحت کنترل خود دارند. گزارش پولیتیکو در ماه نومبر ۲۰۱۶ نشان میدهد که حکومت افغانستان صرف بر ۵۷ فیصد ساحه کشور حاکم است. "قوای نظامی امریکا، امریکا را در افغانستان ناکام ساخت. این یک ناکامی تکنیکی نه، بلکه ورشکستگی رهبری بود".

جیمز ماتیس وزیر دفاع، یک جنرال متقاعد که ماشین جنگی این کشور را سرپرستی می کند، از زمره کسانی است که در رهبری جنگ افغانستان ناکام گردید. این شخص چهار دهه را در قوای نظامی سپری کرد و در مقام رهبری جنگ خلیج فارس، عراق و افغانستان قرار داشت. او لقب "سگ دیوانه" را در جریان جنگ فلوجه در عراق در سال ۲۰۰۴ به خود اختصاص داد. در عین سأل او امر حمله را به "یک خانه مظنون و محفوظ جنگجویان خارجی" داد که در نتیجه ۴۲ تن از اشتراک کنندگان یک محفل عروسی به هلاکت رسیدند. روزی خطاب به همکاران نظامی خود گفت: "در دنیا احمق ها پیدا میشوند که باید کشته شوند. آنجا شکارچیان و قربانیان هستند. با انضباط، حيله گری، اطاعت و هشیاری، شما تصمیم خواهید گرفت که شکارچی باشید یا قربانی".

حکومت فعلی افغانستان که مشتمل از اشرف غنی و عبدالله عبدالله است در فساد، اختلاس و رشوه غرق اند که بیلیون ها دالر امریکا را در بانک ها به حساب های شخصی خود ریخته و به جنگ سالاران و طالبان پول می پردازند. بیکاری در افغانستان به ۴۰ درصد تخمین شده و میلیون ها افغان به سوی پاکستان، ایران و اروپا فرار نموده اند. ناراحت کننده اینکه، در خلال ۱۵ سال، امریکا ۵/۸ بیلیون دالر در افغانستان سرمایه گذاری نموده تا علیه کشت تریاک و نقل و انتقال آن مجادله نماید، لکن صنعت غیر قانونی تریاک بیشتر رونق یافته است. گزارش سرمفتش خاص برای اعمار مجدد افغانستان دریافت که "دهقانان افغان بیشتر نسبت به گذشته تریاک بدست می آورند که تخمیناً سهم آن در ترکیب ۹۰ فیصد هروئین غیر قانونی جهان میرسد. اداره مواد مخدر و جرایم ملل متحد گزارش داد که تولید تریاک افغانستان ۴۳ فیصد در سال گذشته بالا رفته است.

ترمپ دو ماه است که رئیس جمهور امریکاست که تا حال هیچ طرح جدید نظامی را برای افغانستان ترسیم نکرده است. وزیر جنگش هم طرح جامعی را در مورد افغانستان، عراق، سوریه و داعش پیش کش نکرده است، چه رسا به اینکه در مورد ایران و پاکستان چیزی بگوید. هر چند که ترمپ در چند سال اخیر، بیانات مغشوش کننده ای در مورد افغانستان صادر نموده است: "ما در قدم اول اشتباه مدهشی در داخل شدن در بحران افغانستان مرتکب شدیم. ما متفکرین برجسته داریم که نمی دانند چه جهنمی در آن جا جریان دارد. این یک بهم ریختگی است... در حالت کنونی شما می گوئید که در افغانستان باقی خواهید ماند، زیرا هر چیز در چند ثانیه سقوط خواهد کرد. ازینکار نفرت داریم، لکن پاکستان اسلحه اتمی دارد، پس در افغانستان باقی خواهیم ماند".

احتمال دارد که طرح برای افغانستان بعد از انجام وعده های انتخاباتی اش در صدور فرامین اجرائی اعلام شود. شاید ۶۴۰۰ تن عسکر دیگر به افغانستان اعزام گردد. تلفات مردم ملکی هم افزایش خواهد یافت، با "حد اقل ۲۵۴۳ تن که توسط قوای ائتلاف به هلاکت رسیده اند".

کسی تعجب خواهد کرد که اگر ترمپ و مشاورانش هوس تجدید بازی بزرگ را در فرستادن قوای عظیم نظامی امریکا داشته باشند تا علیه قوای مخالف ضد تمدن، فساد و "استثمار جهان اول" بجنگند. ما بعد از بیرون شدن طرح ترمپ، بیشتر خواهیم آموخت.

افزوده مترجم:

این که غربی ها تلاش می ورزند تا پیروزی مردم افغانستان را در نبرد با "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، به توزیع اسلحه خودشان اختصاص دهند، در عمل یک سرقت بزرگ یکی از افتخارات ملی مردم ما می باشد.

در این هیچ جای شک نیست که کمک های تسلیحاتی غرب، شکست اشغالگران را تسریع نمود، اما در این هم نباید هیچ جای شکی وجود داشته باشد که آن کمک ها، جنبش آزادیخواهانۀ مردم ما را از مسیر و بستر اصلی آن منحرف ساخته، چنان در مسیر وابستگی، مزدور منشی و از خود بیگانگی ملی قرار داد، که تا امروز مصایب آن، گریبانگیر مردم ما می باشد.

پس حتمی است که با آواز بلند اعلام بداریم که کمک های غرب در مبارزه علیه شوروی، به جای آزادی، اسارت جدیدی را برای ما ارمغان آورده است که فقط می توان با ایثار خونهای بیشتر از آن نجات یافت.

حکومت احمق ها

(۲)

نویسنده: پال کریک رابرتس (Paul Craig Roberts)

۲۰۱۷/۳۰/۴

شرم آور است که یک امریکائی بود. کشور ما چهار رئیس جمهور جنایتکار جنگی را پی در پی داشته است. کلنتون دو بار بر صربیا حمله برد و به ناتو امر داد که یوگوسلاویا سابق را دو بار در سال ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹ بمباران نماید و ازین لحاظ دو جنایت جنگی را به خود اختصاص داد. جورج دبلیو بوش به افغانستان و عراق حمله برد و بعضی ایالات پاکستان و یمن را از هوا مورد تجاوز قرار داد. بوش چهار جنایت جنگی را مرتکب گردید. اوباما با استفاده از ناتو، لیبیا را به نابودی کشاند و مزدوران خود را به سوریه فرستاد تا این کشور را منهدم نمایند، پس اوباما دو جنایت جنگی را مرتکب شد. ترمپ با قوای امریکا به سوریه حمله کرد و بدینوسیله یک جنایتکار جنگی در اوایل ریاست جمهوری خود شده است.

ملل متحد با غلامان اروپائی، کانادائی و استرالیائی واشنگتن در این جنایات سهیم شده اند که همه این ها گناهکاران جنایات جنگی اند. شاید خود ملل متحد همراه با اتحادیه اروپائی، امریکا، استرالیا و کانادا در دیوان جنایات جنگی به محاکمه کشانیده شوند. این یک تاریخچه کامل است. تمدن غرب، اگر "تمدنش بخوانیم"، بزرگترین خطا کار جنایات جنگی در تاریخ بشر محسوب میشود.

و جنایات دیگر اتفاق افتاده است - سومالیا و کودتای اوباما علیه هندوراس و اوکراین و سعی متدوام واشنگتن در برانداختن حکومت وینزیویلا، اکوادور و بولیویا. واشنگتن می خواهد اکوادور را نابود سازد، برای اینکه ژولیان اسانج یک دموکرات برجسته جهان را دستگیر نموده و عذاب کش نماید.

این جنایات جنگی توسط چهار رئیس جمهور امریکا ارتکاب یافته که سبب قتل، آسیب، بی خانمانی و محرومیت میلیون ها انسان شده که اکنون منحصراً پناه گزینان به اروپا، برتانیه، امریکا، کانادا و استرالیا سرازیر شده اند. این ها مشکلات خویش را با خود آورده که باعث درد سر ها مانند تجاوزات دسته جمعی برای اروپائیان شده اند.

چه دلیلی برای این همه مرگ و ویرانی و آمدن سیل آسای پناه گزینان به غرب و خشونت عریان غرب وجود دارد؟ ما نمیدانیم. به ما دروغ گفته شده است: صدام حسین اسلحه امحای دسته جمعی داشت که حکومت امریکا به یقین میدانست که وجود نداشت. استعمال اسلحه کیمیاوی توسط بشر اسد یک دروغ آشکار است. بم اتمی ایران، یک دروغ واضح دیگر. دروغ ها در مورد قذافی آنقدر مزخرف است که تکرار آن بیهوده است.

چه دروغ هائی به منظور حقانیت بمباران مناطق قبایلی پاکستان و حکومت جدید یمن مورد استفاده قرار گرفت. هیچ امریکائی نمیداند و توجه نمی کند. چرا خشونت امریکا علیه سومالیا؟ بار دیگر، هیچ امریکائی نمیداند و توجه نمیکند. خشونت به خاطر خشونت. امریکا همینطور شده است. واقعاً، خشونت چیزی است که امریکا است. آنجا چیز دیگری نیست. خشونت قلب امریکاست.

نه تنها بمباران و انهدام کشور ها، بلکه خشونت ظالمانه پولیس را علیه اتباع امریکا ملاحظه کنید. اگر کسی خلع سلاح شود، آن باید پولیس امریکا باشد. پولیس بیشتر از همه مرتکب خشونت مسلحانه میشود و عکس باند های مواد مخدر که برای بدست آوردن قلمرو بیشتر با یک دیگر می جنگند، خشونت پلیس هیچ دلیلی به غیر از عشق به ارتکاب خشونت علیه انسان های دیگر ندارد. پولیس امریکا حتا یک کودک ۱۲ ساله را به گلوله می بندد قبل از اینکه سوالی بکند، خصوصاً اینکه اگر آنها سیاه باشند.

خشونت امریکا است. امریکا خشونت است. لیبرال های احمق صاحبان اسلحه را ملامت می نمایند، لاکن این همیشه حکومت است که منبع خشونت می گردد. این دلیلی است که بنیان گذاران به ما ضمیمه دوم قانون اساسی را داده اند. این صاحبان اسلحه نیستند که همه و یا قسمتی از هشت کشور را منهدم ساختند. این دولت مسلح امریکا است که با هزینه مالیه دهندگان مرتکب خشونت می گردد. شهوت امریکا برای خشونت اکنون احمق های واشنگتن را علیه کسانی بر می انگیزد که توان ارتکاب خشونت را دارند: روس ها، چینی ها، ایران و کوریای شمالی.

با آغاز حکومت کلنتن بیعقل، هر حکومت امریکا از موافقات با روسیه سرباز زده و یا از آن دوری جسته است، موافقاتی که برای تقلیل تشنج و خطر جنگ اتمی به امضاء رسیده بود. واشنگتن ابتداء سلطه جوئی

خود را با دروغ ها با استقرار "راکت های ضد بالیستیک" در نزدیکی سرحدات روسیه به بهانه راکت های اتمی ایران که اصلاً وجود ندارد، پوشاند.

اداره اوباما دروغ گفت و اتهامات نادرست را علیه روسیه و رئیس جمهور این کشور تشدید نمود تا تشنج را بین قدرت های اتمی خلق نماید که انتی تیز روش رونالد ریگن بود. با آنها احمق ها اوباما را دوست دارند و از ریگن نفرت می کنند.

آیا می دانستید که روسیه چنان قدرتمند است و اداره امنیت ملی و سی آی ای چنان ضعیف و درمانده است که روسیه میتواند نتایج انتخابات آمریکا را تعیین کند؟ باید بدانید که این تنها چیزی است که شما از حزب فاسد دموکراتیک، سی آی ای، اف بی آی، مطبوعات فاحشه آمریکا و احمق ها که به سی ان ان، ام اس ان بی سی، ان پی آر گوش داده و یا نیویارک تایمز و واشنگتن پست را می خوانند.

یقیناً که شما حد اقل یک هزار مرتبه شنیده اید که روسیه به اوکراین تجاوز نمود، با آنها عروسک واشنگتن تا حال در کیف است. یک شخص ضرورت ندارد که از ۹۰ درجه بیشتر هشیاری داشته باشد تا بفهمد که اگر روسیه به اوکراین تجاوز نمود، اوکراین دیگر موجودیت نمی داشت.

آیا میدانستید که رئیس جمهور روسیه که نظر به رای جهانی، محترم ترین رهبر در جهان است، (به عقیده نویسنده، نه مترجم) از نظر هلری کلنتن " هتلر جدید" است؟

آیا میدانستید که طبق گفته بعضی از اعضای حکومت آمریکا که اسمش را درست نوشته نمی توانند، رهبر محترم جهان، ولادمیر پوتین (به عقیده نویسنده، نه مترجم)، یک قلدنر مافیائی، یک قاتل و یک اوباش است که در مرکز شبکه جاسوسی قرار دارد.

آیا میدانستید که پوتین نه از ترس، بلکه به خاطر احترام به حیات بشر از جواب پرخاشگرانه به تحریکات آمریکا خود داری ورزیده که حال منحصیث یک گمراه به اعمار مجدد امپراتوری شوروی متهم شده است؟ با آنها وقتیکه پوتین قوای روسیه را علیه اردوی جورجیا که از حمایت آمریکا و اسرائیل برخوردار بود و به تحریک واشنگتن می خواست به جنوب اوسیشا حمله نماید، قوای روسی در خلال پنج ساعت جورجیا را فتح نمود. با این حال بعد از درس دادن احمق ها، دوباره عقب نشینی کرد. اگر پوتین می خواست که امپراتوری روسیه را احیاء نماید، چرا تصرف جورجیا را ادامه نداد؟ جورجیا قبل از فروپاشی شوروی شوروی، ۳۰۰ سال یک ایالت روسیه بود. واشنگتن کاملاً ناتوان بود که کاری انجام دهد اگر پوتین جورجیا را به روسیه ضمیمه می ساخت.

و حالا ما شرمندگی مایک پمپو، رئیس سی آی ای ترمپ را داریم که ممکن احمق ترین شخص در آمریکا باشد. اینجا ما یک احمق به سطح پائین را داریم. متیقن نیستم که اصلاً او کدام هشیاری داشته باشد. ممکن است که صفر باشد.

نوت مترجم: نظر نویسنده در مورد پوتین، عقیده شخصی وی است که مترجم اصلاً با او موافق نیست. پوتین چنان انسان دوست نیست که نویسنده فکر می کند. پوتین در زمان شوروی یک صاحب منصب کی جی بی در آلمان شرقی بود که با شغل جاسوسی خوب آشنائی دارد. شوروی سلف روسیه فعلی به افغانستان تجاوز نمود و یک نظام مزدور را در کابل روی صحنه آورد که نتایج آن را تا امروز مشاهده

می‌نمائیم. کشمکش میان قدرت‌های جهانی همیشه اتفاق می‌افتد که ما باید هشیار باشیم تا در دام نیافتیم.

هشتم

زمانیکه انجیل ریشه شر و بدی است

نویسند: ریو ویلیام آلبرتس (WILLIAM E. ALBERTS)

۲۰۱۷/۴/۷

برای بسیاری از مسیحیان، دین عبارت از اعتقاد درست است، نه کردار درست. برای آنها جذبه "کتاب مقدس" اعلام اقتدار است، نه همدلی که الهام بخش است. این در خصوص تلاش "اعتقاد" برای اطمینان است، نه نیاز فرد مظلوم به شفقت و عدالت. هدف اصلی "معتقد" نجات شخصی است، نه همبستگی بین افرادی - مگر اینکه همبستگی با اعتقاداتش یکپارچگی داشته باشد. این امر مربوط به بدست آوردن جاودانگی برای روح خود است، به مراتب بیشتر از خواست اخلاق در امور انسانی.

در حقیقت، برای بسیاری از مسیحیان، اعتقاد "درست" به کتاب مقدس اغلب برای توجیه، تصدیق و وفق دادن کردار غیر اخلاقی و ضد بشری نسبت به آنهایی است که کتاب مقدس آنها را نفرت انگیز، قابل بردگی و غیر قابل اصلاح دانسته و در نتیجه باید مورد بهره برداری قرار گرفته و استثمار گردند. بی ثباتی روانی این مسیحیان و نیاز متقابل آنها برای اطمینان، ایجاب می کند که آنها تنها اعتقاد واقعی خود را به عیسی مسیح به عنوان پسر خدا و نجات دهنده جهان بیان نمایند. آنها به دنبال بهره برداری از روند سیاسی برای تحمیل اعتقادات خود بر دیگران هستند، نه به عنوان راهی برای حمایت حقوق و رفاه همگانی. سیاست، برتری جوئی است، نه تعاون و همکاری.

مسیحیان دقیقاً حق رسیدن به رستگاری نوع خویش را از طریق دین خود دارند. اما، با تأثر باید گفت که رستگاری مسیحیان محدود به کتاب مقدس، ذاتاً منوط میشود به لعن و نفرین و تخریب تمام گروه های مردم که توسط اعتقادات "خطا ناپذیر" مسیحیان محکوم شده اند.

کلیسای میتودیست، دومین معبد پروتستان ها در ایالات متحده، نشان می دهد که چگونه "کتاب مقدس" می تواند ریشه شیطنانی شود. درین لحظات، میتودیزم بر سر عقاید تبعیض طلبانه خود نسبت به اقلیت ها و همجنسگرایان مورد تهدید قرار گرفته است. این موضوع کلیسای میتودیست را برای ده ها سال دنبال کرده است. کلیسای میتودیست یک نمونه کلاسیک را ارائه میدارد که چطور یک مسیحی در ظاهر، ادعای در برگیرنده همه و عشق به همه را می کند، در حالیکه در عمل نفرت و دوری را با چهره بی تفاوت تمرین می نماید.

تا چه اندازه میتوان به اعلامیه کلیسای میتودیست اعتماد کرد؟ "کتاب انضباط" مربوط به کلیسای میتودیست می گوید: "ما معتقدیم که جنگ با دساتیر و مثال مسیح ناسازگار است. بنابراین، ما جنگ را به عنوان وسیله ای از سیاست خارجی رد می کنیم. همچنین "ما از اقدامات و استراتژی های پیشگیرانه یک جانبه از سوی هر دولت مخالف هستیم". معهذا، علی رغم مقاومت شدید درونی، رهبران کلیسای میتودیست، ساختمان یک آبدۀ تاریخی را در صحن پوهنتون میتودیست جنوبی به نام بدترین جنایتکار جنگی قرن بیست و یکم مورد تأیید قرار دادند: ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، کسی که مسئول تهاجم های غیرقانونی، ادعای های دروغین و تجاوز به افغانستان و عراق بود. یکی دیگر از این جنایتکاران جنگی، معاون رئیس جمهور بوش است، دیک چینی که متحد کلیسای میتودیست است. اعمار یک بنای تاریخی برای یک رئیس جمهور که مسئول تجاوزات دروغین و وحشتناک و مخرب به افغانستان و عراق است، "اعلامیه حقوق مذهبی اقلیت ها" را در کتاب "نظم و انضباط" مورد سوال قرار میدهد. این اعلامیه بیان میکند: "ما از روش ها و شیوه هائی که حق هر گروه مذهبی را برای تمرین عقیدۀ خود دور از محدودیت های قانونی، سیاسی و اقتصادی تضمین می کند، حمایت می نمائیم."

بار دیگر کلیسا دو راه را انتخاب می کند. کتاب "نظم و انضباط" بیان می کند: "مأموریت کلیسا این است که شاگردان عیسی مسیح را برای تحول جهان آماده سازد." علاوه بر این، "کلیسای میتودیست با قاطعیت اظهار می کند که "عیسی مسیح پسر خداست، نجات دهنده جهان و خدای همه." بعد به یک وسیله عقلانی امپریالیسم مبتنی بر ایمان مبدل میشود. یک گزارش حیرت انگیز مورد حمایت کلیسای میتودیست نشان میدهد که 87 درصد از همه مسیحیان سفید پوست در ایالات متحده از تصمیم رئیس جمهور بوش برای حمله به عراق حمایت کردند.

بهتر است که عوض آماده ساختن شاگردان عیسی مسیحی برای تحول جهان، کلیسای میتودیست خود را تغییر شکل دهد و همه مردم را دوست بدارد.

نهم

فیونکس ۲: سی آی ای عملیات ترور عصر ویتنام را در افغانستان به مرحله اجراء می گذارد

نویسنده: لیزا فیلیپس (Lisa Phillips)

۲۰۱۷/۲۶/۱۰



هفته گذشته، رئیس جدید سی آی ای، مایک پامپی علنی تهدید نمود که سی آی ای را به یک اداره شریک
مبدل خواهد ساخت. قدم اول به سوی این هدف، به کار برد و استخدام گروه های انسانکش و تحمیل آنها بر
مردم افغانستان است.

*سی آی ای عملیات مخفی خود را در افغانستان توسعه داده و گروه های کوچک ماموران با تجربه و
قراردادی ها را همراه با قوای افغانی می فرستد تا طالبان را در سرتاسر کشور شکار نموده و به هلاکت
برسانند. نقش توسعه یافته سی آی ای، ماموریت گروه های نظامی را طوری تقویت می نماید که نقش
جنگی امریکا در افغانستان در انظار پنهان باقی بماند.*

این یک عملیات کشتار دسته جمعی خواهد بود. مردم از خانه های شان از طرف شب بیرون کشانیده شده
و ناپدید و محو خواهند شد. این سال هاست که در افغانستان، اما به پیمانۀ نسبتاً کوچکی اتفاق افتاده است.
تا اکنون هدف، القاعده یعنی یک گروه کوچک تروریستی بود، نه قیام محلی. عملیات جدید، طالبان را که

شورش وسیعی را علیه اشغالگران امریکا به راه انداخته اند، هدف قرار خواهد داد. بنابراین، این یک عملیات جمعی خواهد بود که باعث تلفات عظیمی خواهد شد.

این یک عملیات ضد شورشگری نخواهد بود، حتی اگرچه که بعضی ها ادعا دارند. عملیات ضد شورشگری، مرکبات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اطلاعاتی را در خود دارد. این زمانی می تواند موفق شود که در حمایت یک نظام مشروع صورت بگیرد.

حکومت فعلی افغانستان مشروعیت کمی دارد. بعد از اینکه تهدیدات ناشی از انتخابات تقلبی وضع را به سوی بی نظمی سوق میداد، این حکومت توسط سفارت امریکا تضمین گردیده و به دشواری پیوند داده شد. در ماه آگست، پامپی با اشرف غنی رئیس جمهور دیدار نموده تا طرح جدید را مورد بحث قرار دهند. لاکن این عملیات جدید، نه مرکبات اقتصادی و نه سیاسی دارد. صرفاً بر موضوع امنیتی متمرکز شده که در نهایت به شکنجه بی هدف و کشتار سریع و بدون نتیجه مثبت برای اشغال منتهی خواهد شد.

این عملیات برای طالبان یک تحفه خواهد بود. در آوانیکه این عملیات احتمالاً طالبان و متحدان آنها را اینجا و آنجا خواهد کشت، بیشتر مردم افغانستان را همچنان دور و متنفر خواهد ساخت. ۷۵ فیصد جنگجویان طالب مردم محلی اند که در نزدیکی های خانه های شان می جنگند. کشتن آنها باعث خواهد شد که شورشیان، مردم محلی را در خدمت خود بگیرند. همچنان، مردم دلسوزی بیشتری به طالبان نشان داده و عملیات آینده شان را پوشش خواهند داد.

امریکا در جریان جنگ ویتنام عملیاتی به نام فیونکس (Phoenix) به راه انداخت. به تعداد ۵۰ تا ۱۰۰ هزار مردم ویتنام جنوبی منحیت کمونیست های مشکوک توسط گروه های ولگرد مربوط سی آی ای نابود شدند.

طرح فیونکس در قالب طرح وسیعتر انکشاف مدنی سیاسی و اقتصادی که به نام "عملیات مدنی و حمایت توسعه انقلابی" یاد میشد، جا داده شد. قسمت مدنی این عملیات نسبت فساد و بی کفایتی ناکام گردید که همچنان بی اندازه گران و غیر قابل تحمل بود. قضاوت تاریخی قابل قبول این است که قسمت امنیتی طرح فیونکس با وجود برداشت عمومی از آن، در رسیدن به هدف ناکام گردید و حمایت انفعالی از بیت کونگ نسبت این طرح افزایش یافت.

در سالیان اخیر، راند کورپوریشن یکی از موسسات تحقیقاتی مربوط به وزارت دفاع امریکا، سعی نموده است که این نظر را تغییر دهد. آنها ادعا می نمایند که عملیات فیونکس خوب پیش رفت و موفق بود. اما کسانی که در عملیات فیونکس شامل بودند، تصویر دیگری را ترسیم می نمایند. بیرحمی عملیات فیونکس که باعث غضب مردم گردید، یکی از دلایلی بود که دولت امریکا جنگ را پایان داد.

اعلام عملیات کنونی شبیه به فیونکس، فاقد مرکبات سیاسی است. به منظور فروکش و آرام ساختن شورشیان طرح نشده بلکه هدف آن از بین بردن آنهاست:

تلاش نو توسط واحد های کوچک به اسم "گروه های تعقیب ضد تروریستی" رهبری خواهد شد. آنها بوسیله ماموران شبه نظامی سی آی ای از بخش فعالیت های اختصاصی این اداره و عاملان ریاست امنیت ملی استخبارات افغانستان اداره میشوند. نیرو های نخبه امریکائی از فرماندهی مشترک عملیات

اختصاصی نیز شامل خواهند بود. هر چند که اکثریت این قواء را، اعضای میلیشانی افغان تشکیل می‌دهند.

صرف یک تعداد معدودی از ماموران سی آی ای از بخش فعالیت های اختصاصی از چنین عملیات حمایت می نمایند. قراردادی ها نقش برجسته دارند. در ماه آگست، رئیس سابق اجیران بلک واتر (Black Water) به اسم ارک پرنس اداره ترمپ را تشویق نمود که یک قرارداد برای جنگ در افغانستان در اختیار وی بگذارد. ما بدون اشکال تصور کرده می توانیم که پرنس و بعضی فرزندان بلک واتر در عملیات جدید سی آی ای دخیل خواهند بود. کار های اصلی استخباراتی توسط ریاست امنیت ملی افغانستان انجام خواهد شد.

ریاست امنیت ملی افغانستان توسط سی آی ای از عناصر سابق ائتلاف شمال ساخته شد که رقیب طالبان بوده اند. در سالیان اخیر دهه ۱۹۹۰، ائتلاف شمال تحت رهبری احمد شاه مسعود توسط سی آی ای تمویل گردید. امرالله صالح امر استخبارات احمد شاه مسعود، دارای تابعیت دوگانه، تعلیمات و آموزش سی آی ای را بدست آورد. بعد از تجاوز امریکا به افغانستان، صالح رهبری دستگاه استخباراتی "ریاست امنیت ملی" را در دست گرفت. حامد کرزی رئیس جمهور وقت صالح را در سال ۲۰۱۰ از وظیفه برکنار ساخت، زیرا او مخالف راه آشتی کرزی با طالبان بود. در ماه مارچ ۲۰۱۷، رئیس جمهور اشرف غنی صالح را به حیث وزیر دولت در امور اصلاحات امنیتی مقرر نمود. بعد از اینکه غنی با جنگ سالار گلبدین حکمتیار به توافق صلح رسید، صالح در ماه جون مستعفی شد (؟).

صالح از نگاه قومی تاجک و بسیار تندرو است. او از پشتون ها هراس دارد که با نفوس ترین قوم را در افغانستان تشکیل می‌دهند که پایگاه نفوسی طالبان هم هستند. صالح در این اواخر حزب سیاسی خود را تهداب گذاری نموده است. او همیشه بهترین روابط را با سی آی ای، بالاخص شاخه سختگیر ضد تروریسم این سازمان داشته است. من به این عقیده هستم که به احتمال زیاد، او در طرح این عملیات سهیم شده است.

در شمال افغانستان که مخلوطی از اقوام مختلف است، میلیشیا های مربوط به سازمان امنیت ملی باعث پاک سازی قومی به پیمانۀ وسیعی خواهند شد. در قسمت پشتون نشین جنوب و شرق که فاقد حمایت مردم محلی اند، میلیشیا های ریاست امنیت ملی این مناطق را برای مدت مدیدی به وحشت انداخته اند:

برای سالها، وظیفه اصلی ماموران شبه نظامی سی آی ای، آموزش میلیشیا های افغان بوده است. سی آی ای همچنان از اعضای میلیشیا های وطنی برای مقاصد جاسوسی و شبکه های استخباراتی استفاده برده است. کماندو های امریکائی که یک قسمت از طرح اومیگا مربوط به وزارت دفاع هستند، قوای عملیاتی اختصاصی در اختیار سی آی ای می گذارند و به میلیشیا های افغان اجازه می‌دهند که با عساکر عادی همکاری نموده و در صورت ضرورت از حملات قوای هوایی و تخلیه ها برای مقاصد صحی مستفید گردند.

این واحد ها برای مدت طولانی در میدان جنگ حضور داشته و متهم به کشتار یکسره مردم ملکی در یورش ها و حملات هوایی شده اند.

این کاملاً قابل پیش بینی است که این عملیات شدید چطور به پایان میرسد. سی آی ای منابع مستقل اندکی، آنهم اگر باشد، در افغانستان در اختیار دارد. سی آی ای به ریاست امنیت ملی که پر از مردم عشیره ئی امرالله صالح است و میلیشیا های قومی و قبیایلی اتکاء خواهد کرد. هر یک اینها، طرح خود را خواهند

داشت. عملیات امنیتی بایست متکی بر استخبارات موثق باشد. کی در این یا آن قصبه، عضو طالبان است. فقدان منابع قابل اعتماد محلی باعث خواهد شد که میلیشیا ها تحت رهبری سی آی ای یا قراردادی ها به وحشی ترین شکنجه ها متوصل شوند. این شیوه، مخبران و افراد مشکوک را تحت فشار قرار داده و آنها را وادار به شکنجه های وحشیانه ساخته تا نام بعضی کسان را منحصیث مظنون معرفی بدانند. فقط تکرار کنید. در اخیر همه مظنونین کشته خواهند شد.

طرح جدید عمداً توسط دو مامور عالیرتبه امریکائی در اختیار نیویارک تایمز قرار گرفت. این یک روشنائی مثبت است:

این ماموریت یک اعتراف خاموشانه از آوردن طالبان سر میز مذاکره است. یک عنصر عمده ستراتیژی ترمپ برای افغانستان. امریکا ضرورت خواهد داشت تا طور تهاجمی با شورشیان بجنگد.

امریکا برای مدت بیش از ۱۶ سال طور تهاجمی با شورشیان جنگیده است. درین اثناء، شورش رشد کرد و طالبان هم همیش مایل بودند تا مذاکره نمایند. شرط اصلی آنها این است که قوای امریکا به اشغال خود پایان داده و کشور را ترک گویند. امریکا واقعاً مایل به صلح نیست. کشتن حامیان مشکوک طالبان، تقاضای طالبان را تغییر نخواهد داد و نه مذاکرات جدی را سبب خواهد شد.

پنج سال از حالا، زمانیکه وحشیگری کامل و بیهودگی این عملیات ظاهر گردد، نیویارک تایمز تکان خواهد خورد که چنین یک عملیات توانست اتفاق بیافتد!

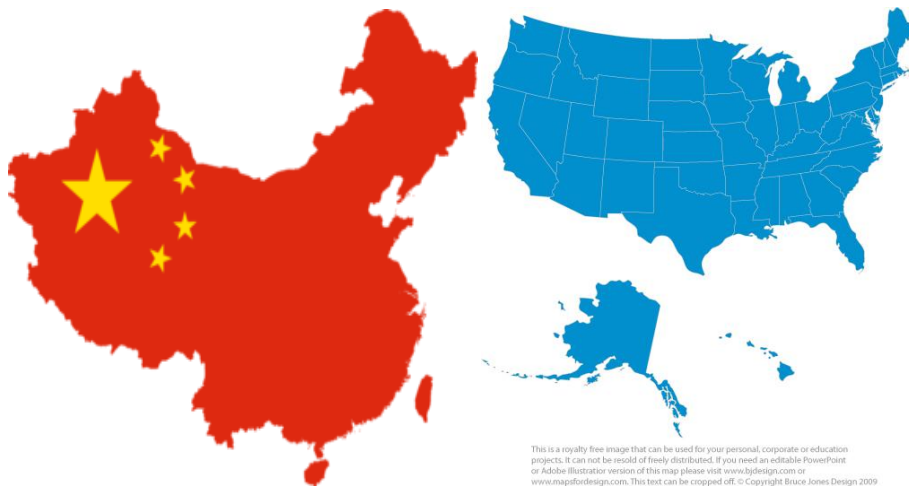
دهم

امپراتوری ریشه دشمنی های امریکا و چین است

نویسنده: جاکوب هورنبرجر (Jacob G. Hornberger)

۲۰۲۰/۸/۸

بزرگترین عاملی که امریکا را وادار ساخته که قدم نخست را در خلق روابط خصمانه علیه چین بردارد، بر مبنای فرضیه امپراتوری استوار است. یک امپراتوری می خواهد که یگانه امپراتوری و یا حد اقل یک امپراتوری حاکم باشد. معنی اش اینست که امپراتوری می خواهد که هرکس و همه را در حدود قلمرو خویش زیر نظر داشته باشد که در حالت ایده آل تمام جهان را در بر می گیرد.



This is a royalty free image that can be used for your personal, corporate or education projects. It can not be resold or freely distributed. If you need an editable PowerPoint or Adobe Illustrator version of this map please visit www.jgdesign.com or www.mapsofdesign.com. This text can be cropped off. © Copyright Bruce Jones Design 2009

این راه و روش امپراتوری امریکا بوده که هسته آن دولت امنیت ملی امریکا است که پنتاگون، سی آی آی و اداره امنیت ملی را در بر می گیرد.

حینیکه اتحاد شوروی در حال سقوط بود و تصمیم گرفت که جنگ سرد را یکجانبه در سال ۱۹۸۹ به پایان برساند، امپراتوری امریکا دریافت که یگانه امپراتوری در جهان خواهد بود. با در نظر داشت وسعت، ساحه و پول دولت امنیت ملی امریکا، خواست ایالات متحده این بود که کشور های سراسر جهان زیر نظر و حاکمیت امریکا قرار گیرند.

در طول تاریخ، امپراتوری‌ها از عروج سایر امپراتوری‌ها نرفت داشته‌اند، زیرا موجودیت سایر امپراتوری‌ها تهدیدی برای نظارت و حاکمیت امپراتوری قبلاً به وجود آمده شمرده می‌شود. امپراتوری‌های در حال صعود منحصراً هم چشم، مخالف، رقیب، حریف و حتی دشمن تلقی می‌گردیدند.

در یک بازار آزاد، هنگامی که یک تجارت و حرفه موجود با یک رقیب، حریف، مخالف و یا دشمن مواجه می‌شود، حفظ سهم بازار برایش حتمی است. لذا باید، اموال و خدماتی را ارائه دهد که مشتریان بیشتر از محصولات یا خدمات ارائه شده توسط رقیب می‌خواهند.

این نوع روش کار با طرز دید امپراتوری‌ها سازگار نیست. آنها طور اجتناب‌ناپذیر علیه رقیب به قوه متصل می‌شوند، برای اینکه جایگاه حاکم خود را در سطح جهانی حفظ نمایند. از ۱۹۹۰ بدینسو، امپراتوری آمریکا در جنگ‌ها، منازعات و دشمنی‌ها در نقاط مختلف جهان دخیل بوده تا نظم و ثبات را بر وفق ماموریت امپراتوری‌اش حفظ نماید. بیشترین خشونت‌ها در شرق میانه و افغانستان متمرکز بوده، لکن امپراتوری با به راه انداختن مرگ و انهدام در سائر نقاط جهان مانند تحمیل تعزیرات که مردم کشور‌های خارجی را هدف قرار می‌دهد، می‌خواهد به یک طریقی نظام‌های مورد نظر را وادار به اطاعت کامل از دستگیر امپراتوری نماید.

در همین حال، چین چیزهای متفاوتی انجام می‌داد. چند دهه قبل، نظام کمونیستی چین به رفع محدودیت‌های فعالیت اقتصادی مردم چین آغاز نمود. در نتیجه، به مقدار عظیم ثروت افزوده شد و سطح زندگی مردم بالا رفت. این به نوبه خود باعث افزایش درآمد مالیاتی دولت چین گردید.

بنابراین، مادامیکه دولت آمریکا از طریق زور، اسلحه و دشمنی برای خود دور جهان دست‌بست می‌آورد، دولت چین از طریق سرمایه‌گذاری، اعطای کمک‌های پولی و قرضه در سطح جهانی برای خود دست‌بست می‌سازد. این روش چین امریکای لاتین را هم در بر می‌گیرد، جایی که امپراتوری آمریکا میراث سیاه‌تجاوزات نظامی را به ارث گذاشته است.

برعلاوه، جنگ یک کشور را از داخل ضعیف می‌سازد. چینیکه امپراتوری آمریکا در یک جنگ دایمی درگیر شد، میدانست باوجودیکه چین هنوز هم زیر بار سوسیالیسم خم شده، در حال بدست آوردن قدرت بود.

این زمانی است که مقامات آمریکا می‌دانستند که مشکلی روی دست خود داشتند - یک مشکل امپراتوری. در این وقت است که آنها و حامیان‌شان در مطبوعات از چین به عنوان "هم‌چشم"، "حریف"، "مخالف"، "رقیب" و حتی "دشمن" یاد کردند. در آن مرحله، هدف این بود که بایست به چین ضربه زد قبل از اینکه نیرومندتر شود و تسلط و تفوق جهانی امپراتوری آمریکا را تهدید نماید.

این چیزی است که جنگ تجاری رئیس‌جمهور ترمپ را شامل می‌شود - یعنی پائین کشاندن چین، حتی اگر به تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آمریکایی در این جریان صدمه بزند. همچنان این همان چیزی است که تحریم‌های ایالات متحده علیه چین و شرکت‌های چینی، مانند هواوی در مورد آن صحبت می‌کند. این چیزی است که تعقیب قانونی جنائی مگ وانژو مدیر اجرایی هواوی درباره آن حرفی دارد. روی همین دلیل ترمپ در نظر دارد که شبکه اجتماعی چین TikTok در ایالات متحده را ممنوع اعلام کند.

البته، بحران ویروس کرونا با افزودن مشکلات قابل ملاحظه اقتصادی در چین، لطف خود را به مقامات آمریکائی ارزانی داشت.

اگر هیچ یک از اینها رضایت مقامات آمریکا را بار نیاورد، احتمال دیگرش جنگ است که مؤثر ترین راه برای سقوط رقیب یا دشمن یا مخالف است. از این گذشته، همانطوریکه عراقی ها و افغان ها آموخته اند، چه راهی بهتر برای از بین بردن قابلیت های تولیدی یک ملت نسبت به بمبی که بر روی کارخانه ها، مشاغل و مردم ریخته شده، وجود دارد؟

وقتی صحبت از امپراتوری میشود، مقامات امریکائی به چیزی قانع نمی گردند، مگر اینکه مطمئن شوند که امپراتوری امریکا و سلطه و قدرتش در دور جهان محفوظ باقی می ماند.

یازدهم

ایران: چطور یک زبان را نابود می کند

زهرا محمدی به خاطر تدریس زبان کردی به ۱۰ سال حبس محکوم شد. این یک قسمت از روش دولت ایران علیه اقلیت هاست.

نویسنده: حیدر کیزی (HAIDAR KHEZRI)

۲۰۲۰/۱۱/۸

اسلامی ایران به

۱۰ سال حبس محکوم شد. زهرا اول در زادگاهش ساین (همچنان مشهور است به سنندج) در ولایت کردستان ایران به تاریخ ۲۳ می ۲۰۱۹ بازداشت گردید. قبل از توقیف وی، او چندین بار توسط تشکیلات استخباراتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران تحت تحقیقات طولانی قرار گرفته بود. او بعد از شش ماه حبس، به تاریخ ۲ دسامبر ۲۰۱۹ با ضمانت آزاد شد و متذکر گردید که تحقیقات از خود بیخود شدن را تحمل کرده و برای اعترافات دروغین مورد شکنجه قرار گرفت.

جرم زهرا چه بود؟ تدریس کردی، زبان مادری اش. حکم ۱۰ سال حبس دقیقاً توسط قاضی انقلاب اسلامی محاسبه گردید: هر سال تدریس با یک سال حبس مجازات شد.



معلم زبان کردی و فعال مدنی، زهرا محمدی

در ویدیویی که در اختیار همه در صفحه اینستاگرام خود قرار داده، زهرا جنایات خود را "تدریس زبان مادری، توزیع چاکلیت در یک جاده برای روز جهانی زبان مادری و کمک به قربانیان سیل در لورستان توصیف کرد." با دفاع از فعالیت های بشردوستانه خود، از محکمه خواست تا هرگونه مدرکی را ارائه دهد که اثبات کند که او به جز توانمند سازی اعضای اقلیت به حاشیه رانده شده کرد ایران و آموزش زبان مادری، برای اهداف دیگری کار کرده است.

جرم شناختن زبان کردی

در ایران، جایی که مردم اقوام غیر فارسی بیش از نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، فارسی تنها زبان قانونی آموزش از کودکستان تا صنف ۱۲ و دوره پوهنتون است. اقلیت های قومی، از جمله اعراب اهوازی، ترکان آذربایجانی، بلوچ ها، کردها و ترکمن ها با تبعیض عمیق روبرو هستند.

قانون اساسی زبان های غیر فارسی ایران را با اصطلاحات استعماری مانند "زبان های منطقه ای و قبیله ای" بیان می کند.

اگرچه ایران در سال ۱۹۸۹، کنوانسیون بین المللی حقوق کودک سازمان ملل متحد را امضاء کرد و علی رغم این حقیقت که ماده ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حق استفاده از زبان های غیر فارسی ایران را در مکاتب "برای آموزش ادبیات خود به رسمیت می شناسد"، تدریس و آموزش زبان و ادبیات کردی به طور تاریخی با انتقام شدید روبرو شده است. حتی قانون اساسی زبانهای غیر فارسی ایران را با عباراتی استعماری مانند "زبانهای منطقه ای و قبیله ای" بیان می کند.

در ۹ می ۲۰۱۰، ایران چهار زندانی کرد را اعدام کرد، از زمره آنها، معلم مکتب کرد، فرزاد کمانگر بود. طبق گزارش واشنگتن تایمز، جنایت فرزاد "کرد بودنش بود. او در یک مکتب ابتدائی در شمال غربی شهر کامیاران که در آنجا عضو اتحادیه معلمان کردستان بود، تدریس می کرد و برای نشریات مختلف زیرزمینی حقوق بشر می نوشت. او مخفیانه به دانشجویان کرد خود زبان ممنوعه را آموختاند و در مورد فرهنگ و تاریخ آنها داستانهای گفت."

شرایط غیر انسانی در زندان و اعدام او باعث شده است که بسیاری از سازمانها از زمره یونیسف، آموزش بین المللی و سازمان عفو بین المللی رژیم جمهوری اسلامی ایران را محکوم نمایند. اما دولت ایران نقض حقوق بشر علیه مردم کرد و سایر اقلیت های قومی را که هنوز هم با تبعیض روبرو هستند و دسترسی آنها را به آموزش به زبان مادری شان محدود ساخته، ادامه میدهد. این وضع را سازمان عفو بین المللی در بررسی خود در سال ۲۰۱۹ از وضعیت حقوق بشر در ایران توضیح داد.

بسیاری از مقامات مظنون به دستگیری در اعدام های جمعی غیرقانونی اقلیت های مذهبی و نژادی همچنان در حفظ مقام های با قدرت در سیستم قضایی ایران ادامه می دهند. در سال ۲۰۱۷، علیرضا آوایی به عنوان وزیر عدلیه ایران منصوب شد. در سال ۲۰۱۹، آیت الله علی خامنه ای، ابراهیم رئیسی را به عنوان رئیس قضائی ایران تعیین کرد. رئیسی، مانند آوایی و سلفش مصطفی پور محمدی وزیر عدلیه ایران از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷، عضو "هیئت مرگ" بود که دستور قتل غیرقانونی هزاران زندانی از جمله کرد های ایران را در سال ۱۹۸۸ صادر کرد.

انتصاب وی همه امید باقی مانده را برای نجات زندانیان سیاسی، بالاخص کسانی که متعلق به اقلیت های نژادی و مذهبی هستند، پایان بخشیده است. هادی قائمی، مدیر اجرایی اداره حقوق بشر برای ایران گفت: "انتخاب رئیسی به عنوان رئیس قوه قضائیه یک پیام واضح خواهد فرستاد: حاکمیت قانون معنائی در ایران ندارد و کسانی که در قتل عام شرکت کرده اند پاداش می گیرند. انتخاب رئیسی پس از آن صورت گرفت که اقلیت ها، بخصوص کردها، به حریف وی رئیس جمهور حسن روحانی، در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ این کشور رای دادند.

ادغام و محو نرم زبان

بر خلاف ترکیه، عراق و سوریه، کشورهایی که استفاده از کردی را برای چندین دهه ممنوع کرده و حتی مرتکب جنایت محو زبانی شدید علیه کردها و زبان کردی شده اند، ایران به اجرای یک سیاست ادغام و جنایت محو نرم زبانی علیه کرد ها اقدام کرده است.

از زمان انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، کردی در ایران در حالتی قرار دارد که زبان شناس جعفر شیحو لیسلمی آن را "تحمیل کنترل شده و محدود" توصیف می کند. اگرچه در سال ۲۰۱۴ شاهد تأسیس اولین گروه زبان و ادبیات کردی در پوهنتون کردستان در ایران بودیم، اما به گفته بسیاری از محققان این رشته از قبیل جیم کومینز، توو اسکنتاب-کنگاس و شیحو لیسلمی، کردی در ایران در معرض خطر قرار دارد تا زمانیکه، خصوصاً در سالهای اولیه تعلیم و تربیه، یک وسیله آموزشی نباشد.

بسیاری از مقامات مظنون به دستگیری در اعدام های جمعی غیرقانونی اقلیت های مذهبی و نژادی همچنان به حفظ قدرت در سیستم قضایی ایران ادامه می دهند

در ۲۹ می ۲۰۱۹، صرف یک هفته بعد از دستگیری زهرا، رضوان حکیم زاده، معاون ریاست تعلیم و تربیه ایران اعلام کرد که امتحان "کفایت در زبان فارسی" در کودکانها در سراسر ایران اضافه می شود. طبق این سیاست تبعیض آمیز، اگر کودکان غیر فارسی ایرانی در سن پنج سالگی در امتحان کفایت زبان فارسی ناکام شدند، به عنوان فردی با نقایص بیولوژیکی و نیازهای بخصوص تحت معالجه قرار می گیرند. بطور مثال "کم بینائی" و "کم شنوائی"، "یادگیرنده بطی" و "ناتوانی آموزش" قابل یاد آوری است. چنین سیاست های منظم و روش دولتی به هدف لکه دار ساختن کودکان غیر فارسی ایران، یاد آور محو هویت ملی کشورها، افشار قومی و جمعیت هائی است که توسط دول استعماری مستعمره شدند.

تحت چنین سیاست های تبعیض آمیز دولتی، آموزش زبان کردی به تلاش های داوطلبانه فردی مانند زهرا متکی است. در اوایل سال جاری، معلم متقاعد جمال حبیب الله فرج بدار طی چند ماه قرآن را به زبان مادری خود، کردی-هاورامی ترجمه کرد، به امید اینکه زبان محلی خود را که توسط یونسکو به عنوان زبانی که در معرض خطر قرار قطعی گرفته، نجات بخشد. در حال حاضر، کردی و سایر زبانهای غیر فارسی ایران از موقف رسمی برخوردار نیستند و از هیچگونه تشویق و حمایت قابل توجه دولت بهره نبرده اند.

محققان کردی در کردستان شرقی / ایران از افزایش تعهدات مربوط به تنوع در سطح بلاغی و کاهش تعهدات از نظر کاربرد عملی و حتی عکس العمل تنبیهی آگاه هستند. جیم کامینز، یکی از برجسته ترین حامیان آموزش چند زبانه، درباره چنین پیشرفت سطحی هشدار می دهد: "گروه حاکم ممکن است حمایت

از نشانه های آموزش زبان های [اقلیت] را ارائه دهد زیرا می دانند که این حمایت سطحی غیر موثر خواهد بود."

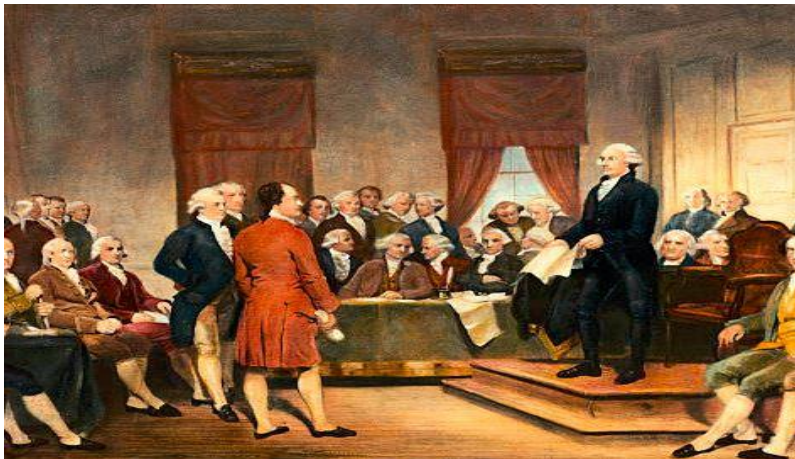
همانطور که کامینز استدلال می کند، اگر یک بقه را در آب داغ قرار دهید، بلافاصله خود را به بیرون پرتاب خواهد کرد. اما اگر بقه را در آب سرد در گرمی قرار دهید، تحمل افزایش تدریجی را خواهد داشت و تحملش در آب جوش از بین خواهد رفت. به این معنی که "اگر ادغام زبانی بطنی باشد، مردم متوجه نخواهند شد که اتفاقی می افتد." این سیاست توسط رژیم ایران برای چندین دهه اتخاذ شده است. حکم زندان زهرا محمدی نشانه غیرقابل انکاری است که آب در حال جوشیدن است.

دوازدهم

قانون اساسی امریکا: یک سند ناقص و غیر دموکراتیک

نویسنده: چتانیایا دیو (Chaitanya Davé)

۲۰۲۱/۹/۲



ارزشهای اصلی قانون اساسی امریکا در این مقدمه نهفته است:

"ما مردم ایالات متحده، برای ایجاد یک اتحادیه کامل تر، برقراری عدالت، اطمینان از آرامش داخلی، تأمین دفاع مشترک، ارتقای رفاه عامه و تأمین نعمات آزادی برای خود و فرزندان خود مقدرمیداریم و این قانون اساسی را برای ایالات متحده آمریکا تعیین می نمایم".

بنابراین، قانون اساسی در جستجوی دستیابی به ارزشهای اصلی توصیف شده در این مقدمه است: حاکمیت موثر، دولت دموکراتیک، عدالت و آزادی. همچنان، مقدمه به ما یادآور می شود که قانون اساسی توسط "ما مردم" ایجاد شده است. کلمات "مردم حاکم و تصمیم گیرنده هستند" روشن می کند که در ایالات متحده بایست دموکراسی باشد نه پادشاهی، نه تیوکراسی یا یک دولت توتالیتر که در سال ۱۷۸۷ و قبل از آن

اشکال غالب دولت ها را در سراسر جهان تشکیل میداد. ازینرو، قانون اساسی در آن زمان از این خصوصیت منحصر به فرد برخوردار بود.

ما باید خصوصیات نیک قانون اساسی امریکا را بپذیریم: این قانون به دلیل ارزشهای اصلی خود از آزمایش زمان گذشته است. این قانون حاکمیت دموکراتیک را محافظت نموده، انتخابات منظم را برای پست های مهم تضمین می کند. این قانون یک ساختار دولتی ایجاد کرده است که تفکیک قوا را در سطح فدرال و توازن در تقسیم اختیارات بین ایالات و دولت فدرال را تضمین می نماید. این قانون وعده عدالت را میدهد که هیچ یک از حق زندگی، آزادی و مالکیت بدون طی مراحل قانونی محروم نگردد. این قانون از آزادی حراست می نماید. در اعلامیه حقوق اتباع امریکا، از حقوق اساسی مانند آزادی بیان، مطبوعات و آزادی مذهب ذکر شده است. کسی که در حالات غیر نظامی و جنائی توسط هیئت منصفه محاکمه می شوند، از مجازات بی رحمانه و خشن، حمایت می گردد.

ما باید این واقعیت را بپذیریم که ایالات متحده یک دلیل زنده برای همه جهان ارائه داده است تا ببینند که یک قانون اساسی مکتوبه می تواند الهام بخش ایجاد و حفظ ساختارهای انعطاف پذیر لازم برای یک دموکراسی باشد و به آن کمک کند.

بلی در اوائل، قانون اساسی امریکا یک چراغ درخشان بود.

اما یک ارزش کلیدی در مقدمه ذکر نشده است: مساوات. هر چند که این حذف نباید کسی را به خاطر قانون اساسی که برده داری را محافظت و نهادینه کرده و از حقوق فقط سفید پوستان محافظت می کند، متعجب سازد. زنان تا زمان تصویب اصلاحیه نوزدهم در سال ۱۹۲۰ حق رای نداشتند. این اصلاحیه ها پس از جنگ داخلی در سال ۱۸۶۸ تصویب شدند و اطمینان از حمایت مساوی را نیز اضافه کردند. همچنان، مردان سفید پوست بدون دارائی و سیاه پوستان حق رای نداشتند. سیاه پوستان حتی به عنوان انسان کامل شناخته نمی شدند!

در اعلامیه استقلال که توسط توماس جفرسون در سال ۱۷۷۶ به کانگرس ارائه شد، او این جملات زیبا را نوشت:

"ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه انسانها یکسان آفریده شده اند که خالق شان برخی حقوق غیر قابل انکار را به آنها بخشیده است که از زمره آنها زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی است."

با آنها، در زمان نوشتن این کلمات شگفت انگیز، بیش از ۵۰۰۰۰۰ آمریکائی سیاه پوست برده بودند. توماس جفرسون خودش مالک چند صد برده بود که در طول زندگی هیچ کدام را آزاد نکرد. از ۵۵ نماینده کنوانسیون قاره، حدود ۲۵ تن صاحب برده بودند. بردگان حدود ۲۰ درصد از جمعیت مستعمرات امریکا را تشکیل می دادند. بیشتر آنها در مستعمرات جنوبی زندگی می کردند، جایی که بردگان ۴۰ درصد از جمعیت را تشکیل می دادند.

به اکثر افرادی که از کودکی در امریکا بزرگ شده اند یاد می دهند که قانون اساسی امریکا سند عالی حکومت دموکراتیک است که توسط پدران مؤسس ما تدوین شده است. در نتیجه، به طور طبیعی اکثر آمریکائی ها به آن بسیار احترام می گذارند.

شوربختانه، قانون اساسی که توسط همه این "پدران بنیانگذار" ۲۳۳ سال قبل امضاء شده یعنی در آن روز سرنوشت ساز ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷، طور ناامید کننده ناقص است.

متأسفانه، اکثر آنها از عیوب اساسی آن آگاهی نداشتند و این قانون مقابل چشمان ما در حال از بین رفتن است. جای تعجب نیست، ما مشاهده می‌کنیم که کشور سال‌هاست که از یک سیستم سیاسی شکسته رنج می‌برد اما این روزها به شکل حاد آن رسیده است.

اکثر امریکائی‌ها از روی اشتباه معتقدند که قانون اساسی ما یک نمونه برای بقیه جهان بوده است. با آنهم، با نگاهی به همه دموکراسی‌های قابل مقایسه با جهان، هیچ یک سیستم دیگر، قانون اساسی ما را قبول نکرده است.

آنجا ۵۵ طراح بود که به عنوان نمایندگان کنوانسیون قانون اساسی ۱۷۸۷ منصوب شدند و در تهیه قانون اساسی ایالات متحده مشارکت داشتند. آنها افراد درخشانی بودند که از ۲۶ تا ۸۰ سال سن داشتند و بنجامین فرانکلین مسن‌ترین شان بود.

قانون اساسی ایالات متحده، فدرال است که به معنی تقسیم اختیارات بین قوای مقننه، اجراییه و قضائیه دولت است. همچنین دو مجلسی است. این به معنای دولتی با دو مجلس قانونگذاری است. سیستم دو مجلسی از انگلستان (مجلس عوام و مجلس اعیان) منشأ گرفت و ایالات متحده در زمان تأسیس کشور این سیستم را پذیرفت. به همین دلیل، ما مجلس نمایندگان و سنا را داریم که در مجموع به عنوان کانگرس شناخته می‌شوند. این مسئله مشکلات بزرگی را ایجاد کرده است زیرا سنا - اگر حزب مخالف اکثریت را داشته باشد - غالباً سر راه قوانین تصویب شده توسط کانگرس قرار گرفته که منجر به بن بست قانونگذاری میشود. عاقلانه اینکه، برای جلوگیری از این امر، برخی از کشورها سیستم قانونگذاری یک مجلسی را برای عملکرد ساده قوای مقننه انتخاب کرده‌اند. در این نوع سیستم، کشورها فقط دارای یک مجلس قانونگذاری اند.

بدون تردید، قانون اساسی امریکا قدیمی‌ترین سند مکتوب برای یک "دولت دموکراتیک" است که طراحان آن را تجسم می‌کردند. از ۵۵ طراح، فقط ۳۹ تن در سال ۱۷۸۷ قانون اساسی را در فیلادلفیا امضاء کردند. منشور حقوق یعنی دفاع از حقوق اتباع (فقط مردان سفیدپوست) تا سال ۱۷۹۱ بخشی از آن نبود.

البته، حقوق اتباع یک خصوصیت عالی قانون اساسی ما است. لاکن آیا این کافی است؟

سانفورد لیونس، پروفیسور حقوق در پوهنتون تکزاس در آستن، عدم اطمینان خود را در مورد "قانون اساسی غیر دموکراتیک ما" در یک کتاب منتشره سال ۲۰۰۶ شرح داده و نقد جامعی ارائه داد.

لیونس نوشت، قانون اساسی "موانعی تقریباً غیر قابل عبور را سر راه یک دموکراسی با برداشت قابل قبول" قرار داده است. او همچنان نوشت، "قانون اساسی در کشوری که ادعا می‌کند به دموکراسی اعتقاد دارد و هم از لحاظ کیفیت خدمات دولتی که دریافت می‌کنیم به طور قابل ملاحظه نا کار آمد است".

نواقص عمده در قانون اساسی امریکا:

۱. دو مجلسی - کانگرس و سنا: سوال این است که مجلس دوم یعنی سنا به مفاد کی خدمت می‌کند؟ پاسخ واضح این است که منافع اکثریت را تأمین نمی‌کند. جای تعجب نیست، کشورهای سکاندیناوی، ناروی، دانمارک و سویدن مجلس دوم را از بین برده‌اند و بدون آن وضعیت بسیار خوبی دارند. طبق گفته استاد علوم سیاسی رابرت دال از پوهنتون ییل، در کتاب عالی خود: "قانون اساسی امریکا چه اندازه

دموکراتیک است"، دلیل اصلی، شاید تنها دلیل، وجود مجلس دوم در همه سیستم های فدرال حفظ و حراست از شکل نمایندگی نا برابر است.

۲. **سنا:** سنا محصول یک بازی خام قدرت توسط ایالات کوچکتر است طوری که در دهه ۱۷۸۰ وجود داشت. آنها خواهان نمایندگی غیر عادلانه بیش از حد به عنوان قیمت پیوستن به ملت نو تشکیل بودند و آن را به دست آوردند.

در سال ۱۷۸۷، زمانیکه قانون اساسی تدوین شد، ورجینیا، بزرگترین ایالت، حدود یازده مراتبه بیشتر نفوس نسبت به دلور، کوچکترین ایالت داشت. با آنهم، در سنا به همان شکل که تشکیل شده بود، هر ایالت دارای نمایندگی مساوی بود یعنی دو سناتور! امروز کالیفرنیا ۶۸ مراتبه بیشتر از وایومینگ نفوس دارد، با این حال هر دو ایالت سناتوران مساوی دارند، هر کدام دو نفر! آیا این معنی میدهد؟ به عبارت دیگر، اگر در ایالت وایومینگ زندگی می کردید، رای شما ۶۸ برابر بیشتر از زندگی در کالیفرنیا شمارش میشد.

قانون اساسی ایجاب می کند که قبل از رسیدن یک مسوده قانونی به میز رئیس جمهور، سنا باید آن را تصویب کند. در سنا، هر ایالت دارای دو سناتور یا دو رأی است، حتی اگر ایالت ها از نظر جمعیت بسیار متفاوت باشند. اختلاف مشابهی بین دیگر ایالات کوچکتر و بزرگتر وجود دارد اما همه دارای دو رأی هستند. همانطور که جمعیت در مراکز شهری در حال افزایش است و در مناطق داخلی در حال کاهش است - جریانی که با سرعت بیشتری در حال انجام شدن است - این ایالات کوچکتر بر محل زندگی بقیه ما در مناطق بزرگ شهری تسلط خواهند یافت. به گفته دیوید بردسل، دانشمند علوم سیاسی: "تا سال ۲۰۴۰ انتظار میرود ۷۰ درصد امریکائی ها در ۱۵ ایالت بزرگ زندگی کنند که اکثریت قریب به اتفاق ۳۰ شهر بزرگ کشور را نیز در خود جای داده اند. با توسعه، ۳۰ درصد امریکائی ها در ۳۵ ایالت کوچکتر زندگی خواهند کرد. این بدان معناست که ۷۰ درصد امریکائی ها ۳۰ سناتور و ۳۰ درصد امریکائی ها ۷۰ سناتور دریافت می کنند." آیا این معقولیت دارد؟

گذشته از همه، این مجلس دوم منافع چه کسانی را تأمین می کند؟ بیش از دو قرن تجربه نشان داده است که نمایندگی نا مساوی در مجلس سنا بدون شک در محافظت از منافع اساسی اقلیت های محروم موفق نبوده است. برعکس، این کار اغلب برای محافظت از منافع اقلیت های دارای امتیاز صورت گرفته است. در زمان های قدیم، این نمایندگی نا برابر از حقوق صاحبان برده حراست میکرد، نه از بردگان. این امر حتی امروز نیز به گونه دیگری ادامه یافته است. احتمال اصلاح این حد اکثر بی عدالتی در نمایندگی در سنا تقریباً صفر است.

۳. **محکمه عالی** - بررسی قضائی قانونگذاری ملی: یکی دیگر از خصوصیات ضد دموکراتیک در سیستم ما، قدرت محکمه عالی کشور به عنوان داور قانون اساسی ما است. صلاحیت محکمه عالی کشور در اعلام یک قانون خلاف قانون اساسی که از خصوصیات مصوبه کانگرس و رئیس جمهور بوده، کاملاً بحث برانگیز است. اگر قانونی پس از بحث و تبادل نظر زیاد توسط شاخه های قانونگذاری یک دولت دموکراتیک تصویب شده است، چرا قضات باید قدرت آن را داشته باشند که آن قانون را خلاف قانون اساسی اعلام کنند؟ این بی معنی است. گذشته از این، کانگرس عالی ترین نهاد نمایندگی دولت ما است. قضات محکمه عالی کشور افراد منتخب نیستند، بلکه منتصب اند. چرا آنها باید در مورد قوانینی که اکثریت نمایندگان منتخب مردم تصویب می کنند حرف آخر را بزنند؟

در تفسیر قانون اساسی، قضات طور ناگزیر بر مبنای ایدئولوژی، تعصبات و ترجیحات شخصی عقاید خود را اظهار میدارند. روی همین دلیل است که ما در دولت خود رئیس جمهور را می بینیم خواه یک جمهوریخواه و یا یک دموکرات و حزب او ناامیدانه تلاش میورزند که نامزدهای خود را - محافظه کار، لیبرال و غیره - به محکمه عالی کشور معرفی نمایند. چرا باید یک نهاد انتخاب نشده - پنج قاضی محکمه عالی ما قدرت تصمیم گیری سیاسی را داشته باشند که زندگی و رفاه کل جمعیت امریکا را برای نسل های مختلف تحت تأثیر قرار می دهد؟

یک مشکل مهم دیگر - چرا این قضات محکمه عالی کشور که انتخاب نشده اند باید تمام عمر در محکمه عالی بمانند؟ بالاتر از سن ۸۰ تا ۹۰ سال، تا چه اندازه می توانند به طور موثر کار کنند.

ما به یک سیستمی بسیار عجیبی چسبیده ایم که حتی معقول ترین و کاملاً حمایت شده ترین سیاست های نمایندگان مردم برای یک نسل یا بیشتر توسط پنج قاضی انحرافی می تواند نابود شود. محکمه عالی ما غرق در سیاست است و تصمیمات آن نتیجه وابستگی های سیاسی یا گرایش پنج قاضی است. بنابراین، محکمه عالی کشور این قدرت را دارد که جریان دموکراتیک را برای دهه های متمادی از طریق مادام العمر بودن قضات خنثی کند. جای تعجب نیست که شکل بررسی قضائی امریکا توسط بسیاری از دموکراسی های دیگر مورد استفاده قرار نگرفته است.

۴. **هیئت انتخاباتی:** این بزرگترین زیان قانون اساسی امریکا است. در شرایط فعلی، همانطوریکه اخیراً در انتخابات ۲۰۰۰ و ۲۰۱۶ مشاهده کردیم، هر فردی که بیشترین تعداد آرای هیئت انتخاباتی را کسب کند، رئیس جمهور می شود. حتی اگر او در مجموع تعداد رای کمتری نسبت به رقیب خود داشته باشد. حتی اگر کاندید ریاست جمهوری با یک رای یک ایالت معین را بدست آورد، آن کاندید کل هیئت انتخاباتی همان ایالت را به دست می آورد و میلیون ها نفر که به نامزد دیگر رای داده اند هیچ چیز بدست نمی آورند و آواز آنها شنیده نمیشود. بدین ترتیب ال گور در انتخابات ۲۰۰۰ باخت و هیلری کلینتن در ۲۰۱۶ شکست خورد اگرچه که اکثریت رای را نسبت به مخالفان خود داشتند. به عبارت دیگر، اکثریت مردم حق انتخاب خود را به دست نیاوردند. آرای آنها در صندوق کتافات انداخته شد.

در مورد این نقیصه در قانون اساسی ما، پروفیسور رابرت دال استاد علوم سیاسی در پوهنتون ییل، در کتاب عالی خود، "قانون اساسی امریکا چه اندازه دموکراتیک است؟" می نویسد: ترتیبی که سازندگان قانون اساسی در آخرین دقایق به وجود آوردند، شاید از روی ناامیدی بود تا اعتماد به نفس زیاد در موفقیت آن. سازندگان به خلق هیئت انتخاباتی موافقت کردند، زیرا گزینه های دیگر برای آنها تمام شده بود". بنابراین، هیئت انتخاباتی خصوصیتی را حفظ می کند که اصول اساسی دموکراسی را نقض می نماید: اتباع ایالات مختلف به طور نا برابر نماینده دارند. چقدر برای آینده سیستم سیاسی امریکا تأسف آور است!

در مناقشه انتخاباتی مانند انتخابات سال ۲۰۰۰، ال گور بازنده اعلام شد حتی اگر چه که چندین میلیون رای بیشتر به دست آورده بود. همین اتفاق بار دیگر رخ داد - با کمی تفاوت - حینیکه هیلری کلینتن انتخابات را به نفع دونالد ترمپ باخت، زیرا ترمپ آرای بیشتر هیئت انتخاباتی را بدست آورد، اما کلینتن اکثریت آرا را داشت. این نشان می دهد که انتخابات ما چقدر پیچیده است. در گذشته، پنج رئیس جمهور امریکا انتخاب شدند اگر چه که آرای کمتر از حریف اصلی خود بدست آوردند.

راه حل این مشکل به راحتی می‌تواند بدین ترتیب مورد اجراء قرار گیرد: به رای دهندگان اجازه داده شود که گزینه دوم خود را به نامزدهای حزب سوم بدهند. بنابراین، مانند انتخابات سال ۲۰۰۰، در صورت انتخابات مورد مناقشه، آرای رالف نادر به ال گور می‌رسید و او به عنوان رئیس جمهور انتخاب می‌شد.

پس چه باید شود؟ بهترین کار این است که با آوردن یک اصلاحیه در قانون اساسی که انتخاب مستقیم رئیس جمهور توسط رای مردم جایگزین هیئت انتخاباتی شود، از شر هیئت انتخاباتی خلاص شوید. اگر هیچ یک از نامزدها بیش از ۵۰ درصد آرا را کسب نکند، پس از مدت کوتاهی انتخابات دور دوم میان دو نامزد برتر برگزار خواهد گردید.

اما مشکل این راه حل این است که ایالات کوچکتر جنوب هرگز با این تغییر موافقت نخواهند کرد، زیرا قدرت خود را از دست خواهند داد. بنابراین، این ناروایی برای همیشه ادامه خواهد داشت. هرج و مرج و آشفتگی مطلق ایجاد شده در چرخه انتخابات ال گور / جورج بوش در سال ۲۰۰۰، انتخاب رئیس جمهور اقلیت دونالد ترمپ در سال ۲۰۱۶ و هرج و مرج ایجاد شده در طی چرخه انتخابات بایدن / ترمپ در سال ۲۰۲۰ نمونه‌های بارزی از مشکلات اساسی در سیستم هیئت انتخاباتی ما است.

۵. **تقسیم غیر عادلانه:** قانون اساسی به قانونگذاران ایالتی اجازه می‌دهد تا حدود خود را در کانگرس ترسیم کنند. این بدان معنی است که سیاستمداران مغرض در بسیاری از ایالات خطوطی را ترسیم می‌کنند که سرنوشت انتخاباتی را به نفع خود کنترل نمایند. جای تعجب نیست که تقلب در بسیاری از ایالات بیداد می‌کند. امریکا در میان ملل دموکراتیک عملاً تنها است.

به نظر می‌رسد که بیشتر امریکائیان معتقدند که قانون اساسی ما نمونه برای بقیه جهان است. با آنهم، در میان دموکراسی‌های جهان هیچ کشوری از قانون اساسی ایالات متحده منحصیث نمونه استفاده نکرده است.

اصلاح قانون اساسی ایالات متحده غیرممکن است: تغییر در آن تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد، زیرا نیاز به رای دو سوم مجلس و سنا و تصویب سه چهارم ایالت‌ها دارد. یا اینکه یک کنوانسیون قانون اساسی خلق گردد، اما هرگز حتی تلاش هم صورت نگرفته است. ایالات کوچکتر هرگز موافقت نخواهند کرد که قدرت و امتیاز خود را در مجلس سنا کاهش دهند یا قطع کنند. اصلاحیه لغو هیئت انتخاباتی هرگز ۶۷ رای از ۱۰۰ رای سنا را که برای موفقیت لازم است، به دست نخواهد آورد. سه چهارم ایالات هرگز موافقت نخواهند کرد که قدرت خود را با رای اصلاحیه کاهش دهند.

۶. قانون اساسی در گذشته چندین بار اصلاح شده است، اما مواردی که تغییرات اساسی در ساختار آن به وجود آمد، اصلاحات مربوط به بازسازی بود که به جز در جریان جنگ داخلی و اشغال کنفدریشن مغلوب، نمی‌توانست اتفاق بیفتد. آخرین اصلاحیه‌ای که ساختار اساسی دولت امریکا را تا حدودی تغییر داد، در سال 1913 تصویب شد که مستلزم انتخاب مستقیم سناتور ها بود.

پروفیسور رابرت دال در کتاب فوق‌الذکر به برخی از حقایق جالب اشاره کرده است. یک اصلاحیه برای لغو هیئت انتخاباتی برای ایجاد زمینه برای انتخاب مستقیم رئیس جمهور توسط آرای عمومی یا تغییر ساختار سنا به منظور داشتن نمایندگی برابر در آن ارگان به آرای جمعیت در هر ایالت- این اصلاحیه توسط ۳۴ سناتور از ۱۷ ایالات کوچک با جمعیت کلی ۲۲ میلیون نفر - طبق سرشماری جون ۲۰۱۹ - یا ۸۵۵/۶ درصد از جمعیت ایالات متحده به راحتی قابل جلوگیری است. اگر با معجزه، این اصلاحیه به تصویب سنا هم برسد، می‌تواند از تطبیق آن توسط ۱۳ قانونگذار ایالتی در کوچکترین ایالات با جمعیت کلی ۱۳/۳ میلیون نفر یا ۴/۱۳ درصد از جمعیت ایالات متحده جلوگیری گردد.

این به وضوح نشان می دهد که اقلیت کمی از مردم سیستم سیاسی کهنه و غیر دموکراتیک امریکا را کنترل می کنند. در نتیجه، قانون اساسی امریکا نه تنها بد طراحی شده است، بلکه نمی توان واقعاً آن را اصلاح کرد .

سیزدهم

سرگردانی فکری بایدن: جنگ های نیابتی و جنگ های بی پایان

نویسنده: ملون گودمن (MELVIN GOODMAN)

۲۰۲۱/۳/۳

از پایان جنگ جهانی دوم تا زمان اداره رونالد ریگن، تعداد کمی از کشته شدگان امریکائی در میدان جنگ شرق میانه، خلیج فارس و آسیای جنوب غربی دیده میشدند. هر چند که از زمان اداره جورج اچ دبلیو بوش به بعد، اکثر کشته شدگان امریکائی قربانی میدان های جنگ این مناطق بوده اند. نقطه عطف در سال ۱۹۷۹ مصادف با انقلاب ایران و تجاوز شوروی به افغانستان بود.

رئیس جمهور جو بایدن با صدور اجازه به حمله نظامی در امتداد سرحدات سوریه و عراق علیه دو شبه نظامی مورد حمایت ایران و کاروان های نظامی ایران که برای تحویل مهمات جنگی به نیروهای حزب الله در سوریه و لبنان مورد استفاده قرار می گرفت، خوست ادعای خود را مبنی بر اینکه "امریکا برگشته است" به کرسی نشاند. این اقدام نظامی، اگرچه معتدل و احتمالاً قابل توجیه است، اما نشان دهنده وضعیت ناخوشایندی است که ایالات متحده خود را در آن قرار داده است. چنین تسلسل حملات انتقامی غیرقابل اجتناب است، زیرا ما اردوی خود را در سراسر منطقه مستقر کرده ایم و برخورد هائی را خلق می نمایم که به هیچ یک از آنها نیازی وجود ندارد. اگر رئیس جمهور بایدن یک راه معقول و دور از سیاست های نظامی و امنیتی در شرق میانه بزرگ پیدا نکند، او به لیست طولانی روسای جمهور اخیر می پیوندد که حضور بیش از حد نظامی ما را در منطقه نادیده گرفته و به ابتکارات دیپلماتیک و اقتصادی توجه کافی نداشته اند.

از اوایل دهه ۱۹۸۰ بدینسو، ایالات متحده مجموعه ای از مداخلات و جنگ ها را در خاورمیانه رهبری کرده که اساساً به یک جنگ طولانی تبدیل شده است. اداره ریگن تعدادی از قوای بحری امریکا را در لبنان مستقر کرد تا اسرائیل را از آتشی که مناخیم بگین افروخته بود، بیرون بکشد. این اقدام عواقب غم انگیزی در پی داشت که شامل تلفات جانی در بمب گذاری در سفارت ایالات متحده و ضربه به قوای بحری این کشور در بیروت بود. اطلاعات کافی برای شناسائی نقش سوریه و ایران در این حملات وجود داشت، اما دولت ریگن ترجیح داد که با حمله به گرینیدا در حوزه کارابین، انحراف فکری خلق نموده و توجه را از لبنان دور نماید.

جورج اچ دبلیو بوش در یک جنگ موفق علیه عراق در دهه ۱۹۹۰ (طوفان صحرا) اعتبار خوبی کمائی کرد، اگرچه میخائیل گورباچف، رئیس جمهور شوروی، صدام حسین رهبر عراق را متقاعد کرده بود که برای جلوگیری از استفاده از قوه توسط ایالات متحده، باید قوای خود را از کویت بیرون بکشد. به ندرت ذکر شده است که میتوان از این جنگ دوری جست و بایست اجتناب میشد. در عوض، صاحب نظران و

حتی مورخان طرز العمل طوفان صحرا را ستایش می کنند. با این حال، بوش در مورد جنگ در کتابچه خاطرات خود نوشت که "این یک پایان بی شائبه نبوده است."

جورج دبلیو بوش با حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، با آغاز بی ثباتی در منطقه و تعمیق سیاست های ایالات متحده که تا امروز ادامه دارد، مسئول بدترین تصمیم ستراتیژیک تاریخ ایالات متحده است. امریکا در سطح بین المللی از پخش دروغ های سیاسی و فریب اطلاعاتی که منتهی به جنگ شد، هرگز اعتبار خود را باز نیافته است. تصمیم اولیه بوش برای استفاده از قوه در افغانستان در سال ۲۰۰۱ با اجرای عقب زدن دولت طالبان و نیروهای القاعده یک موفقیت بزرگ شمرده شد. بوش به جای اینکه صلاحیت را به دولت جدید افغانستان تحویل دهد و نیروهای امریکائی را عقب بکشد، حضور ما را به بیش از ۱۲۵۰۰۰ نیرو گسترش داد. بدین نحوه، او اشتباهات شوروی را در دهه ۱۹۸۰ تکرار کرد.

تعهد دونالد ترمپ برای متوقف کردن جنگ های بی پایان در شرق میانه و عده اصلی مبارزات انتخاباتی وی برای ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۶ بود و او گام هائی در این راستا برداشت. معهذاً، تعداد کمی از قوای امریکا در افغانستان، عراق و سوریه باقی مانده است. ایران یک مشکل برای منافع ایالات متحده است، اما یک تهدید واقعی تلقی نمیشود. مشاوران جنگ طلب ترمپ (بطور مثال مایک پمپئو، جان بولتون) اطمینان دادند که وزارت دفاع و پنتاگون نقش اصلی را در خاورمیانه ایفا می کنند. (مترجم: شاید منظور نویسنده وزارت خارجه و پنتاگون باشد. زیرا وزرات دفاع و پنتاگون هر دو یکی است). از نظر گاه نظامیگری سیاست امنیت ملی، ترمپ و وزیر خارجه اش پمپئو حتی در مورد تشکیل "ناتوی عربی" گفتگو کردند.

جو بایدن وعده داد که استفاده از قدرت نظامی را فقط برای دفاع از منافع حیاتی امنیت ملی ایالات متحده محدود سازد. هر چند که مانند بسیاری از روسای جمهور قبلی، در اوائل تأسیس اداره خود به زور متوسل شده است تا احتمالاً دوکتورین اصلی امنیت ملی خود را تأسیس نماید. تصمیم وی برای استفاده از زور در جنگ نیابتی با ایران بر سر سوریه و عراق می تواند مهمترین و شاید یگانه مسئله مشروع امنیت ملی را در منطقه به خطر بیاندازد - تجدید توافق اتمی ایران، برنامه جامع اقدام مشترک.

بایدن هر بازیگر اصلی اداره اوباما را که مسئول مذاکره در مورد برجام در سال ۲۰۱۵ بود، برگردانده است. این لیست شامل رئیس سی آی آی، ویلیام برنز که اولین نقطه تماس با دولت ایران بود، هم میشود. جان کری، تزار محیط زیست قصر سفید که به عنوان وزیر امور خارجه اصلی ترین عنصر مذاکره کننده بود؛ مشاور امنیت ملی جیک سالیوان که در مذاکرات معاون کری بود. و وندی شرمن معاون وزیر امور خارجه که مشاور اصلی کری در امور خلع سلاح اتمی اجرای وظیفه میکرد. علاوه بر این، بایدن اعتراضات لابی اسرائیل را نادیده گرفته و از رابرت مالی، یک مترقی واقعی در امور سیاست ایالات متحده به ارتباط شرق میانه به عنوان فرستاده اختصاصی برای ایران نام برده است. اگر "رویدادها" مانع ایجاد نکند، همه قطعات برای یک مذاکره موفقیت آمیز جا به جا شده است.

بایدن در ابتدای تشکیل اداره خود، وزیر دفاع لوید آستین را ماموریت داد تا جایگاه و اثرات قوای امریکا را در سراسر جهان از نگاه ستراتیژیک مورد تجدید نظر قرار دهد. با توجه به تأسیسات بزرگ نظامی امریکا در بحرین، کویت، قطر و سودان، فرصت های زیادی برای کاهش این اثرات وجود دارد. همچنین کمک های نظامی باید با توجه به کمک های غیر منطقی ای که به دولت خود کامه مصر و کشورغنی اسرائیل می رسد که نباید هیچ گونه کمک نظامی کاملاً رایگان دریافت کنند، مورد بررسی قرار گیرد.

وزیر امور خارجه انتونی بلینکن بایست یک ارزیابی تکمیلی را برای یافتن راه های دور شدن از جنگ های نیابتی سنی و شیعه در شرق میانه بزرگ انجام دهد. اقدام برای محدود کردن فروش اسلحه به عربستان سعودی و امارات متحده عربی که تا حدی مسئول خلق وحشت در یمن هستند، نقطه خوبی برای آغاز محسوب می گردد. تصمیم دولت بایدن در نادیده گرفتن نقش برجسته محمد بن سلمان در قتل وحشتناک روزنامه نگار مخالف سعودی جمال قاشوگی، یک فال نیک در تغییر سیاست ایالات متحده در قبال نظام های فاسد در منطقه تلقی نمیشود.

بایدن برای شرق میانه بزرگ نیاز به یک ستراتیژی عظیم ندارد، اما موقف امنیت ملی او باید ماورای "برگشت امریکا" قرار گرفته و به دنبال ایجاد تعادل بین عقب نشینی و قطعیت در حمایت از هژمونی جهانی باشد. بودجه پندیده دفاعی و گسترش بیش از حد قوای ما باید مورد بررسی مجدد قرار گیرد. ما باید بر کاهش مصارف، پایگاه ها و اعزام نیروها تمرکز کنیم.

نقش پیشتاز ما در تولید نفت و گاز طبیعی به وابستگی کمتری به کشورهای خلیج فارس اشاره میکند و اعلامیه های ما در زمینه ارتقای دموکراسی در شرق میانه خنده آور است. افغانستان هرگز دارای اهمیت ستراتیژیک نبوده است و نقش ما در بسیاری از جنگ های نیابتی فقط می تواند در جهت دستیابی به یک منافع ستراتیژیک واقعی - خلع سلاح اتمی در ایران به خطر بیافتد.

اگر ما واقعاً می خواهیم یک رهبر جهانی باشیم، تمرکز ما باید روی تغییر اقلیم و صحت عامه باشد - نه تعقیب هیولا ها در شرق میانه. با توجه به نگرانی فکری ما در مورد سلاح های اتمی از زمان هیروشیما و ناگازاکی بدینسو، ما نباید اجازه دهیم که جنگ های نیابتی و بی پایان توجه ما را از اطمینان اینکه که ایران سلاح اتمی تولید نه نماید، دور سازد.

چهاردهم

زمان برای توزیع مجدد ثروت فرا رسیده است بلی، منظورم این است

نویسنده: لی کمپ (Lee Camp)

۲۰۲۱/۱۰/۳

زمان توزیع مجدد فرا رسیده است.

میدانم که این خط سوم سیاست است، اما من به دنبال بدست آوردن چیز لعنتی نیستم که این خود باعث می شود آزادانه بتوانم حقیقت را بیان کنم.

ما به شدت به توزیع مجدد ثروت نیاز داریم و قبل از اینکه کسی شروع به فریاد زدن درباره جوزف استالین کند، این بخشی است که شما را متعجب خواهد ساخت - در ایالات متحده ما برای دهه ها توزیع مجدد ثروت داشته ایم.

طی چند دهه گذشته، پنجاه تریلیون دلار از فقیرترین آمریکاییان به یک درصد بالایی توزیع شده است. بلی درست است، یک تحقیق جدید نشان می دهد که ثروتمندترین افراد در جهان چندین تریلیون دلار آمریکاییان متوسط را دزدیده اند. خوب، تصور کنید که اگر در ۵۰ تریلیون ضرب شود. (یادآوری سریع: اگر ۴۰۰۰۰ دلار در سال بدست آورید، برای تولید ۵۰ تریلیون دلار، ۲۵/۱ میلیارد سال زمان لازم دارید).

مطالعات جدید نشان می دهد، "که جدول مجموعی آزمایش چهار دهه ما در نابرابری افراطی از ۱۹۷۵ تا ۲۰۱۸ به بیش از ۴۷ تریلیون دلار رسیده است. با سرعتی معادل ۵/۲ تریلیون دلار در سال، این رقم نظر به تخمین تا اوائل سال ۲۰۲۰ از حد ۵۰ تریلیون دلار گذشت."

برای اینکه روشن شود، این پول تقریباً از هر آمریکایی دزدیده شده است. اگر توزیع درآمد و قدرت خرید مانند پایان جنگ جهانی دوم تا ۱۹۷۵ باقی مانده بود، "... درآمد کل سالانه آمریکاییان زیر ۹۰ درصد فقط در سال ۲۰۱۸ از ۲.۵ تریلیون دلار بیشتر بود. این مبلغ... کافی است برای هر یک از آمریکایی های شاغل در ۹ درصد پانزده ماهه ۱۱۴۴ دلار اضافی پرداخت شود. هر ماه. هر سال."

ثروتمندترین افراد در آمریکا بیش از ۱۱۰۰ دلار شخصاً از شما و هر کس دیگری را که شما می شناسید، هر ماه و هر سال می دزدند. فقط تصور کنید که هر زنده جان در آمریکا با ۱۳۷۰۰ دلار اضافی در سال چه کاری می تواند انجام دهد - چه تعداد از افراد تغذیه خواهند کرد، فشار زندگی آنها چقدر کمتر خواهد شد، تعداد کسانی که خانه های خود را از دست میدهند کمتر خواهد بود، تعداد بیشتری از افراد

بیمه های صحتی را که ضرورت دارند، دریافت خواهند کرد. با این حال، هر بار که متوسط ترین افزایش مالیات بر ثروتمند ترین امریکائیان پیشنهاد می شود، یا هر بار کسی که به خاطر کمیودی سالن های ورزشی شکایت می کند و یا از ترمیم سوراخ های پل ها شکوه دارد، هر وقت کسی راه های حل علاقلانه را مطرح می کند، نخبگان جامعه ما (که صاحب رسانه ها و اهرم های دولت و مجریان قانون و محاکمات هستند) از برنده های عشرتکده آغشته به شراب محلات سکی خود فریاد می کشند، "این توزیع مجدد ثروت است! این جنگ طبقاتی است!"

در همین حال، افراد به اصطلاح "مترقی" پیرامون این موضوع با احتیاط صحبت می کنند و جملاتی مانند "خوب، ما فقط می خواهیم مالیات حوض های شنای غول پیکر را که پر از پول افراد ثروتمند است، کمی افزایش دهیم. این فقط بر کسانی تاثیر می گذارد که بیلیون ها دالر دارند که صرف تعداد معدودی از افراد اند. ما متاسفیم. ما بسیار متاسفیم که این درخواست را کردیم، آقای رئیس. لطفا ما را ببخشید."

دو دلی بس است. وقت آن است که تقاضای توزیع مجدد ثروت واقعی و کامل را داشته باشیم. وقت آن است که به میلیاردرها بگوئیم: "ما این اعمال نا شایسته را از شما می گیریم و به جامعه ای که از آن دزدیده اید بازمی گردانیم. ما در حال گرفتن موثر های شما و مجسمه های مرمین شما و قایق هایتان هستیم. ما در حال گرفتن حمام های زمردین شما که پر از عکس های خادمان انسان نمای برهنه اند و با سگهای زشت و چشم کج مزین شده هستیم! . . . اما شما می توانید فرزندان خود را نگه دارید. ما این افراد جامعه ستیز را در آموزش نمی خواهیم. اما به غیر از این، ما در حال گرفتن چیزهایی از شما هستیم زیرا این سطح نابرابری طوری است که اکثر اقتصاد دانان منطقی آن را "لعنتی" می نامند."

هر چند که من هشدار می دهم تا این کار ساده تر شود. ما فقط هر چیز بیش از ۱۰ میلیون دلار را پس می گیریم. تخمین زده می شود که حدود ۴/۱ میلیون خانوار امریکائی اند که بیش از ۱۰ میلیون دلار درآمد دارند. بنابراین این بدان معناست که آنچه من پیشنهاد می کنم بر کمتر از نیمی یک درصد امریکائیان تاثیر بگذارد. یک امریکائی عادی حتی هرگز با فردی بیش از ۱۰ میلیون دلار عاید ملاقات نکرده است مگر اینکه یک بار در یک پیاده رو در نیویورک با جیم کری دست داده باشد.

بنابراین ما - ۹۹ درصد - هر چیزی را بیش از ۱۰ میلیون دالر باشد از نزد مردمی که بیش از ۱۰ میلیون دارند، می گیریم. و ما می خواهیم آن را توزیع کنیم که ۵۰ درصد پائین قسمت اعظم آنرا خواهد گرفت. این بدان معناست که ۵/۹۹ درصد امریکائیان از این توزیع مجدد ثروت بهره مند میشوند. پس، قبل از اینکه علیه این ایده بحث کنید - به یاد داشته باشید: شما فایده می برید و شما پول دریافت خواهید کرد. چون قول می دهم هیچ کس با بیش از ۱۰ میلیون دالر در حال حاضر این مضمون را نمی خواند، مگر اینکه یک بانکدار به طور تصادفی روی این موضوع کلیک کند زیرا این قسمت در کنار وال استریت ژورنال در توییتروی قرار دارد.

آیا ضرورت دارید که بیشتر درین خصوص بدانید؟ میلیاردرهای این کشور درست از ابتدای ابتلا به بیماری کرونا، ثروت خود را بیش از ۳/۱ تریلیون دالر افزایش داده اند که ۴۴ درصد افزایش یافته است.

در امریکا از هر سه تن یک نفر در پرداخت صورت حساب های خود در جریان مرض کرونا مشکل داشته است.

نزدیک به ۱۵ میلیون نفر از همان ابتدای ابتلا به این بیماری همه گیر، خدمات صحی خود را از دست داده اند.

و اگر شما تنها فردی با بیش از ۱۰ میلیون دالر هستید که این مقاله را می خوانید، این گفتار بی مفهوم را به من ارائه ندهید: "من برای آن پول کار کردم. من این پول را به دست آوردم." نه ، نه ، نه ، نه ، شما بیش از ۱۰ میلیون دالر درآمد کسب نکردید. من می دانم که تو این کار را نکردی زیرا این کار غیرممکن است. این دیوانگی است. با در نظر داشت قوانین فیزیک، این غیر ممکن است که شما هزار بار سخت تر از دروازه بان، یا یک نرس یا یک کارگر صحی و یا یک کارگر رستوران کار کرده باشید. از نظر جسمی غیرممکن است که شما هزار بار سخت تر از هر "کارگر عمده" کار کنید.

آنچه شما انجام دادید، صرفاً بهره برداری از سیستمی بود که برای استنمار اکثریت قریب به اتفاق جامعه تنظیم شده است، در حالیکه اکثر مردم حتی نمی دانند چه اتفاقی افتاده است. این همان کاری است که شما انجام دادید زیرا شما یک جامعه ستیز هستید. در واقع، اکثر امریکائیان با بیش از ۱۰ میلیون ثروت جامعه ستیز هستند. این بدان معناست که اگر بتوانند ۱۰۰۰ دلار اضافی به دست آورند، به هر عمل خفت آور دست می زنند. من تصدیق می کنم که همه ای آنها جامعه ستیز نیستند. برخی از آنها افراد نسبتاً خوبی هستند که در یک سیستم فاسد غیر قابل باور کار می کنند. بنابراین برای کسانی که جامعه ستیز هستند، چرا باید از گرفتن ثروت آنها - بیش از ۱۰ میلیون دالر - و توزیع مجدد آن احساس بدی داشته باشیم؟ (بالاخره آنها جامعه ستیز هستند. مبادا فراموش کنیم: آنها به دنبال انسان های ضعیف اند).

افراد دیگری که جامعه ستیز نیستند اما هنوز بیش از ۱۰ میلیون دالر دارند، رنج نخواهند برد زیرا در اخیر روز، آنها هنوز ده میلیون دالر لعنتی دارند! احتمال این کم است که آنها به یک بارگی از صحنه برداشته شوند.

بنابراین، دفعه بعدی که کسی به شما گفت: "شما نمی توانید مالیات بالای یک فیصد را افزایش دهید زیرا این جنگ طبقاتی است. این توزیع مجدد ثروت است، به روشی که اکثر لیبرالهای نرمه فس پاسخ می دهند، جواب ندهید - "اوم ، آه ، نی ، اوه ، متأسفم." در عوض پاسخ دهید، "حق با توست! من توزیع مجدد ثروت را می خواهم. من می خواهم یک جنگ طبقاتی غیر خشونت آمیز داشته باشم - زیرا این حداقل در ۵۰ سال گذشته برای بقیه افراد انجام شده است. ما استنمار شده ایم، مورد لت و کوب قرار گرفته و شکست خورده ایم، با لگد و سیلی و ضرب و شتم مورد سرقت قرار گرفته ایم!

اکنون زمان ماست تا در برابر این ماشین وحشتناک که تا این سطح باور نکردنی استنمار را مجاز کرده است، مقابله کنیم. این سیستم را نابود کنید که به بعضی از افراد اجازه می دهد پول کافی برای پایان دادن به گرسنگی در جهان داشته باشند (به معنای واقعی کلمه جیف بزوس می تواند گرسنگی جهانی را چندین بار پایان دهد) با آنها هرگز این کار را انجام نمیدهد، در حالیکه افراد دیگر روی چوکی های سخت می خوابند به این امید که کسی یک قوتی مواد غذایی آنها را از طرف شب به سرقت نبرد. نتیجه گیری خود را به زبان علمی پیچیده تری ارائه میدهم - بربادش کنید.

این یک رابطه خفت آور است و وقت آن رسیده که ازین حالت بیرون رویم.

پانزدهم

افغانی شدن دموکراسی امریکا

نویسنده: جمیز بووارد (JAMES BOVARD)

۲۰۲۱/۱۵/۳



رنجش و اتهامات دو جانبه در مورد انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ همچنان ادامه دارد. از هر چهار جمهوریخواه سه نفر معتقدند که "تقلب گسترده" در انتخابات صورت گرفته است، در حالیکه دموکرات ها تلاش کرده اند تا انتقادات از انتخابات را به بدعت "دروغ بزرگ" علیه دموکراسی تبدیل نمایند. دموکرات های ارشد کانگرس بزرگترین شرکت های تهییه کننده کیپل را تحت فشار قرار می دهند تا شبکه های محافظه کارانه ای مانند فکس نیوز را متوقف سازند که سوالات زیادی در مورد پیروزی بایدن مطرح کرده است.

چه مشکلی احتمالاً اتفاق می افتاد که جنجال های انتخاباتی ۲۰۲۰ مخفی نگهداشته میشد؟ سرنخ ها را می توان در گزارش اخیر، "انتخابات: درس هایی از تجربه ایالات متحده در افغانستان"، تهیه شده توسط دفتر سرمفتش ایالات متحده برای بازسازی افغانستان (سیگار-SIGAR) یافت. این گزارش حاوی معلومات منطقی بیشتری است از آنچه که در توییت جاهلانۀ رئیس جمهور ترمپ در ماه دسمبر یافت می شود: "یک جوان نظامی که در افغانستان کار میکند، به من گفت که انتخابات در افغانستان بهتر و امن تر از انتخابات ۲۰۲۰ در ایالات متحده است."

من دوازده سال است که در سایت "ضربه متقابل" سیاست ایالات متحده را در افغانستان به نقد کشیده ام، از جمله "هشت سال دروغ بزرگ درباره افغانستان" در سال ۲۰۰۹، "مردن برای افغانستان فاسد" در سال ۲۰۱۱، "بزرگترین فساد اقتصادی اوپاما" در سال ۲۰۱۶ و "مالیات شما، متجاوزین به کودکان افغان را تمویل می کند" در سال ۲۰۱۸. با کمال تأسف باید گفت، این گزارش جدید توهمات نهائی مرا در مورد ماموریت نجات ایالات متحده در هم شکسته است.

"دموکراسی افغانستان" یکی از بی شرمترین دروغ های سیاست خارجی ایالات متحده در این قرن است. از زمان تجاوز امریکا در سال ۲۰۰۱، دولت فدرال بیش از ۶۰۰ میلیون دالر برای حمایت از انتخابات و روش های دموکراتیک در افغانستان مصرف کرده است (قسمتی از ۱۴۳ میلیارد دالر ایالات متحده برای کمک و بازسازی بوده که در آنجا مصرف شده است). حامد کرزی، اجراء کننده صیقلی که دولت بوش پس از ۱۱ سپتامبر او را برای اداره افغانستان نصب کرد، در انتخابات ریاست جمهوری تقلبی سال ۲۰۰۴ پیروز شد. رئیس جمهور جورج دبلیو بوش در جریان مبارزات انتخاباتی خود با افتخار گفت: "افغانستان اکنون قانون اساسی بدست آورده است که در مورد آزادی مذهب صحبت می کند و در مورد حقوق زنان صحبت می کند دموکراسی در حال شکوفائی است." چند سال بعد، کرزی با تصویب قانونی که به شوهر اجازه می دهد همسر خود را در صورت عدم پذیرش خواسته های جنسی، از گرسنگی بکشد، از حمایت رای دهندگان بنیاد گرا برخوردار گردید.

رئیس جمهور بارک اوپاما برای تقویت دموکراسی در افغانستان افزایش قواء را توجیه کرد. هنگامی که اوپاما در ماه اگست ۲۰۰۹ در اجتماع عساکر آزموده جنگ های خارجی صحبت میکرد، به خود بالید که "نیروهای ما در تأمین امنیت محلات رای دهی در انتخابات این هفته کمک می کنند تا افغان ها بتوانند آینده مورد نظر خود را برگزینند." در نگاه اول، کرزی پیروزی کمی کسب کرد. اما دو هفته پس از انتخابات، نیویورک تایمز گزارش داد که عمال کرزی ۸۰۰ مرکز جعلی رای گیری را به راه انداختند. "جائی که هیچ کس رای نداد اما صدها ورق رای برای انتخاب مجدد رئیس جمهور ثبت شده بود." در بعضی از ولایات افغانستان تعداد آرای طرفدار کرزی ده برابر بیشتر از رای دهندگان واقعی بود. پیتر گالبریت، یک مقام ارشد سازمان ملل متحد در افغانستان، پس از تخمین جعلی بودن یک سوم آرای کرزی، از کار اخراج شد. گالبریت نوشت. "هیچ چرخشی نمی تواند این واقعیت را پنهان کند که ما بیش از ۲۰۰ میلیون دلار صرف یک انتخابات کاملاً ناکام کردیم" که "بزرگترین پیروزی ستراتیژیک را به طالبان تحویل داد".

علی رغم مسخرگی، اداره اوپاما، کرزی را ستایش کرد که گویا او با نظم و انصاف پیروز میدان شد. دولت اوپاما به کانگرس گفت که تصمیم به ارسال تعداد بیشتری نیروهای امریکائی به افغانستان، بر علاوه سائر آزمون ها، به " توانائی برگزاری انتخابات قابل اعتبار" از جانب دولت افغانستان بستگی دارد. پس از آنکه انتخابات ۲۰۰۹ افغانستان به یک حقه تبدیل شد، اوپاما گفت که "این کار دولت" نزدیک به دموکراسی بود. با افزایش قواء از جانب اوپاما، ۱۴۰۰ عسکر امریکائی قسماً جان خود را برای تبلیغ سراب دموکراسی در افغانستان از دست دادند.

مقامات افغانستان بیش از ۱۵ سال توطئه کرده اند تا هم تقلب در انتخابات را افزایش دهند و هم نادیده بگیرند. در اوایل سال ۲۰۰۹، جنرال امریکائی مایک مولن، لوی درستیز آن وقت، هشدار داد که نتیجه این بود "مشروعیت دولت افغانستان در بهترین حالت، زیر سوال میرود و در بدترین حالت، اصلاً وجود ندارد". تجزیه و تحلیل توسط اداره توسعه بین المللی ایالات متحده از انتخابات ۲۰۱۴ افغانستان نشان

میدهد که "چندین مقام برجسته انتخاباتی که در انتخابات گذشته با تقلب مرتبط بودند، ارتقا یافتند و یا به عنوان وزیر تعیین شدند." به گفته ای برخی از متخصصان سیگار (دفتر سر مفتش ایالات متحده برای باز سازی افغانستان) که از آنها مشوره گرفته شد، انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۹ افغانستان "فاسد ترین انتخابات کشور بود".

دالره‌های مالیاتی ایالات متحده برای محافظت از رای گیری در صندوق های کمیسیون شکایات انتخاباتی افغانستان ریخته شد. افسوس - آن نمایندگی منبع اصلی بی شرمترین سرقت آرای انتخاباتی بود. آمران کمیسیون شکایات انتخاباتی مراقب بودند که تقریباً کسی را که دارای تجربه انتخاباتی است استخدام نکنند، زیرا چنین افرادی ممکن است سوالات آزار دهنده ای خلق نمایند. یک مقام ارشد پیشین کمیسیون انتخابات به سیگار گفت که "یکی از معیارهای متقاضیان ارشد انتخاباتی در سال ۲۰۱۸ نحوه لباس پوشیدن نامزدها بود. وی گفت این نوع دسته بندی به عنوان بهانه ای برای کاهش امتیازات نامزد های کمتر انعطاف پذیر مورد استفاده قرار گرفت." نامعلوم است که آیا این نوع آزمایش تبه کارانه از لابی های واشنگتن در جاده "ک" الهام گرفته است یا خیر.

تقلب با فشار دکمه

سوابق رای دادن در افغانستان کاملاً بی نظم است و به بسیار آسانی می توان اراده مردم را با تقلب ترسیم کرد. سیگار نتیجه گیری کرد، "ثبت ملی رای دهندگان افغانستان و جریان ثبت نام رای دهندگان بطور استثنایی در معرض دستکاری و سوء مدیریت قرار دارند ... تعداد رای دهندگان ثبت شده در افغانستان به دلیل غیرمجاز بودن تعداد و مشارکت کم پس از ثبت نام، احتمالاً زیاد است که طور محتمل نشان دهنده تقلب در ثبت نام است. قصور و عدم شفافیت همچنان اعتبار ثبت نام رای دهندگان را تضعیف می نماید. "در این کشور، اختلافات در چندین ایالت قبل از انتخابات سال 2020 بر سر ادعا ها مبنی بر داشتن تعداد زیادی از رای دهندگان فاقد صلاحیت یا فوت شده در ایالت ها بروز نمود. میشیگن حذف ۱۷۷۰۰۰ رای دهنده غیرفعال از رای دادن به ایالت را تا اوایل ماه جاری به تأخیر انداخت و تنها پس از اقدام قانونی بود که ایالت مجبور شد دست به اقدام بزند.

انتخابات افغانستان با تقلب آمیخته شده است، زیرا قوانین انتخابات همیشه در نوسان بوده است. اداره سر مفتش امریکا برای باز سازی افغانستان (سیگار) خاطر نشان کرد، "فقط یکی از قوانین انتخابات کشور تا اکنون توسط پارلمان به تصویب رسیده است. بقیه احکام ریاست جمهوری بود که هرگز برای بررسی به پارلمان ارجاع نشد. " گزارش سیگار به نقل از متخصصان انتخابات: "احتمال یک انتخابات قابل اعتبار معکوساً متناسب با درجه کنترل مستقیم دستگاه رژیم حاکم از اداره انتخابات است."

امریکا اکثراً از این مناقشات اجتناب کرده است زیرا پدران مؤسس يك ماده انتخابات را در قانون اساسی گنجاندند که در آن مشخص شده است که قوانین مربوط به انتخابات فدرال (رئیس جمهور و کانگرس) "در هر ایالت توسط قانونگذار آن تعیین خواهد شد." متأسفانه، این مجوزه قانونی سال گذشته در بسیاری از ایالت ها زیر پا گذاشته شد. مجله تایم اخیراً "تاریخ مخفی انتخابات سال ۲۰۲۰" را افشا کرده است - "گروهی از افراد قدرتمند با بودجه کافی ... که در پشت صحنه برای تغییر "دساتیر و قوانین" با هم همکاری کردند تا دموکراسی را تقویت کنند. مقامات حزب دموکرات و مقامات کمیسیون انتخابات که از سوی دموکرات ها تعیین شدند، قانون ایالتی را برای باز نویسی قوانین انتخابات سال ۲۰۲۰ در چندین ایالت در حال نوسان مورد استهزاء قرار دادند.

در شکایت نامه ای که در ماه دسمبر توسط ایالت تکزاس در محکمه عالی امریکا ثبت گردید، اشاره شده است: "وزیر دولت میشیگن، جوسلین بنسون، بدون تصویب قوه مقننه، اساسنامه های انتخابات میشیگان را که مربوط به درخواست نامه های رای غایب بود، با ارسال درخواستی های رای گیری غیابی برای همه ۷/۷ میلیون رای دهندگان میشیگن بدون تصدیق امضای شان، طور یک جانبه لغو نمود." هنگامی که مقامات حزب دموکرات در پرجمعیت ترین محله (از جمله دیترویت) "تصمیم نادیده گرفتن الزامات قانونی برای امضای آرای غایب را اتخاذ کردند، اثرات آن بیشتر شد." در جای دیگر، کمیسیون انتخابات ویسکانسن خلاف قانون ویسکانسن، جا به جایی ۵۰۰ صندوق رأی بدون سرپرست را تصویب کرد.

قضات تعیین شده سیاسی با صدور دستورالعمل رویه های جدید انتخاباتی در چندین ایالت، قانون ایالت را معکوس ساختند. در پنسیلوانیا، محکمه عالی ایالتی برای توجیه بطلان یک قانون ایالتی که شمارش آرا-نامه های پستی پس از روز انتخابات را ممنوع کرده است، به یک عبارت پوچ و بی اساس در قانون اساسی ایالت استناد کرد. قضات حتا به شمولیت آرای دیر رس که بدون هیچ علامت پستی وارد شدند، فرمان دادند. حکم مشابهی در ۲۷ جنوری توسط محکمه سمع شکایات ویرجینیا صادر شد که بر مبنای آن مصوبه هیئت انتخابات ویرجینیا مبنی بر مجاز شمردن ورقه های رای گیری از طریق پست که سه روز پس از انتخابات بدون مهر پستی وارد شد، لغو گردید.

در جای دیگر گزارش، سیگار (اداره سر مفتش امریکا برای باز سازی افغانستان) به دشواری ایجاد یک دموکراسی قابل دوام را هنگامیکه مقامات منتخب رسماً مجوز سرقت را دریافت می کنند، اشاره می کند. سیگار پس از توجه به رشوه های سنگینی که سیاستمداران به مقام های انتخاباتی پرداخت می کنند، توضیح می دهد: "یکی از دلایلی که نامزد ها تمایل دارند چنین پول گزاف را برای کرسی های پارلمان بپردازند، محافظت از ثروت های حرام است. با عضویت در مجلس، آنها می توانند به منابع جدید درآمد غیرمشروع و مسئولیت از تعقیب قانونی دسترسی پیدا کنند." آن پارلمان آخرین مکانی بر روی زمین است که فردی را با برد انتخابات صادقانه ببیند.

افغانستان همچنین خطرات رای گیری از طریق کمپیوتر را توضیح می کند. همانطور که یک کارشناس انتخابات به سیگار گفت، "هیچ تفاوتی بین پر کردن ۱۰۰ رای و فشار دادن ۱۰۰ بار دکمه روی دستگاه رای گیری الکترونیکی وجود ندارد." اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان تصویب کرد که انتخابات ۲۰۱۹ باید به رای گیری الکترونیکی متکی باشد. اما سیگار متذکر شد که رای گیری الکترونیکی "به طور کلی تقلب را کاهش نمیدهد. فقط آن را به قسمتهای دیگر چرخه انتخابات حواله می کند." اعتماد به رای دهی الکترونیکی در افغانستان به دلیل مخفی نگهداشتن پروگرام های کمپیوتر و تجهیزات میسر نبود. پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۹، کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان اعلام کرد که نمی تواند "اطلاعات در مورد آرای تقلبی را در اختیار دیگران بگذارد زیرا قرار دادی، درمالوگ (Dermalog) این جریان را کنترل می کرد." سیگار به نقل از متخصصان هشدار داد که "از آنجا که دولت ها غالباً هیئت های انتخاباتی و خرید تکنولوژی انتخابات را کنترل می کنند، آنها در موقف مناسبی برای استفاده از آن به منظور ارتکاب تقلب قرار دارند. معرفی تکنولوژی همچنین می تواند توانایی احزاب سیاسی و گروه های مراقب در کشف تقلب را تضعیف کند."

خوشبختانه، چنین مشکلی در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته ایالات متحده رخ نداد، همانطور که در دوسیه های اخیر افترای میلیارد دلری توسط Dominion Voting Systems علیه منتقدان آن تأیید

شده است. اما گزارش سیگار با بدبینی خاطرنشان کرد: "هدف واقعی از استفاده از تکنالوژی های انتخاباتی ممکن است کاهش واقعی تقلب نباشد، بلکه ایجاد توهم برای چنین کاری است."

شاید درس واقعی از افغانستان این باشد که هیچ "فرشته حافظ دموکراسی" وجود ندارد. سیاستمدارانی که اجازه رأی دادن به مردم را می دهند، مشروعیت نتایج انتخابات را حتا یک ذره هم تضمین نمی کنند. هرگاه تقلب یا سوژن به تقلب به سطح مشخصی برسد، هر یک از برندگان انتخابات به فاسد بودن مورد شک و تردید قرار خواهد گرفت. بیش از پانزده سال انتخابات فاسد در افغانستان منجر به ایجاد یک دولت مرکزی قابل اعتبار با حمایت مردمی نشده است. یک صاحب منصب اردوی ایالات متحده که چندین بار به افغانستان اعزام شده بود به سیگار گفت که از اوایل سال ۲۰۰۶، دولت افغانستان "خود را مبدل به حکومت فاسقان ساخته است." مقاماتی که هر چیز دیگری را دزدیدند، هرگز در دزدیدن آرای انتخاباتی تردید نشان ندادند. تنها دلیل اینکه دولت افغانستان تا حال توسط طالبان سرنگون نشده است، دلیل حضور اردوی امریکا است.

آیا از دروغ های بی پایانی که مقامات دولت ایالات متحده در مورد دموکراسی افغانستان گفته اند، میتوان درس عبرت گرفت؟ نیویورک تایمز گزارش داد، در یک جلسه محرمانه شورای امنیت ملی ۲۰۱۵، رئیس جمهور اوباما اعتراف کرد که ایالات متحده هرگز "افغانستان را به شکلی از دموکراسی تبدیل نمی کند که قادر به دفاع از خود باشد". اما این امر مانع اوباما از لاف زدن علنی در سال بعد مبنی بر اینکه نیروها و دیپلمات های امریکائی در افغانستان در "ایجاد یک دولت دموکراتیک" کمک کرده اند، نگردید. آیا مقامات دولت ایالات متحده در گفتار خود صادق تر هستند چنانکه از دموکراسی امریکائی صحبت می کنند نسبت به اینکه از دموکراسی های جعلی در خارج از کشور تمجید می نمایند؟

صرف نظر از هر تویت ترمپ، جریان انتخابات ایالات متحده به مراتب با اعتبار تر از افغانستان است. اما انتخابات سال گذشته، چهارمین انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده از سال ۲۰۰۰ بود که به طور گسترده ای آلوده شناخته شد. هنگامیکه محکمه عالی هفته گذشته رای به عدم رسیدگی به دوسیه هائی گرفت که تغییرات خودسرانه در رویه های انتخابات ایالتی را مورد سوال قرار دادند، قاضی کلارنس توماس مخالفت کرد، "تصمیم به ترک قانون انتخابات در لافاه تردید، گیج کننده است. با انجام هیچ کاری، ما بیشتر از سردرگمی و سقوط اعتماد رای دهندگان دعوت می کنیم." متأسفانه، تقریباً هیچ کس در مورد خطر "افغانی شدن" دموکراسی امریکائی صحبت نمی کند.

شانزدهم

سفسطه پناهگاه تروریست ها در مورد افغانستان

جاکوب جی هاربنجر نویسنده: (Jacob G. Hornberger)

۲۰۲۱/۲۸/۴

مداخله گران اظهار میدارند که نیروهای ایالات متحده باید در افغانستان باقی بماند، زیرا در غیر این صورت، این کشور بار دیگر به یک "پناهگاه" برای تروریست های ضد امریکائی مبدل خواهد شد.

آنها هنوز درک نمی کنند. این هرگز مرا تعجب نمی سازد که مداخله گران کور و کند ذهن هستند.

تروریسم ضد امریکائی مانند انفولانزا یا کرونا نیست و فقط مانند یک عفونت یا ویروس در سراسر جهان پخش نمی شود.

علاوه بر این، حملات ۱۱ سپتمبر به این منظور رخ نداد که تروریست ها از امریکا به خاطر "آزادی و ارزش های آن" متنفر بودند. انگیزه آنها عصبانیت و غضب از الویس پریسلی یا هر سنگ و غلتک دیگر نبود. همچنان انگیزه آنها نفرت از بیلی گراهام یا مسیحیان دیگر نبود.



حملات ۱۱ سپتمبر و سائر حملات تروریستی ضد امریکائی ریشه در خشم و نفرت نسبت به مداخله جوئی امریکا در خارج از کشور، بخصوص در شرق میانه داشت. مداخله گرایی عامل تروریسم ضد امریکائی است. این همان چیزی است که مداخله گران هنوز درک نمی نمایند.

قبل از ۱۱ سپتمبر، حملات تروریستی به اهداف امریکا هم صورت گرفت. حمله ای به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ اتفاق افتاد که در اصل تفاوتی با حملات ۱۱ سپتمبر ۸ سال بعد نداشت. همچنین

حمله به کشتی USS Cole، یک کشتی جنگی آمریکا که در بندر عدن در یمن هنگام حمله به آن تیل می گرفت. حملاتی هم به سفارت خانه های ایالات متحده در کنیا و تانزانیا انجام شد.

همه این حملات تروریستی، از زمره حملات ۱۱ سپتمبر، یک چیز مشترک داشتند: انگیزه آنها خشم و نفرت از سیاست مداخله جویانه دولت ایالات متحده بود. روی همین دلیل، موارد دیگری از تروریسم ضد امریکائی، مانند قتل در فورت هود و بمب گذاری در دیترویت نیز چنین بود.

برای بیش از ۳۰ سال، تشکیلات امنیت ملی ایالات متحده برای توجیه وجود خود بر روسیه و بقیه اتحاد جماهیر شوروی، به همراه چین سرخ، کوریای شمالی، ویتنام شمالی، کوبا و تهدید "کمونیسم بی خدا" متکی بود. آخرین چیزی که پنتاگون، سی آی ای و اداره امنیت ملی انتظار داشتند پایان جنگ سرد و از دست دادن دشمنان کمونیستی خود بود.

سپس اتحاد جماهیر شوروی به طور ناگهانی و غیر منتظره پایان جنگ سرد را اعلام کرد، از آلمان غربی و اروپای شرقی خارج شد و متلاشی گردید. ناگهان توجیه تبدیل دولت فدرال از جمهوری با سلطه محدود به یک دولت امنیت ملی که در سال ۱۹۴۷ تحکیم یافت، از هم پاشید.

آن زمان بود که مقامات امریکائی تصمیم گرفتند که با سیاست مداخله جویانه خود به شرق میانه بروند. آنها در جنگ خلیج فارس مداخله کردند و تعداد بی شماری از عراقی ها را کشتند. آنها تصفیه خانه های آب و فاضلاب عراق را به قصد گسترش آلودگی و بیماری ها در میان مردم عراق نابود ساختند. آنها یکی از وحشیانه ترین سیستم های تحریم تاریخ را علیه مردم عراق اعمال کردند. این تحریم ها باعث کشته شدن صدها هزار کودک عراقی شد. سفیر ایالات متحده در سازمان ملل، مدلین البرایت، اعلام کرد که مرگ نیمی از کودکان عراقی در اثر تحریم ها "ارزش آن را دارد". نیروهای امریکائی در نزدیکی مکان های مقدس اسلامی مستقر شدند و به خوبی می دانستند که مسلمانان چگونه درکی از این وضع دارند. همچنین حمایت بی قید و شرطی از دولت اسرائیل صورت گرفت.

این همان چیزی است که خشم و عصبانیت عمیقی را علیه ایالات متحده ایجاد کرد که خود را در حملات تروریستی ضد امریکائی تبارز داد. این مداخله گرایی بود، نه نفرت از "آزادی و ارزش های" آمریکا که انگیزه حملات ۱۱ سپتمبر و همچنین حملات تروریستی ضد امریکائی قبل و بعد از حملات ۱۱ سپتمبر را خلق نمود. بنابراین، یک راه حل ساده برای تروریسم ضد امریکائی وجود دارد: به سادگی، مداخله گرایی خارجی ایالات متحده را پایان دهید. سپس تهدید فرضی افغانستان به عنوان "پناهگاه" برای تروریسم ضد امریکائی از بین میرود.

این همان چیزی است که مداخله گران نمی توانند درک کنند. آنها می خواهند ایالات متحده به مداخلات خود در افغانستان و جاهای دیگر (مانند عراق و سوریه) برای جلوگیری از تروریسم ضد امریکائی ادامه دهد. آنها نمی فهمند که این مداخله گرایی است که مدافع آن هستند و باعث ایجاد تروریسم ضد امریکائی می شود. آنها نمی دانند که این همان چیزی است که "جنگ آنها علیه تروریسم" را به یک جنگ همیشگی تبدیل می کند، جنگی که همچنان به گسترش قدرت تشکیلات امنیت ملی و پر ساختن جیب اردوی رو به رشد و قرار دادی ها و پیمانکاران فرعی ادامه می دهد.

ختم روش مداخله گرائی امریکا، به تروریسم ضد امریکائی پایان میدهد که به نوبه خود "جنگ همیشگی علیه تروریسم" را پایان می بخشد. اما حتی این کافی نیست زیرا روشن است که برای موسسه امنیت ملی، جنگ سرد علیه روسیه و چین هرگز به پایان نرسیده است. سرانجام، یک بار و برای همیشه پایان دادن به جنگ سرد لازم است که آزمایش فاجعه بار امریکا به عنوان یک دولت امنیت ملی از بین برود و یک جمهوری با سلطه محدود به سرزمین ما برگردد. این یک کلید برای برگرداندن ملت ما در راه سالم است - راه آزادی، صلح، سعادت و هماهنگی با مردم جهان.

هفدهم

اهمیت ستراتیژیک ترک افغانستان

نویسنده: ملون گودمن (Melvin Goodman)

۵/۷/۲۰۲۱

نوت: دفاع از موقف جو بایدن رئیس جمهور امریکا، عقیده نویسنده است.



شصت سال قبل، رئیس جمهور دویت دی آیزنهاور نگرانی خود را در مورد توانایی جانشینانش در نظارت از اردو بیان کرد. او چند هفته قبل از تحویل نطق وداعیه، مشاوران ارشد خود را در دفتر بیضوی قصر سفید احضار نمود و اظهار داشت: "خدا به این کشور کمک کند. وقتی کسی در این چوکی بنشیند که به اندازه من اردو را نشناسد." در مجموع، جانشینان آیزنهاور فاقد تجربه نظامی بوده اند. آنها به اردو بیش از حد احترام گذاشته و بی پروا از نیروی نظامی برای تقویت اعتبار خود استفاده کرده اند. این یک عامل اصلی در گسترش قدرت نظامی بر سیاست خارجی، سیاست امنیت ملی و جامعه اطلاعاتی بوده است.

رئیس جمهور جو بایدن اولین رئیس جمهور از زمان آیزنهاور است که در واقع اردو را می شناسد. یک دهه قبل، بایدن، معاون رئیس جمهور وقت، به رئیس جمهور بارک اوباما هشدار داد که توسط وزیر دفاع رابرت گیتس و ژنرال ها مانند دیوید پترئوس، سنتلی مک کریستال و کورت ایکنبری که به طور بیشرمانه ای در پایتخت کشور فعالیت می کردند، مورد استفاده قرار می گیرد. آنها حامی حضور بیشتر نیرو در افغانستان بودند در حالیکه اوباما به سمت کاهش حضور قوای امریکا تمایل داشت. بایدن به طور

خصوصی استدلال می کرد که "وقتی ژنرال ها همه چیز را در دست دارند، جنگ ها خود به خود تداوم می یابد" و مطالبات پنتاگون در مورد "عقب نشینی مشروط" جنگ بی پایان را خلق کرده بود. انتقادات خبیثانه گیتس از بایدن در طول این سالها پاسخی به توصیه های پیشین معاون رئیس جمهور بوده است.

ایالات متحده برای اشتباه خود در مورد افغانستان، جایی که ما یک هدف فوری (از بین بردن القاعده) داشتیم، خون بها و ثروت زیادی پرداخته است، در حالیکه هیچ نگرانی ستراتژیک یا منافع حیاتی در افغانستان نداریم. همین مسئله را می توان برای جنگ های فاجعه بار ما در ویتنام و عراق گفت، جایی که از دروغ های رسمی برای توجیه بکار برد از زور مورد استفاده قرار گرفت. مثال افغانستان بخصوص طاقت فرسا است، زیرا ایالات متحده در پی حادثه ۱۱ سپتمبر، در کمتر از صد روز در سال ۲۰۰۱ با کمتر از ۵۰۰ نیروی اختصاصی و عمل سی آی ای به اهداف خود رسید. این نیروی کوچک و قبایل قومی در شمال توانستند طالبان و القاعده را از کشور بیرون کنند. بلافاصله پس از آن، طالبان پیشنهاد مذاکره را برای بازگشت خود به کابل ارائه دادند، اما دولت بوش متقاعد شد که می تواند در جایی که اسکندر بزرگ، چنگیز خان، تیمورلنگ، ملکه ویکتوریا، و لنویند برژنف ناکام شدند، موفق شود. سرانجام همه در "قبرستان امپراتوری ها" شکست خوردند.

در همین حال، شکایت و گله از تصمیم قاطع بایدن از منابع معمول به رهبری واشنگتن پوست آغاز شده است. سرمقاله اصلی پست در ۱۴ اپریل، بایدن را به "راه آسان خروج از افغانستان" متهم کرد و پیش بینی کرد که بازگشت مراکز تروریست ها به افغانستان "می تواند منجر به مداخله مجدد ایالات متحده گردد." دیوید ایگناتیوس، ستون نویس برجسته امنیت ملی واشنگتن پست، هشدار داد که "یک جنگ داخلی ممکن است به سرعت آغاز شود و دولت کابل فرو بپاشد." اما افغانستان در طول تاریخ خود هیچگاه یک دولت موثر ملی نداشته است و این کشور از پنجاه سال پیش - از زمان سرنگونی محمد ظاهر شاه در سال ۱۹۷۳، در یک جنگ داخلی و غیرانسانی گرفتار بوده است. ایگناتیوس مانند بسیاری از صاحب نظران امروزی بایدن را به نحو استعاره ای مانند یک پیر مرد خوش مشرب و انعطاف پذیر در شیوه ای یک سیاستمدار حرفه ئی می خواند.

سرمقاله واشنگتن پوست و ستون ایگناتوس بخشی از تلاش این مضمون برای حمایت از توجیهاات جعلی ادامه طولانی ترین جنگ در تاریخ ایالات متحده بود. واشنگتن پوست از هر توجیه واهی و خیالی برای جنگ که توسط افرادی مانند هیلری کلینتن وزیر خارجه و گیتس وزیر دفاع بیان گردید، پشتیبانی می کند. به ما گفتند که ایالات متحده در افغانستان است تا کشور را به یک متحد دموکراتیک پایدار تبدیل کند. طالبان را تضعیف نماید و مبارزه با فساد و تجارت مواد مخدر پایان یابد. این تصور که افغانستان می تواند به دموکراسی جفرسونی تبدیل شود، واقعاً خنده آور بود. در حین وقت، اشغال افغانستان توسط ایالات متحده و دالر امریکا زمینه را برای جذب بیشتر مردم توسط طالبان مهیا ساخت که به ترتیب روغن بر آتش فساد مالی افغانستان ریختانده شد.

تصمیم بایدن در صد روز اول خود برای ترک افغانستان خارج از کتاب هری اس ترومن بود. این ناخوشایند بود و پنتاگون را هم نادیده گرفت. بایدن گفت که تصمیم عقب نشینی کار سختی نیست زیرا "کاملاً واضح" است که زمان پایان جنگ فرا رسیده است. بایدن سریع و قاطعانه حرکت کرد تا تصامیم نادرست سه سلف قبلی خود را عوض کند. ما فقط می توانیم امیدوار باشیم که تصمیم عقب نشینی اولین تصمیمی است که قدرت پنتاگون و اتکاء به استفاده از زور را کاهش می دهد که سیاست ایالات متحده را از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سی سال پیش به خطر انداخته است.

اغراق در مورد تهدیدات علیه ایالات متحده در سال های گذشته در نظامی سازی سیاست امنیت ملی ما مهمترین عامل بوده است. چنین اغراق ها به ارتباط تهدید شوروی باعث خلق ساختار ستراتژیک عظیم در جریان جنگ سرد و ازدیاد غیرضروری بودجه نظامی در زمان صلح توسط اداره ریگن و افزایش عظیم هزینه های دفاعی در اداره بوش دوم گردید. مبالغه در مورد تهدید تروریسم بین المللی، دو دهه جنگ پرمصرف را به ارمغان آورده است. اکنون، ما در حال غلو کردن در مورد تهدید چین برای منافع ملی ایالات متحده هستیم. ما می آموزیم که آیا جو بایدن می تواند صدای طبل جوامع سیاست گذاران و صاحب نظران را خنثی کند که معتقدند پاسخ مسئله چین را فقط در پنتاگون می توان یافت.

هژدهم

افغانستان: ما هرگز نمی آموزیم

نویسنده: مت تایبی (Matt Taibbi)

۲۰۲۱/۲۵/۵

حینیکه طالبان رقص کنان وارد کابل می شوند، نگاه تعجب آور در چهره مقامات عالیرتبه، ما را بایست
بیش از همه بترساند.



انتونی بلینکن، وزیر خارجه، ماه ها پیش در مورد این احتمال که ممکن است پس از عقب نشینی قوای
ایالات متحده، وضعیت امنیتی در افغانستان "بدتر شود"، گفت: "فکر نمی کنم این چیزی باشد که از
جمعه تا دوشنبه اتفاق بیافتد."

لحظه نوستر داموس بلینکن به نوعی توسط رئیس او، جو بایدن که در 8 جولای با مطبوعات تبادل
نظر نمود، افزایش یافت:

سوال: جامعه اطلاعاتی شما ارزیابی کرده است که دولت افغانستان به احتمال زیاد سقوط خواهد کرد.
بایدن: این درست نیست. آنها به این نتیجه نرسیدند ... هیچ حالتی نخواهد بود که ببینید مردم از پشت
سفارت برداشته می شوند ... احتمال اینکه طالبان را مشاهده نمائید که بر همه چیز غلبه کرده و مالک
همه کشور میشوند، بسیار بعید است.

مقامات اداره بایدن به دلیل پیش بینی های نادرست (طور کامل؟) خود در مورد آنچه که پس از خروج نیروهای نظامی ما از کشور اتفاق افتاد، نمی توانند پایان بدتری را برای فاجعه بیست ساله که اشغال ما از افغانستان بوده است، بنویسند.

هر تصویری که آخر هفته گذشته از افغانستان بیرون می آمد، تبلیغی بود برای بی کفایتی، غرور و برخورد دوگانه رهبران سیاست خارجی امریکا. صحنه هایی که سگ های نظامی در حال تخلیه هستند آنهم در لحظاتی که قوای ما برای متفرق ساختن افرادی که در جستجوی فرار از کشور هستند، به هوا فیر میکردند، هر متحد تیوریک آینده را مجبور می کند که دوبار در مورد همکاری با ما فکر کند:

نمونه همیشه یکسان است. ما به جا هایی میرویم که از ما استقبال نمی کنند، به مردم میگوئیم که یک مشکل سیاسی پیچیده می تواند از طریق نظامی حل شود و در مورد انگیزه های خود در اشغال یک کشور دروغ می گوئیم. سپس ما یک مقام سیاسی محلی غیرنظامی را برای حمایت انتخاب می کنیم که ناگزیراً فاسد و سرکوب گر است و باعث افزایش تضاد محلی با حضور امریکا می شود.

در پاسخ به سطوح رو به افزایش مخالفت ها، ما سپس تعهد مالی، سیاسی و نظامی خود را به ماموریتی افزایش می دهیم که به نوبه خود سطح مقاومت را بالا میبرد و منجر به تلفات بیشتر حیات و ثروت میگردد. حینیکه چرخ حوادث بدتر میشود، دولت مرتباً دروغ هایی را که به مردم در مورد سطح "پیشرفت" ما گفته میشود، سرعت می بخشد.

ما سرتاسر تضمین های غلطی از امنیت ارائه میدهم که توسط تعداد قابل توجهی از غیرنظامیان محلی مورد قبول واقع میشود و تضمین می نمائیم که بعداً یا پناهنده خواهند شد و یا به عنوان همکاران ما مورد هدف قرار خواهند بود. در همین ضمن، مشوق های مالی برای قراردادی ها، همراه با نبود انگیزه های سیاسی برای پذیرش ناکامی، ماموریت را طولانی می سازد.

همه اینها آنقدر طول میکشد که دروغ ها پذیرفته میشوند، نه تنها توسط مطبوعاتی که برای تبلیغات تعیین میگرددند (دیوید مارتین، CBS این هفته با چهره مستقیم گفت: "همه از سرعت این فروپاشی شگفت زده شدند")، حتی توسط بوروکرات هایی که در ابتدا فریب ها را ابداع کردند.

نگاه تکان دهنده واقعی در چهره تونی بلینکن در آخر هفته حین صحبت با جیک تیپیر (سی ان ان) در مورد اظهارات ماه جولای بایدن، باید به مردم سراسر جهان چیز مهمی در مورد ایالات متحده بگوید: علاوه بر همه چیزهای دیگری که در باره ما خطرناک هستند، ما فاقد خود شناسی هستیم.

حتی در عمق دستگاه قدرت امریکا، جایی که همه در این بیست سال گذشته اگراندکی توجه می کردند باید میدانستند که کابل در یک تپش قلب سقوط می کند، اما آنها هنوز به افسانه های خود باور دارند. این بدان معنی است که این اتفاق بار دیگر تکرار میشود و احتمالاً زودتر هم رخ خواهد داد.

Horatio Flemm

هورا شو فلیم:

این خواننده حین تبصره می نویسد که تاییبی (نویسنده) نادرست می گوید- سیاستمداران درس های خود را خوب آموختند. آنها به ثروت هنگفتی از طریق اشغال افغانستان دست یافتند، جنگی که اهمیت آن برای کنگره چندان با اهمیت نبود و هیچگاه آنطوریکه قانون اساسی مقرر می دارد، اعلان جنگ نکرد، اما به رئیس جمهور بعد از رئیس جمهور اجازه داد از اردو مانند یک اسباب بازی استفاده کند.

حتی بعد از اینکه همه آنها سالها به خاطر دروغگوئی به مردم در مورد جنگ در دام افتادند، هیچ کس، هیچ سیاستمدار، هیچ جنرال یا هیچ لابی گری، هیچ گونه پول، شهرت یا قدرت خود را از دست نداد، بلکه به همان نحو ادامه دادند. پس این دوباره اتفاق خواهد افتاد. شرط می بندی!

نزدهم

اردوی امریکا یک ماشین کشتار! و چگونه طالبان از متحد به دشمن مبدل شدند

نویسنده: جان پیلجر (By John Pilger)

۲۰۲۱/۱۵/۹

تجاوز امریکا به افغانستان در سال 2001 را باید آنچه که بود نامید. یک جنگ امپریالیستی که تحت لفافه مبارزه با تروریسم به راه انداخته شد.

تجاوز به افغانستان به این دلیل که حملات ۱۱ سپتمبر از افغانستان آغاز گردیده بود، محلی که اسامه بن لادن از مهمان نوازی دولت طالبان تحت کود افتخار پشتون برخوردار بود، با موفقیت به عموم مردم غرب فروخته شد. طالبان پیشنهاد کردند که در صورت ارائه مدرکی مبنی بر مسئولیت این حمله، مغز متفکر تروریستی را برای محاکمه در کشور ثالثی که بر اساس قوانین شرعی فعالیت می کند، تحویل دهد. اداره تندر و بوش این طرح آبرومندانه را رد کرد و با تمام قدرت حمله نمود. بعداً از پذیرفتن توافقی که حامد کرزی، حاکم دست نشانده و اشنگتن در افغانستان، با رهبران طالبان انجام داد، نیز خود داری کرد. اسلام گرایان پیشنهاد خانه نشستن و فاصله گرفتن از سیاست را در بدل عفو عمومی ارائه دادند. این تقاضای آنها هم رد گردید. آنها به سوی تبعید یا پنهان شدن رفتند، اما چند سال بعد ظهور کردند که منجر به شورشی با قوت علیه حکومت در کابل و حامیان غربی آن شد.

از قرار معلوم اداره کلینتن در اواسط دهه ۱۹۹۰ حکومت طالبان را در آغوش گرفت و از آنها در یک طرح بلند پروازانه برای احداث خط لوله گاز از ترکمنستان به پاکستان و هند درخواست همکاری کرد. گاز ترکمنستان میتواند به مصرف کنندگان در اروپا فروخته شود و با سوخت ایران و روسیه رقابت کند.

پیلگر تأکید کرد: "[افغانستان تحت] طالبان یک دولت مشتری ایالات متحده بود. رهبری طالبان، از جمله برخی از افرادی که اکنون آنها را می بینیم، به ایالات متحده دعوت شده بودند.

همانطوریکه خود تجاوز به عنوان سرکوب تروریسم توجیه گردید، حضور مداوم نظامی به منظور حفظ دستاورد های مرفقی دولت مورد حمایت ایالات متحده به مخاطبان غربی فروخته شد. این واقعیت است که در بعضی نقاط، مانند کابل، زندگی امن تر و بسیار آزاد تر از حکومت طالبان شد. اما مناطق داخلی افغانستان، جایی که بیشتر مردم این کشور در آن زندگی می کردند، همچنان مانند یک قطعه قرون وسطایی تحت فرمانروائی جنگسالاران بودند که عادات ظالمانه خود را حفظ کرده بودند.

"آنها با زنان و پسران جوان تجارت می کردند و مشغول دادوستد هروئین بودند. البته CIA که پشتیبانان اصلی آنها بود و MI6 هم که از نزدیک آنها را دنبال می کرد، همه اینها را می دانستند."

پیلگر افزود که چند دهه قبل، ایالات متحده هیچ تردیدی در آسیب رساندن به غیرنظامیان افغان در زمان حمایت از نیروهای اسلام گرا علیه دولت دموکراتیک خلق افغانستان که توسط اتحاد جماهیر شوروی حمایت می شد، نداشت. برخی از سیاست های آن برای افغانستان فوق العاده مثرقی بود، مانند حقوق مساوی برای زنان و برنامه های سوادآموزی. پیلگر در نامه ۱۹۷۹ سفارت امریکا در کابل می گوید که علیرغم هرگونه شکست برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی آینده در افغانستان، منافع وسیع امریکا "با از بین رفتن دولت دموکراتیک خلق افغانستان تامین خواهد شد."

اردوی ایالات متحده و معماران سیاست خارجی باید از جنگ نسل کشی علیه ویتنام می آموختند که کشتار میلیون ها زن و کودک راهی برای جلب رضایت قلب و ذهن مردم نبود. آنها باید همین درس را از قصابی عامه غیرنظامیان خود در افغانستان آموخته باشند. آیا ممکن است آنها آموخته باشند، اما اهمیتی نمی دهند، زیرا ایالات متحده نه برای رسیدن به اهداف خاص نظامی، بلکه برای غنی شدن سود جویان صنایع صنعتی - نظامی و دولت پنهان جنگ می کند؟

بیستم

قوانین جدید امپراتور

نویسندگان: مدیا بنجامن، نیکولاس جی اس داویس (Medea Benjamin, Nicolas J. S. Davies)

۲۰۲۱/۱۰/۶

جهان در آخرین قتل عام صدها مرد، زن و کودک در غزه توسط اسرائیل به وحشت افتاده است. بیشتر کشورهای جهان نیز از نقش ایالات متحده در این بحران شوکه شده اند، زیرا این کشور بر خلاف قوانین ایالات متحده و حقوق بین الدول، سلاح برای کشتن غیرنظامیان فلسطینی در اختیار اسرائیل قرار می دهد و بارها مانع اقدامات شورای امنیت سازمان ملل برای برقراری آتش بس و مسئول دانستن اسرائیل به ارتباط جنایات جنگی اش گردیده است.

در مقام مقایسه با اقدامات ایالات متحده، وزیر امور خارجه انتونی بلینکن تقریباً در هر سخنرانی یا مصاحبه قول می دهد که "نظم مبتنی بر قوانین" را حفظ و از آن دفاع کند. اما او هرگز واضح نساخته است که آیا منظور او مقررات جهانی منشور ملل متحد و حقوق بین الدول است یا مجموعه قوانین دیگری که هنوز تعریف نکرده است. چه قوانینی می تواند نوع تخریبی را که اخیراً در غزه شاهد آن بوده ایم، مشروعیت ببخشد و چه کسی می خواهد در جهانی تحت سلطه آنها زندگی کند؟

ما هر دو (نویسندگان)، سالها به خشونت و آشوبی که ایالات متحده و متحدانش با نقض منشور سازمان ملل متحد در برابر تهدید یا استفاده از قوه نظامی انجام داده اند، اعتراض کرده و همیشه اصرار داشته ایم که دولت ایالات متحده باید طبق دستاویز حقوق بین الدول رفتار نماید.

اما حتا حینیکه جنگهای غیرقانونی ایالات متحده و حمایت از متحدانی مانند اسرائیل و عربستان سعودی شهرها را به مخروبه تبدیل کرده و پس از غوطه ور ساختن در منجلاب خشونت و هرج و مرج غیرقابل حل، کشور را ترک کردند، رهبران ایالات متحده حتی از اعتراف به عملکرد اردوی متجاوز و مخرب ایالات متحده و متحدانش امتناع ورزیده اند. این نوع روش، منشور ملل متحد و اصول حقوق بین الدول را نقض می کند.

رئیس جمهور ترمپ به وضاحت میگفت که علاقه ای به پیروی از "قوانین جهانی" ندارد و صرف از منافع ملی امریکا حمایت می کند. جان بولتون، مشاور امنیت ملی وی، صریحاً کارکنان شورای امنیت ملی را که در اجلاس جی تونتی (G-20) در سال ۲۰۱۸ در ارجنتاین حضور داشتند، حتی از بیان کلمات "دستور مبتنی بر قوانین" منع کرد.

بنابراین، ممکن است انتظار داشته باشید که ما از تعهدات اعلام شده بلینکن (Blinken) به "دستاویز مبتنی بر قوانین" به عنوان یک تغییر معوقه طولانی مدت در سیاست های ایالات متحده استقبال کنیم. اما وقتی

صحبت از یک اصل حیاتی در میان می آید، اعمال آنها مورد نظر قرار می گیرد و اداره بایدن هنوز اقدامی قاطع برای انطباق سیاست خارجی ایالات متحده با منشور سازمان ملل یا حقوق بین الدول انجام نداده است.

به نظر میرسد برای بلینکن (Blinken) وزیر خارجه، مفهوم "دستور مبتنی بر قوانین" عمدتاً به نوعی از سوتی غرض حمله به چین و روسیه مورد استفاده قرار میگیرد. سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه در جلسه ۷ می شورای امنیت سازمان ملل متحد اظهار عقیده کرد که ایالات متحده و متحدانش به جای پذیرش قواعد موجود در حقوق بین الدول در تلاش اند تا "سایر قوانین تدوین شده در قالب های بسته و غیرمجاز" را ارائه دهند و سپس بر دیگران تحمیل نمایند.

منشور سازمان ملل و قواعد حقوق بین الدول در قرن بیستم به وجود آمد تا دقیقاً قوانین غیر نوشته و قابل اعتراض بی پایان حقوق عرفی بین الدول را با قواعد صریح و مکتوبی که برای همه ملل لازم الاجرا باشد، مدون نماید.

ایالات متحده در کنگره های صلح لاهه در آغاز قرن بیستم تا امضای منشور ملل متحد در سانفرانسیسکو در سال ۱۹۴۵ و مجامع تجدید نظر شده ژنو در سال ۱۹۴۹، از جمله مجمع جدید چهارم ژنو برای محافظت از غیرنظامیان، مانند تعداد بی شماری که توسط سلاح های امریکائی در افغانستان، عراق، سوریه، یمن و غزه کشته شدند، نقش اصلی داشت.

طوریکه رئیس جمهور فرانکلین روزولت طرح سازمان ملل را در یک نشست مشترک کانگرس هنگام بازگشت از یالتا در سال ۱۹۴۵ توصیف کرد:

"این باید پایان سیستم اقدامات یک جانبه، اتحادیه های منحصر به فرد، حوزه های نفوذ، توازن قوا و همه مصلحت های دیگری را که قرن هاست امتحان شده اند - و همیشه شکست خورده است، اعلام نماید. ما پیشنهاد می کنیم که جایگزین همه اینها یک سازمان جهانی باشد که سرانجام همه ملل صلح دوست بتوانند به آن بپیوندند. من اطمینان دارم که کانگرس و مردم امریکا نتایج این کنفرانس را به عنوان آغاز یک ساختار دائمی صلح می پذیرند."

اما پیروزی امریکا پس از جنگ سرد، تعهد نیمه جان رهبران ایالات متحده به این قوانین را از بین برد. محافظه کاران جدید استدلال کردند که اینها بیش از این مناسب نیستند و ایالات متحده باید آماده باشد تا با تهدید یکجانبه و استفاده از قوای نظامی، دقیقاً همان چیزی را که منشور سازمان ملل منع کرده است، نظم را بر جهان تحمیل کند. مدلین البرایت و دیگر رهبران دموکرات با استفاده از دوکتورین های جدید "مداخله بشردوستانه" و "مسئولیت حفاظت"، تلاش می کنند تا استثنای متقاعد کننده سیاسی از قوانین صریح منشور سازمان ملل متحد را ترسیم نمایند.

"جنگهای بی پایان" امریکا، احیای جنگ سرد علیه روسیه و چین، چک سفید آن برای اشغالگران اسرائیل و خلق موانع سیاسی برای جلوگیری از ساختار یک آینده پایدار و صلح آمیزتر، از ثمرات تلاش های دو جانبه (دو حزب امریکا) به منظور نادیده انگاشتن و تضعیف نظم مبتنی بر قوانین است.

امروز، ایالات متحده از رهبری یک سیستم مبتنی بر قوانین بین المللی فاصله دارد. ایالات متحده از تصویب پنجاه معاهده چند جانبه با اهمیت و کاملاً پذیرفته شده، از حقوق کودکان گرفته تا کنترل تسلیحات سرباز زده است. تحریم های یک جانبه آن علیه کوبا، ایران، ونزوئلا و سایر کشورها خود نقض حقوق بین الدول است و اداره جدید بایدن با نادیده گرفتن درخواست سرمنشی سازمان ملل آنتونیو گوترش مبنی بر تعلیق چنین اقدامات اجباری یک جانبه در جریان شیوع کرونا، بیشرمانه فرو گذاشت کرده است.

بنابراین، آیا "دستور مبتنی بر قوانین" بلینکن یک اقدام مجدد در مورد "ساختار دائمی صلح" رئیس جمهور روزولت است یا در واقع انصراف از منشور ملل متحد و هدف آن که تأمین صلح و امنیت برای همه بشریت است؟

در روشنی ریاست جمهوری چند ماه اول بایدن، اصل دوم یعنی انصراف از منشور ملل متحد پذیرفته شده است. به عوض طرح سیاست خارجی بر مبنای اصول و قواعد منشور سازمان ملل غرض خلق یک جهان صلح آمیز، به نظر میرسد که پالیسی بایدن از بودجه نظامی ۷۵۳ میلیارد دلاری امریکا، ۸۰۰ مرکز نظامی در خارج از کشور، جنگ های بی پایان امریکا و متحدین، کشتارها و فروش گسترده سلاح به رژیم های سرکوبگر آغاز میشود. سپس به عقب می جهد تا برای تدوین یک خط مش به یک نوعی همه اینها را توجیه کند.

یکبار که "جنگ علیه تروریسم" که فقط به تروریسم، خشونت و هرج و مرج دامن زد، از نظر سیاسی دیگر قابل پذیرش نیست، معلوم میشود رهبران سختگیر ایالات متحده - اعم از جمهوری خواه و دموکرات - به این نتیجه رسیده اند که بازگشت به جنگ سرد تنها راه قابل قبول برای تداوم نظامی گری سیاست خارجی و تقویت ماشین جنگی چند تریلیون دلاری است.

اما این باعث ایجاد مجموعه ای از تناقضات جدید گردیده است. برای مدت ۴۰ سال، جنگ سرد با مبارزه ایدئولوژیک بین سیستم های اقتصادی سرمایه داری و کمونیسم توجیه گردید. لاکن اتحاد شوروی متلاشی شد و روسیه اکنون یک کشور سرمایه داری است. چین هنوز توسط حزب کمونیست اداره می شود، اما دارای یک اقتصاد رهبری شده و مختلط مانند اقتصاد اروپای غربی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم است - یک سیستم اقتصادی کارآمد و پویا که صدها میلیون نفر را از فقر خارج کرده است.

بنابراین، چگونه رهبران ایالات متحده می توانند جنگ سرد جدید خود را توجیه کنند؟ آنها مفهوم مبارزه بین "دموکراسی و اقتدارگرایی" را مخلوط کرده اند. ایالات متحده از بسا دیکتاتوری های وحشتناک در سراسر جهان بالاخص در خاورمیانه پشتیبانی می کند تا این امر را بهانه مقاعد کننده برای جنگ سرد علیه روسیه و چین قرار دهد.

"جنگ جهانی علیه استبداد" توسط ایالات متحده مستلزم مقابله با متحدان سرکوبگر ایالات متحده مانند مصر، اسرائیل، عربستان سعودی و امارات متحده عربی است، نه اینکه آنها را تا دندان مسلح ساخته و از آنها در برابر پاسخگویی بین المللی حفاظت نماید، طوریکه ایالات متحده این عمل را انجام میدهد.

پس، همانطوریکه رهبران امریکا و برتانیه به "بهانه ای موجودیت اسلحه کیمیاوی در عراق که اصلاً وجود نداشت، به توافق رسیدند تا جنگ خود را علیه عراق توجیه کنند، ایالات متحده و متحدانش نیز در

دفاع از یک دستور مبهم و تعریف نشده "مبتنی بر قوانین" تصمیم گرفتند احیای جنگ سرد را علیه روسیه و چین برحق جلوه دهند.

اما مانند لباس های جدید امپراتور در افسانه و سلاح های کشتار جمعی در عراق، قوانین جدید ایالات متحده واقعاً وجود ندارد. اینها فقط آخرین عملکرد دروغین برای سیاست خارجی مبتنی بر تهدیدات غیرقانونی و استفاده از زور و دکتورین "قدرت درست می گوید" است.

ما رئیس جمهور بایدن و وزیر خارجه بلینکن را به مناقشه می طلبیم تا با پیوستن به دستور منشور سازمان ملل متحد و قوانین بین المللی، اشتباه ما را ثابت کنند. این امر مستلزم یک تعهد واقعی برای آینده ای بسیار متفاوت و صلح آمیزتر، همراه با ندامت و پاسخگویی مناسب در مورد نقض اصولی منشور ملل متحد و قوانین بین المللی توسط ایالات متحده و متحدانش، مرگ های خشونت بار بیشمار، جوامع ویران شده و هرج و مرج گسترده است که آنها سبب گردیده اند.

بیست و یکم

چرا این همه مردان سفید پوست اینقدر عصبانی اند؟

نیم قرن اخیر مزایای مردان سفید پوست را کاهش داده و آنها را آشفته ساخته است

نویسنده: ستیفن ام گلون (Steven M. Gillon)

۲۰۲۱/۱۵/۷

نوت: خواندن این مضمون را که در ماه آگست سال 2017 در اخبار واشنگتن پوست نشر گردیده بود برای هم میهنان جداً سفارش می‌کنم. این مقاله مبنای بحران سیاسی و اجتماعی کنونی امریکا را ترسیم می‌کند.



چرا ملی‌گرایان سفید پوست به شارلوتزویل راهپیمایی کردند؟ دهه‌ها سال تراکم خشم در میان مردان سفید پوست.

چه چیزی ملی‌گرایان سفید پوست را تشجیع کرد تا جسورانه از طریق یک شهر تحصیلی خواب‌آلود راهپیمایی کنند و سپس عیله معترضین با خشونت حمله نمایند؟ این سوالی است که دو هفته پس از شارلوتزویل در ذهن امریکائی‌ها باقی مانده است.

اگرچه نیروها متعددی برای خلق این حوادث دلخراش وارد عمل شدند، اما بحران هویت سفید آنها را بیشتر تحریک نمود. بیش از نیم قرن، اقلیت ها، زنان و مهاجران در رقابت علیه سلسله مراتب و موقف اقتصادی، سیاسی و حقوقی یک عده مردمی برخاستند که قرن ها به نفع مردان سفید پوست بود. تلاش آنها عکس العمل سفید را همراه داشت که پس از انتخاب باراک اوباما در سال ۲۰۰۸ آشکارا آغاز گردید.

دونالد ترمپ از این عصبانیت بهره برداری نموده و آن را به سود سیاسی خود بکار برد. پیوند بین ترمپ و پیروان سفید پوست وی نه بر مبنای سیاست، بلکه بر اساس شکایت است. هر دوی آنها تغییرات فرهنگی در نیم قرن گذشته را رد می کنند و شعار "ترمپ امریکا را بار دیگر بزرگ می سازد" نشان دهنده قصد او برای زدودن آنهاست. هفته گذشته در قفتوس، او تعداد عظیم مخاطبان سفید پوست خود را به عنوان "مالیات دهندگان صادق، سخت کوش... امریکائی هائی که ملت ما را دوست دارند، از قوانین ما اطاعت می کنند و از مردم ما مراقبت می کنند"، تمجید کرد. وی هشدار داد که رسانه های منفور در تلاشند که "تاریخ و میراث ما را از بین ببرند" که این خود بیشتر شعله های نارضایتی سفید را دامن زد.

پنج دهه گذشته به مردان سفید پوست و دگرجنسگرائی (علاقمند به جنس مخالف و عکس همجنس گرائی) که اکثریت قریب به اتفاق کسانی را که به شارلوتزویل حمله کردند، تشکیل داد و از جنبش ملی گرای سفید پوستان حمایت می کنند، انتقادات نشان نداده است. تا دهه ۱۹۶۰ مردان سفید پوست بدون هیچ مشکلی بر هرم فرهنگی و اقتصادی ایالات متحده تکیه زده بودند. آنها مجبور نبودند در محل کار با زنان یا افریقائی های امریکائی (سیاه ها) رقابت کنند و از قوانین و آداب و رسومی که موقعیت ممتاز آنها را حفظ میکرد، بهره مند بودند. آنها نه تنها بر محل کار حاکم شدند، بلکه بر سیاست امریکا تسلط داشتند و عملاً از صلاحیت بدون رقابت در منزل استفاده می کردند.

همزمان، ترکیبی از رونق بی سابقه و جنبش کار جسمانی، مشاغل پردرآمد را در کارخانه های بزرگ تولیدی با مزایای سخاوتمندانه فراهم کرد. (البته بسیاری از سفید پوستانی وجود داشتند که فاقد شغل با کیفیت بودند و همچنان با فقر مبارزه می کردند، اما در مقایسه با سایر گروه ها، مردان سفید پوست واضحاً از مزایائی برخوردار بودند) سپس دنیای آنها منفجر شد. امریکائی های افریقائی تبار، که نمی خواهند میراث جیم کرو را بپذیرند، با ساختار قدرت سفید در جنوب روبرو شدند. آنها با کمک متحدان لیبرال، کانگرس را به تصویب دو بخش عمده از قانون مدنی که تبعیض قانونی را غیرقانونی اعلام کرد، تحت فشار قرار دادند. فمینیست ها با الهام از این موفقیت ها قوانینی را به مبارزه طلبیدند که آنها را محدود به نقش های سنتی در حوزه خصوصی میکرد. آنها این عقیده را که زنان نمی توانند وکیل، داکتر و رهبر شرکت ها باشند، شکستند و روشن ساختند که آنها راضی نیستند که صرف مطیع و خدمت گذار در خانه باشند. بعداً جامعه همجنس گرایان به آنها پیوست که تقاضای حق مساوی داشتند و برداشت های سنتی از جنس و تمایلات جنسی را زیر سوال بردند.

در جریان اعتراضات به تجمع "ملی گرایان" سفیدپوست در شارلوتزویل در ۱۲ اگست ۲۰۲۱، یک نفر کشته و ۱۹ نفر زخمی شدند.

اما بزرگترین تهدید برای سلطه مردان سفید پوست مهاجرت بوده است. قانون مهاجرت در سال ۱۹۶۵، که "اتحاد خانواده" را به عنوان محور سیاست مهاجرت کشور قرار داد، افزایش چشمگیری در تعداد افرادی که به ایالات متحده می آیند ایجاد کرد. طبق مرکز تحقیقات پیو، مهاجران و فرزندان آنها که در

ایالات متحده متولد شده اند ۵۵ درصد رشد جمعیت از سال ۱۹۶۵ به بعد را تشکیل می دهند. مهاجران که ۵ درصد از جمعیت را در سال ۱۹۶۵ تشکیل دادند، امروز به ۱۴ درصد رسیده اند.

این قانون همچنان نمونه های مهاجرت را به طور اساسی تغییر داده است. بعد از سال ۱۹۶۵، اکثریت قریب به اتفاق مهاجران جدید از آسیا، آفریقا و امریکای لاتین آمدند. بسیاری از سفیدپوستان این مهاجران را تهدیدی علیه "فرهنگ مشترک" امریکا می دانند - فرهنگی که سفیدپوستان ایجاد کردند. از دیدگاه آنها، مهاجران اخیر به جای جذب فرهنگ امریکائی، سیاست هویتی جدیدی ایجاد کرده اند که تفاوت های فرهنگی را جشن می گیرد و ارزش های مشترک را رد می نماید.

از آغاز دهه ۱۹۶۰، بسیاری از مردان سفید پوست تغییرات ایجاد شده توسط جنبش های مدافع حقوق و افزایش مهاجرت را نه به عنوان اعمار جامعه عادلانه تر، متنوع تر و اصلاح اشتباهات گذشته، بلکه حمله مستقیم به آنها و ارزش های آنها دانستند. در پاسخ، آنها در مخالفت با سیاست های طراحی شده برای ارتقای تنوع، از خدمات سرویس های مکتب گرفته تا اقدامات مثبت و آموزش دو زبانه و حقوق همجنس گرایان، بسیج گردیدند. شکایت، اهداف این گروه را مشخص کرد. آنها در مورد عملکرد شرکتها و مکاتبی که در تلاش برای دستیابی به تنوع بیشتر اقلیت های کمتر واجد شرایط را ترجیح می دهند، غضب خود را تبارز دادند. آنها در برابر دانشمندان لیبرال که می خواهند با تأکید بر چند فرهنگ گرایی و تجلیل از سهم اقلیت ها ضمن تحریف و به حداقل رساندن دستاوردهای مردان سفید پوست، آنها را از کتاب تاریخ پاک کنند، مبارزه کرده اند.

تغییرات اقتصادی از دهه ۱۹۷۰ به بعد، باعث افزایش این نگرانی ها شده است. کاهش تولید و نفوذ اتحادیه های کارگری به این معنی است که بسیاری از مردان طبقه کارگر مسیر سنتی برای زندگی بهتر را مسدود دانسته اند. طی دو دهه گذشته، بخش اطلاعات، آدم های ماشینی و نه مهاجران را به تهدیدی جدی برای کارگران کارخانه تبدیل کرده است - تمایزی که توسط ترمپ با نیرنگ در مورد کار ارزان در مکسیکو و معاملات تجارتی "وحشتناک" فراموش گردید.

تحصیلات همیشه راهی برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در ایالات متحده بوده است، اما این دروازه به غیر از افراد ثروتمند به روی همه بسته است. در سال ۱۹۷۴، حد اوسط پول تحصیل سالانه در یک کالج خصوصی ۴ ساله طور متناسب معادل ۲۰۰۰ دلار میشد که با توجه به نرخ تورم در سال ۲۰۱۷ کمی بیش از ۱۰ هزار دلار برابر بود. امروز، هر چند که مصارف تحصیل در یک کالج خصوصی تقریباً ۳۱۰۰۰ دلار است. مصارف تحصیل به همین ترتیب در یونیورسیتی های دولتی نیز افزایش یافته است. و سپس یک مسئله سریع نابرابری درآمد وجود دارد که بنیان رویای امریکائی را تهدید می کند. بین سالهای ۱۹۹۳ و ۲۰۱۶، درآمد ۱ درصد از ثروتمندان ۵/۹۴ درصد رشد داشته است، در حالیکه ۹۰ درصد پائین تنها ۳/۱۴ درصد افزایش داشته است. در سال ۱۹۶۵، دستمزد یک رئیس عامل تقریباً ۲۰ برابر یک کارگر معمولی بود. تا سال ۲۰۱۱، روسای عامل ۳۸۳ برابر بیشتر از کارگر متوسط درآمد داشته اند.

موضوع عمده در اینجا برداشت وضع نامناسب است. این تغییرات اقتصادی تقریباً بر همه گروه های جمعیتی این کشور تأثیر گذاشته است. در حقیقت، گروه های دیگر سختی بیشتری را نسبت به مردان سفید پوست متحمل شده اند. اما طی چند دهه گذشته، مردان سفید پوست بزرگترین ضربه روانی را تجربه کرده

اند. آنها سخت تلاش کردند تا رویای امریکائی را تحقق بخشند و به آنها گفته شد که موفقیت آنها نتیجه "امتیاز سفید" است. لکن آنها هرگز احساس داشتن چنین امتیاز را نکردند.

بدتر از این، آنها با یک تغییر فضای پارتیزانی مواجه شده اند. در حالیکه کارگران سفید پوست به عنوان پایگاه ائتلاف معامله جدید (New Deal) تقدیر می شدند، از دهه ۱۹۷۰، حزب دموکراتیک نوین تمرکز خود را بر سیاست هویت معطوف کرده و جنبش های مورد نفرت مردان سفید پوست را پذیرفته است. از دیدگاه آنها، لیبرال ها این گروه را رها کرده و بیشتر علاقه مند به تجلیل تنوع و مبارزه با مشکلات اقتصادی اند که اقلیت ها به آن مواجه بوده تا پاسخ دادن به نابسامانی اقتصادی آنها و محافظت از ارزش های امریکائی. اگرچه آنها مزایای زیادی از دولت دریافت می کنند، اما به چنین چیزی آنطور نظر نمی اندازند. از نگاه آنها، دستمزد شان رو به کاهش بوده و مشاغل آنها در حال ناپدید شدن است و با وجود این، دموکرات ها می خواهند برای حمایت از اقلیت های کمتر مستحق، مقدار روزافزون از پول سخت بدست آورده شده آنها را بگیرند.

مردان سفیدپوست اعتقاد داشتند، فرهنگ امریکائی که آنها شکل دادند و موسساتی را که اداره کردند، منصفانه و سالم بوده که موفقیت های ما را تثبیت نمود. آنها دلیل اندکی برای تغییر جامعه ای دیدند که به این خوبی به آنها خدمت کرده است. اما اکنون آنها می بینند که سیستم ارزشی شان از هر جهت مورد حمله قرار می گیرد. آنها مطمئن نیستند که چه می توانند بگویند بدون اینکه تاپه نژاد پرستی یا جنسیت طلبی را پذیرا شوند. بسیاری از آنها با پذیرش اختلاطی از کینه و قربانی شدن به این مشکل پاسخ داده اند.

طبق نظر مایکل کیمل، جامعه شناس، آنچه که طبقه کارگر سفید پوست را متحد می کند، احساس "استحقاق حق" است. نظرسنجی ها نشان می دهد که بیش از هر گروه دیگر، سفید پوستان تحصیل کرده غیر لیسانس احساس می کنند که توسط دولت رها شده اند، هراس دارند که زندگی فرزندان شان از زندگی آنها بدتر شود، بناً به مهاجران کینه توزی نموده و متقاعد شده اند که تنوع نژادی و قومی رو به رشد کشور آنها را به سمت حاشیه جامعه میراند. همانطور که ملت در شارلوتزویل شاهد بود، تعداد انگشت شماری از این مردان سفید پوست عصبانی به جنبش های حاشیه نی پیوسته اند که آشکارا از خشونت دفاع می کنند و برتری سفیدها را تبلیغ می نمایند. اما آنها اقلیت کوچکی هستند. با وجود این، میلیون ها مرد سفید پوست دیگر نیز همین خشم را احساس می کنند، اما از ارتباط با گروه های افرای امتناع می ورزند و امید دارند که احزاب سنتی - و رسانه های جریان اصلی - شکایات آنها را بپذیرند. بنابراین ملت چگونه باید به درخواست های آنها پاسخ دهد؟

ما باید صریحاً سخنان پر از نفرت و تکتیک های خشونت آمیز نیونازی ها و گروه های برتری طلب سفید را محکوم کنیم. برای دلجوئی از این گروه ها هیچ مصالحه و تلاشی صورت نگیرد. آنها باید مضمحل شوند.

لاکن ما همچنان باید شرایط زیربنائی را که به کینه مردان سفید پوست دامن می زند، برطرف کنیم. این به معنای بحث متعادل در مورد مهاجرت است که از سهمگیری وسیع و مثبت مهاجران در کشور ما قدردانی می کند در حالیکه محدودیت های روشن و منصفانه ای هم در مورد تعداد افراد غرض ورود به ایالات متحده ایجاد می نماید. این به معنای افزایش چشمگیر هزینه های فدرال در زیرساخت ها و آموزش و پرورش برای خلق مشاغل پایدار در حال حاضر و امید به مشاغل بهتر در آینده است. این به معنای

بازنگری در سیاست دولت است که به نابرابری درآمد کمک می کند. همچنین این امر مستلزم مکالمه دشوار با مردان سفید پوست در مورد سوء برداشت آنها از خود است.

در اینجا هشدار برای هر دو جانب وجود دارد. دموکرات ها باید مفهوم "تنوع" خود را گسترش دهند تا شامل مردان سفید پوست شود و باید از کنار گذاشتن آنها به عنوان نژاد پرست دست بردارند. آنها باید به داستان افراد در مناطق روستائی با اقتصاد بر باد رفته در آیووا و ویسکانسین و همچنین شهرهای سنتی دموکراتیک مانند فیلادلفیا و سانفرانسیسکو گوش دهند. در حین زمان، جمهوری خواهان تحت رهبری ترمپ به حزب احساس حقارت فرهنگی تبدیل شده اند. اما تمام آنچه را که آنها ارائه می دهند، وعده های دروغ و راه حل های جعلی است که در کاهش منابع اصلی نارضایتی سفید کار چندانی انجام نمی دهد. آنها باید مشکلات واقعی سفیدان متحرک رو به پایین را جدی بگیرند و فقط ترس خود را برای پیروزی در انتخابات دستکاری نکنند.

تا زمانی که سیستم سیاسی ما راهی برای زدودن قهر مردان سفید پوست پیدا نکند، جامعه ما با آشوب و خشونت بیشتری روبرو خواهد شد.

بیست و دوهم

ایالات متحده در افغانستان: جنگی به نام دیگر ...

نویسنده: براین بیرلنیک (Brian Berletick)

۲۰۲۱/۲۰/۷



اگر وعده خروج امریکا از افغانستان با تردید مفرط نه تنها مردم امریکا، بلکه بقیه جهان روبرو شده باشد، مقصر صرف دولت امریکا است.

قصر سفید در ۱۴ اپریل ۲۰۲۱ "سخنان رئیس جمهور بایدن در باره شیوه رو به جلو در افغانستان" را منتشر کرد که ادعا می کند:

طی 20 سال گذشته، تهدید پراکنده شده و در سراسر جهان ریشه دوانیده است: الشباب در سومالی، القاعده در شبه جزیره عربستان، النصره در سوریه و داعش در تلاش برای ایجاد خلافت در سوریه و عراق و ایجاد وابستگی ها در چندین کشور در افریقا و آسیا است.

رئیس جمهور بایدن با ادعای خود ادامه می دهد:

با تهدید ترور در بسیاری از جاها، نگهداشتن هزاران نفر از قوای زمینی و متمرکز ساختن آنها فقط در یک کشور با هزینه میلیارد ها دالر در هر سال برای من و رهبران ما چندان منطقی به نظر نمیرسد.

و سرانجام، او ادعا می کند:

من به این نتیجه رسیده ام که زمان پایان بخشیدن به طولانی ترین جنگ امریکا فرا رسیده است. وقت آن است که نیروهای امریکائی به خانه برگردند.

و با اینهم - حتی پس از خواندن سراسر سخنان رئیس جمهور بایدن - کاملاً واضح است که ایالات متحده طولانی ترین جنگ خود را پایان نمی دهد.

این جنگ واقعاً در حال طرح ریزی است که آن را به نام دیگری به راه می اندازند - یک کشمکش گسترده نیابتی که ایالات متحده طور تصنعی به حمایت از یک رژیم دست نشانده در کابل ادامه خواهد داد، پرداخت معاشات در حدود سه صد هزار عساکر افغان را تداوم خواهد بخشید، اردوی وسیعی از قرار دادی های خصوصی را که به هزاران تن تخمین میشود و ادامه فعالیت حداقل چندین پایگاه امریکائی - از جمله به احتمال زیاد یک پایگاه هوائی را حفظ خواهد کرد.

از عقب نشینی خبری نیست. دقیقاً همانطوریکه اسلاف بایدن انجام داده اند - از جمله باراک اوباما که با او به عنوان معاون رئیس جمهور خدمت می کرد - در ها نه تنها برای حضور مستمر نظامی امریکا در افغانستان، بلکه برای امکان افزایش نیروها باز می مانند.

ایالات متحده میتواند هزاران عسکر را در هر نقطه ای از جهان مستقر ساخته و آنها را ظرف ۱۸ ساعت پس از اطلاع گسیل می دارد.

هزاران عسکر امریکائی میتوانند در کمتر از یک هفته به افغانستان بازگردانده شوند - بالاخص حتا اگر يك پایگاه هوائی امریکا در این کشور باز باشد. ده ها هزار عسکر می توانند طی یک ماه وارد این کشور شوند تا با مردم افغانستان بجنگند یا قدرت نظامی خود را به خاک هر یک از همسایگان افغانستان بکشانند.

جنگ مشکوک با تاریخچه گفتگوهای مشکوک برای عقب نشینی

جنگ در افغانستان همیشه بر مبنای دلایل ضعیف توجیه گردید. گفته می شود این جنگ در پاسخ به حملات به شهر نیویورک و واشنگتن دی سی در ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ - حمله ای که نه توسط افغان ها انجام شد - بلکه اصلاً توسط سعودی ها و افراط گرایانی که توسط تفسیر سیاسی عربستان از اسلام - وهابیت آموزش دیدند، به راه انداخته شد.

این جنگ از زمان ادامه اشغال نظامی در این کشور آسیای مرکزی که از نظر ستراتیژیک با چند دشمن اصلی واشنگتن از جمله ایران و چین هم سرحد است، ادامه یافت.

افراط گرایی به دلیل حضور قوای امریکا در افغانستان گسترش یافته نه اینکه محدود گردیده و از اینجا به سوی غرب چین رفته، بالاخص در سین کیانگ که دولت چین برای مهار کردن رادیکالیزم و خشونت مسلحانه ناشی از آن تلاش کرده است.

DW در مقاله ۲۰۱۵ خود، "چرا اویغورهای چین به جهادپرست ها در افغانستان می پیوندند" می نویسد:

به گفته منابع چینی، شبه نظامیان اویغور برای ورود به افغانستان و پاکستان به منظور پیوستن به گروه های افراطی از پاسپورت های جعلی ترکیه استفاده می کنند. در اردوگاه های افغانستان و پاکستان که بودجه آن ها توسط عربستان سعودی تأمین می شود، اویغورها تلقین ایدئولوژیک شده و همچنین آموزش نظامی می بینند.

مقاله اخیر بلومبرگ تحت عنوان "خروج بایدن از افغانستان ضربه ای برای چین است" ادعا می کند:

ماورای ملاحظات اقتصادی، چین مشتاقانه مانع تبدیل شدن افغانستان به پناهگاه امن اویغورهایی است که از آزار و شکنجه ای که پکن در ایالت سین کیانگ به راه انداخته فرار نموده اند. چین همچنان نمیخواهد که افغانستان به یک مرکز حملات شورشیان اویغوری از آن سوی سرحد مبدل گردد. بدترین سناریو این است که این کشور برای راه اندازی یک جهاد جدید در سین کیانگ تبدیل شود و افراط گرایان را از سراسر جهان جلب نماید.

هر دو مضمون ادعان می کنند که افراط گرایان اویغور برای نبرد در جنگهای نیابتی واشنگتن در سراسر جهان، از جمله در سوریه، استخدام شده اند. رسانه های غربی غالباً به بازگشت نهایی این شبه نظامیان به خاک چین و احتمال بروز مجدد خشونت در سین کیانگ و ماورای آن اشاره کرده اند.

در حالیکه مضمون اخیر بلومبرگ ادعا می کند که افراط گرایی اویغوری نتیجه "آزار و شکنجه" چینی ها است - این خشونت مسلحانه تلاش های مداوم دولت امریکا برای تأمین بودجه و حمایت از جدائی طلبان اویغور را افزایش می دهد - بسیاری از آنها در خود واشنگتن مستقر هستند. این تجزیه طلبی و خشونت همراه با بودجه ایالات متحده بود که باعث شد اقدامات پکن در سین کیانگ در وهله اول انجام شود.

این فقط یکی از چندین بازی ژئوپلیتیکی است که ایالات متحده از حضور مداوم خود در افغانستان استفاده کرده است. این نمونه بارزی از نحوه استفاده ایالات متحده از ادعای "مبارزه علیه تروریسم" برای حفظ حضور خویش است، در حالیکه در واقعیت به تشویق و گسترش تروریسم در سطح منطقه ئی و جهانی کمک می کند.

این واقعیت نیز وجود دارد که حضور نیروهای امریکا در سرحد شرقی ایران با افغانستان بخشی از ستراتیژی گسترده تر ایالات متحده برای محاصره نظامی ایران را تشکیل می دهد. همچنین نیروهای امریکا در سرحد غربی ایران با عراق حضور دارند.

امریکا ادعا می کند که از عراق نیز "خارج میشود".

البته مانند افغانستان، جزئیات "عقب نشینی" امریکا از عراق شامل حفظ نیروهای نظامی برای اهداف "آموزش" و افرادی است که پایگاه های ایالات متحده را حفظ می کنند که می توانند به سرعت از برگشت و افزایش قوای امریکائی در خلال چند روز استقبال کنند.

"به حداقل رساندن فضاقت بین المللی" قبل از تحریکات طرح شده

ممکن است تلاش سیاست گذاران امریکائی این باشد که با ایجاد این توهم که امریکای سازشکار به دنبال صلح است، اما در واقعیت هدف اصلی اش خلق تصادمات به پیمانۀ وسیعتر است.

خیانت امریکا به برنامه جامع اقدام مشترک (JCPOA) - که به عنوان توافق هسته ای ایران نیز شناخته می شود - در زمان رئیس جمهور دونالد ترامپ و اکنون عدم بازگشت بی قید و شرط رئیس جمهور بایدن به این معامله، بخشی از همین اقدامات توصیف شده در سیاست های ایالات متحده بود که به سال ۲۰۰۹ بر میگردد یعنی مدت ها قبل از توافق هسته ای که پیشنهاد گردید.

در مقاله ۲۰۰۹ موسسۀ بروکینگ، "کدام راه به سوی ایران؟ گزینه های ستراتیژی جدید امریکا به سوی ایران"، اشاره شده است:

... هرگونه عملیات نظامی علیه ایران در سطح جهانی بسیار نامطبوع خواهد بود و به همکاری بین المللی احتیاج دارد تا اطمینان از حمایت لوجیستیکی مورد نیاز این عملیات به دست آید و ضرر ناشی از آن به حد اقل برسد. بهترین راه برای به حداقل رساندن نكوهش بین المللی و به حداکثر رساندن حمایت جهانی فقط زمانی میسر میگردد که اعتقاد گسترده ای مبنی بر اینکه یک پیشنهاد عالی به ایرانیان داده شده اما آن را رد کرده اند - و رژیم مصمم است که نظر به دلایل نا موجه سلاح هسته ای به دست آورد. در چنین شرایطی، ایالات متحده (یا اسرائیل) می تواند عملیات خود با تأسف و نه با قهر و غضب به تصویر بکشد که حداقل بعضی ها در جامعه جهانی به این نتیجه خواهند رسید که ایرانیان با امتناع از توافق بسیار خوب این بلا را سر خود آورده اند.

عقب نشینی جعلی از عراق یا افغانستان (یا هر دو) می تواند به تقویت ستراتیژی ایالات متحده برای "به حداقل رساندن عکس العمل جهانی و به حداکثر رساندن حمایت از آن" کمک کند و چنین وانمود خواهد ساخت که ایالات متحده به دنبال کاهش و عقب نشینی است و این ایران است که از خلی قدرت بهره برداری می نماید.

این امر همچنین می تواند زمینه را برای اسرائیل فراهم کند تا ایران را به برخورد مسلحانه تحریک نماید - سیاستمداران اسرائیلی و امریکائی ادعا میدارند که عدم حضور امریکا در منطقه، راه دیگری برای تل ابیب باقی نخواهد گذاشت.

جنگی به نام دیگر...

تقلاء برای دو دههٔ جنگ در سطح جهانی که تریلیون دلار برای منافع خاص ایالات متحده آورده است و جاه طلبی های پذیرفته شدهٔ امریکا مبنی بر حفظ "برتری" و رهبری "نظم بین المللی" که خود اعلام کرده است، به آسانی از جانب واشنگتن رها نخواهد شد.

عقب نشینی نیروهای امریکائی - اما حفظ قرار دادی های خصوصی، رژیم نیابتی و اردوئی از عساکر اجیر افغان که توسط امریکا تمویل می گردند، به عوض عساکر امریکائی به جنگ ادامه خواهند داد - که همان ادامه جنگ در افغانستان است. جنگی به نام دیگر

بیست و سوم

چرا ما نیاز به مردم سالاری ثروت داریم: مدل سرمایه داری ایالات متحده خودخواهی و خشم را پرورش میدهد

نویسنده: ریچارد ولف (RICHARD D. WOLFF)

۲۰۲۱/۲۰/۸

در طول تاریخ خود - سرمایه داری هر جا که به عنوان سیستم اقتصادی مسلط رسید و در آن مستقر شد - مبارزات بر سر توزیع مجدد ثروت را برانگیخت. به عبارت دیگر، این سیستم همیشه ثروت را به روشی خاص توزیع می کند و به همان ترتیب نارضایتی ناشی از آن توزیع خاص را خلق می نماید. سپس ناراضیان، کم و بیش، آگاهانه یا غیر آگاهانه، صلح آمیز یا خشونتبار برای توزیع مجدد ثروت مبارزه می کنند. این مبارزات از نظر اجتماعی تفرقه ایجاد می کند و گاهی اوقات به سطح جنگ داخلی صعود می نماید.

انقلاب فرانسه پایان فئودالیزم را در فرانسه اعلام کرد که گذار آن به سرمایه داری بود. شعارهای انقلابیون نوید می داد که این انتقال "آزادی، برابری، برادری" را با خود به همراه خواهد آورد. به عبارت دیگر، برابری باید ضمیمه اصلی یا محصول تأسیس سرمایه داری میبود تا در نهایت جایگزین سازمان تولید ارباب رعیتی فئودالیزم با سیستم بسیار متفاوت کارفرما- کارمند سرمایه داری شود. گذار به سرمایه داری آثار نابرابری های فاحش فئودالیزم فرانسه را ریشه کن ساخت. انقلاب امریکا نیز نه تنها این کشور را از دست استعمار انگلیس بلکه از سلطنت فئودالی جورج سوم هم جدا ساخت. "همه انسانها برابر آفریده شده اند" روحیه اصلی عمق تعهد آن برای تساوی یکجا با رشد سرمایه داری بود.

در فرانسه، ایالات متحده و ماورای آن، سرمایه داری خود را در مجموع به ارتباط دست آورد یا حداقل به هدف برابری توجیه کرد. این برابری، توزیع ثروت و درآمد را حداقل در تئوری و شعار شامل میشد. با آنهم از همان آغاز، همه سرمایه داری ها با تضاد های تظاهر به برابری و نابرابری در شیوه های واقعی خود مبارزه می کردند. آدم اسمیت نگران "ذخیره سهام" (ثروت یا "سرمایه") در دست بعضی ها اما نه در دست برخی دیگر بود. توماس جفرسون و الکساندر همیلتون دیدگاه های متفاوتی از آینده ای یک ایالات متحده مستقل داشتند که آیا برابری ثروت که بعداً به نام "دموکراسی جفرسونین" مسماء گردید، تأمین خواهد شود یا نخواهد شد. ناهم آهنگی نا مناسب بین تعهدات نظری و لفظی در مورد برابری و واقعیت های برده داری و سپس نابرابری های نژادپرستانه ذاتی در ایالات متحده وجود داشته و همیشه باقی خواهد ماند. نابرابری های جنسیتی نیز با تعهدات برابری در تضاد است. قرن ها طول کشید که سرمایه داری صرفاً به تساوی رسمی سیاسی رأی گیری همگانی برسد.

بنابراین، جای تعجب نیست که سرمایه داری ایالات متحده - مانند اکثر سرمایه داری های دیگر - تناقضی کاملاً نگران کننده بین نابرابری واقعی ثروتی که تولید می کند و به طور فزاینده ای عمیق تر می شود (همانطوریکه توماس پیکتی به طور قطعی نشان داده است) و تعهد مداوم خود برای برابری، ایجاد می

کند. تلاش‌ها برای توزیع مجدد ثروت - برای انتقال از توزیع کمتر به مساوی‌تر - در پی می‌آید. با این حال، آنها همچنین جوامعی را که سیستم اقتصادی سرمایه‌داری در آن حاکم است، به طور آشفتگی تقسیم می‌کنند.

توزیع مجدد ثروت از کسانی که دارند گرفته می‌شود و به کسانی می‌دهند که ندارند. کسانی که ثروتشان توزیع مجدد می‌شود، از این عمل کینه‌توزی می‌کنند یا مقاومت می‌نمایند، در حالی که کسانی که در جریان توزیع مجدد ثروت به دست می‌آیند، توجیهاتی برای دریافت آن خلق می‌نمایند. هر طرف از این توزیع‌ها اغلب طرف دیگر را اهریمن می‌نامد. سیاست معمولاً به عرصه‌ای تبدیل می‌شود که اهریمنی و تصادم بر سر توزیع مجدد اتفاق می‌افتد. کسانی که در معرض خطر محروم شدن به دلیل توزیع مجدد هستند، یا مخالف با توزیع مجدد هستند، راه دیگری برای فرار از آن می‌جویند. بنابراین، اگر قرار است از سود سرمایه‌داران برای توزیع مجدد ثروت به بینوایان مالیات گرفته شود، سرمایه‌داران بزرگ ممکن است با یک حرکت سیاسی از پرداخت مالیه فرار نموده و بار مالیات را بر دوش مشاغل کوچک یا متوسط بیاندازند. متناوباً، همه سرمایه‌داران بزرگ ممکن است متحد شوند تا بار مالیات توزیع مجدد را بر دوش معاشات کارکنان با درآمد بالاتر انداخته و خود از پرداخت آن طفره ببرند.

دریافت‌کنندگان توزیع مجدد با مشکلات سیاسی موازی روبرو هستند که کی را برای توزیع مجدد ثروت هدف قرار دهند. آیا دریافت‌کنندگان از مالیات بر روی تمام سودها یا صرفاً از مالیات بر سرمایه‌گذاری‌های بزرگ حمایت می‌کنند که ممکن است توزیع مجددی از حرفه‌های بزرگ به متوسط و کوچک جریان بیابد؟ یا ممکن است مزدگیران دستمزد پائین کارگران با دستمزد بالا را برای توزیع مجدد مالیات هدف قرار دهند؟

انواع توزیع مجدد دیگر بین مناطق، نژادها و جنسیت، گزینه‌های سیاسی ستراتیژیک قابل مقایسه را نشان می‌دهد.

مناقشات بر سر توزیع مجدد جزء طبیعت جبلی سرمایه‌داری بوده و همیشه نیز وجود داشته است. آنها نه تنها اختلافات اجتماعی را منعکس ساخته، بلکه عمیق‌تر می‌کنند که اکثراً شدید گردیده و از نظر اجتماعی دچار اختلال شده‌اند. آنها ممکن است خواسته‌هایی برای تغییر سیستم ارائه کنند. آنها ممکن است به عنوان وسیله‌ای برای انقلاب عمل کنند. چون سیستم‌های اقتصادی قبل از سرمایه‌داری مانند برده‌داری و فئودالیزم به طور کلی تعهدات نظری و لفظی کمتری برای مساوات و برابری داشتند، آنها برای توزیع مجدد مبارزات کمتری به راه انداختند. اینها سرانجام هنگامی ظهور کردند که نابرابری‌ها در مقایسه سطوح نابرابری که بیشتر مبارزات توزیع مجدد را در سرمایه‌داری برانگیخت، نسبتاً شدیدتر گردید.

هیچگاه "راه حلی" برای مبارزات تفرقه‌انگیز بر سر توزیع مجدد ثروت در سرمایه‌داری یافت نشد. سرمایه‌داری دائماً خواست‌های نظری و لفظی برابری را به عنوان موفقیت خود در پهلوی واقعیت‌های عمیق نابرابری و تعمیق عدم مساوات در ثروت تبلیغ می‌کند. انتقادات از سرمایه‌داری به دلیل نابرابری ثروت، سیستم را در همه جا دنبال می‌نماید. مناقشات اجتماعی تفرقه‌انگیز بر سر توزیع نابرابر ثروت در سرمایه‌داری کماکان به پیش می‌رود. تلاش‌های بی‌پایان برای یافتن و تطبیق یک سیستم یا دستگاه موفق توزیع مجدد همچنان ادامه دارد. نظر آخرین، موارد پیشنهادی مختلفی را برای عایدات بنیادی همگانی در بر دارد.

برای جلوگیری از اختلافات اجتماعی تفرقه انگیز بر سر توزیع مجدد، راه حل اصلی توزیع نابرابر نیست. این میتواند علت و انگیزه مبارزات توزیع مجدد و در نتیجه نیاز به تلاشهای بی پایان و بی نتیجه برای یافتن فرمول یا مکانیسم توزیع مجدد "درست" را از بین ببرد. راه به سوی جلو، دموکراتیک کردن تصمیم در مورد توزیع ثروت از طریق تولید است. این می تواند با دموکراتیزه کردن مؤسسات اقتصادی، تبدیل محل کار از سازمان سرمایه داری فعلی آنها (یعنی تقسیم سلسله مراتبی به کارفرمایان - دولتی یا خصوصی - و کارمندان) به سازمان های تعاونی کارگری محقق شود. در حالت دوم، هر کارگر یک رأی دارد و کلیه مسائل اساسی محل کار پس از یک بحث آزاد و با اکثریت آراء تصمیم گیری می شود. این زمانی است که دیدگاه های مختلف در مورد توزیع تولید باید به وضاحت مطرح شود و تصمیم طور دموکراتیک اتخاذ گردد.

ضرورتی به هیچگونه توزیع احساس نمیشود. اعضای محل کار در هر زمان آزاد هستند که در مورد توزیع اولیه ثروت مجدداً بحث و گفتگو کنند و تصمیم بگیرند. همین رویه در مورد تصمیمات مربوط به محل کار حاکم بر اینکه چه چیزی باید تولید شود، کدام تکنالوژی مورد استفاده قرار گیرد و مکان تولید کجا باشد، اعمال میگردد. همه کارگران به طور جمعی و دموکراتیک تصمیم می گیرند که چه دستمزدی مجموعه کارگران به طور جداگانه به هر یک از آنها پرداخت می کند. آنها به همین ترتیب تصمیم می گیرند که چگونه مازاد را که بیش از کل صورت حساب دستمزد فردی است و جایگزینی مواد مصرف شده را که ممکن است شرکت تولید کند، از بین ببرند و یا به آنها اختصاص دهند.

یک مثال می تواند نکته اساسی را نشان دهد. تصور کنید والدین دوگانگی های خود - لیلیا و حامد - را به پارکی می برند که در آنجا شیرین فروشی وجود دارد. والدین دو قاب شیرین می خردند و هر دو را به لیلیا می دهند. قال مقال حامد، توزیع مناسب قاب های شیرین را سبب میشود. والدین یکی از قاب های شیرین را از لیلیا می گیرند و آن را به حامد می دهند. عصبانیت، کینه، اوقات تلخی، حسادت و خشم فضای بقیه روز را برهم میزند و اعضای خانواده را از هم جدا می کند. اگر محبت و حمایت عاطفی به طور مشابه تقسیم شود و دوباره توزیع گردد، زخم های عمیق و تفرقه انگیز ایجاد میگردد. درس: ما نیازی به توزیع مجدد "بهتر" یا "درست" نداریم. ما در مرحله اول باید توزیع متوازن تر و دموکراتیک تری داشته باشیم.

بیست و چهارم

سه درسی که رهبران ایالات متحده باید از ناکامی کامل در افغانستان بیاموزند

امریکا نمی تواند همه بی عدالتی های جهان را حل کند و حتی سعی برای انجام این عمل احمقانه است.

نویسنده: تد گالن کارپنتر (Ted Galen Carpenter)

۲۰۲۱/۴/۱۰

گرد و غبار از پیروزی برق آسای طالبان در حال نشستن است، اما بازی سرزنش و اتهام در ایالات متحده آغاز گردیده است. جمهوری خواهان رئیس جمهور بایدن را به عنوان یک رهبر بی کفایت می پندارند که به متحدان افغانستان در امریکا خیانت کرده و باعث تحقیر ایالات متحده در سطح جهانی شده است. دموکرات ها ادعا می کنند که رئیس جمهور ترمپ برای مذاکره درباره توافق اولیه خروج از کشور با طالبان غیرمسئول بود. برخی از تندروان، مانند لیز چینی، هر دو رهبر را به طور مساوی سرزنش می کنند. رسانه های خبری ستون های خود را از داستان های احساساتی در مورد اینکه چگونه دختران و زنان افغان تحت سرکوب وحشتناک قرار خواهند گرفت، پر کرده اند. یکی از جنبه های که به طور مداوم در همه این روایت ها وجود ندارد، آمادگی برای آموختن درس های مناسب است تا ما در یک دهه یا یک نسل دیگر در یک منطقه دیگر شاهد شکست مفتضحانه تلویزیونی سایگون ۱۹۷۵ یا کابل ۲۰۲۱ نباشیم. ضروری است که چنین درسهایی آموزنده بایست فرآورده شود.

درس اول: مقایسه اشغال افغانستان با استقرار طولانی مدت اردوی ایالات متحده در سایر کشورهای با ثبات اشتباه است. با اشاره به اینکه قوای امریکایی بیش از هفت دهه در آلمان و جاپان بوده اند، برخی از منتقدان تصمیم خروج ادعا می نمایند که تعهدات نظامی با مدت نامعین نباید مشکلی برای ایالات متحده ایجاد کند. بنابراین، استدلال اینطور است که ایالات متحده در مأموریت ضد شورش و ملت سازی خود در افغانستان میتواندست که آن را تداوم بخشیده و بایست هم تداوم میداشت. چنین مقایسه هایی پوچ و خطرناک است.

تعقل سوال برانگیز حفظ نیرو های نظامی ایالات متحده در آلمان و جاپان و در نتیجه ادامه تمویل دفاع از رقبای ثروتمند اقتصادی جهانی نشان میدهد که این کشورها حداقل دارائی های جیو- ستراتیژیک مهمی برای ایالات متحده شمرده میشوند. آنها همچنین ملت های باثبات و منسجم هستند. هیچ نیروی شورشی که لاری های حاوی مواد انفجاری را منفجر سازند، در برلین یا توکیو وجود نداشت که جان کارکنان امریکایی را در معرض خطر قرار دهد. در مقام مقایسه، افغانستان نه تنها مجموعه ای خشونت آمیز و ناکارآمد از قبایل قرون وسطائی است، بلکه این کشور (حداکثر) ارتباط ستراتیژیک حاشیه نی با ایالات متحده دارد. واشنگتن قبلاً بیش از ۲۴۰۰ نفر جان امریکایی خود را قربانی داد و حدود ۲ تریلیون دلار را برای مأموریتی که به طور عمده شرکت های دفاعی ایالات متحده را ثروتمند ساخت و جیب رهبران کاملاً

فاسد افغانستان را پر کرد، مصرف نمود. بیشتر از این میتواند صرف موردی برای حد بردن از رنج دیگران باشد.

درس دوم: تلاش منحيث یک قابله و تسهيل تولد جوامع مدرن و دموکراتیک در شرایطی که اکثر پیش زمینه های فرهنگی وجود ندارد، حماقت تکبرآمیز است. فقدان درک آن نکته اساسی ترین اشتباه صلیبیون "اخلاقی" ایالات متحده در افغانستان بود. تا آنجائی که افغانستان اصلاً یک کشور است، وفاداری به دین، قبیله و گروه های قومی هر گونه احساس هویت ملی را تحت الشعاع قرار می دهد. بر علاوه، ارزشهای سکولاریسم و دموکراسی غربی در این جامعه کاملاً بیگانه است، مگر صرف برای عده نخبگان قلیل غرب زده. این گروه حتا با تخمین خوش بینانه آنقدر قوی نبود که بتواند دشمنان را دفع نماید، حتی اگر با فساد و جناح بندی همه جانبه خرد و خمیر نشده بود. به سختی می توان شاهد عقب نشینی یک جامعه به یک حالت خودکامگی و ارتجاعی بود و بسیار دردناک است که ببینیم که زنان پیشرفت های محدودی دو دهه گذشته را از دست میدهند. اما چنین محیط ارتجاعی منحصر به افغانستان نیست و نتیجه آن نیز بدون توجه به زمان خروج نیروهای امریکائی - یا اگر ایالات متحده هرگز مداخله نکرده باشد - یکسان خواهد بود. امریکا نمی تواند همه بی عدالتی های جهان را حل کند و حتی سعی برای انجام این عمل احمقانه است.

این شکست مفتضحانه در افغانستان باید به عنوان اخطاری در مورد سیاست ایالات متحده در همه جهان اسلام باشد. بدبختانه، رهبران ایالات متحده خود را برای اشتباه مشابه در سائر نقاط، بالاخص عراق، آماده کرده اند. دموکراسی در بهترین حالت در آن کشور ریشه های بسیار سطحی و شکننده دارد. شکاف های مذهبی، قومی، فرهنگی و اقتصادی اعراب سنی، اعراب شیعه و کردها را از هم جدا می سازد. فساد و جناح گرایی علائم مشخصه دولتی است که واشنگتن آن را با پول و سلاح نصب کرده و همچنان از آن حمایت می کند. به نظر می رسد مخالفان رژیم، از جمله شبه نظامیان مسلح طرفدار ایران، قوی تر و سازمان یافته تر از اردوی عراق اند. عاقلانه خواهد بود که اداره بایدن مأموریت امریکا در عراق را قبل از نیاز به انتقال سریع طیارات امریکائی از بغداد حذف نماید.

درس سوم: برای مهار کردن بیشتر، به قدرت های منطقه نی اعتماد کنید. وزیر امور خارجه مادلین البرایت یک بار ایالات متحده را "ملت واجب و ضروری" توصیف کرد. حتی قبل از اینکه وی به صراحت به این نکته اشاره کند، رهبران ایالات متحده سال ها بر مبنای این فرضیه طور ضمنی عمل می کردند و آنها همچنان به این کار ادامه میدهند. آنها معتقدند اگر ایالات متحده تقریباً در همه جا برای حفظ نظم مداخله نکند، تنها نتیجه ممکن هرج و مرج است. چنین بینش چیزی بیش از خود پرستی ملی نیست و منجر به دست درازی بیش از حد ستراتیژیک امریکا در مناطقی مانند افغانستان شده است.

هر چند که امریکا تنها بازیگر جیو-پولیتیک قدرتمندی نبود که مایل به تثبیت ثبات حتی در مرحله دوقطبی جنگ سرد بوده باشد و مطمئناً اکنون نیز تنها قدرت نیست. حتی قبل از پیروزی نهائی طالبان، روسیه و چین در تلاش بودند تا حضور خود را در آسیای مرکزی تقویت کنند و حتی قدرتهای کوچکتری مانند تاجیکستان و ازبکستان برای کمک به مهار هرگونه بی نظمی که ممکن است از افغانستان بیرون آید، گام بر می داشتند. حتی ایران، به عنوان قدرت پیشرو شیعه در منطقه، علاقه ای به نظارت و مهار کردن طالبان سنی برای اعمال نفوذ در خارج از افغانستان دارد. در جهان چند قطبی که به طور روز

افزون افزایش می یابد، ایالات متحده میتواند و باید به قدرت های همسایه برای رسیدگی به شرایط در مناطق بدون اولویت تکیه کند. افغانستان یکی از این مناطق است.

اگرچه اینها سه درس مهم هستند، اما درس های دیگری نیز وجود دارد که مقامات امریکائی باید از تجربه آسیب دیده خود در افغانستان بیاموزند. با این حال نشانه های کمی وجود دارد که نشان دهد نسل فعلی پالیسی سازان درس های احتیاط لازم را بیش از نسل قبلی خود پس از جنگ ویتنام در نظر خواهند گرفت. تأکید مداوم بر اتهام وارد کردن و سرزنش نمودن قطعاً نشانه دلگرم کننده ای نیست.

بیست و پنجم

ایالات متحده بیشتر نسبت به اسامه بن لادن برای افراطی ساختن افغانستان عمل کرد

امروز افغانستان در شاخص تروریسم جهانی درجه یک است و ما به آنها کمک کردیم تا به آنجا برسند.

نویسنده: امرا ساییک ال رایس (Amra Sabic-El-Rayess)

۲۰۲۱/۲۵/۱۱



طوری‌که مشاهده می‌شود، در این عکس ۲۹ اگست ۲۰۲۱، افغان‌ها در حال بازرسی خانه‌ای هستند که در اثر حمله درون امریکا که منجر به کشته شدن ۱۰ نفر اعضای یک خانواده، از جمله تعداد زیادی از کودکان، در کابل، افغانستان شده است.

یکی از موضوعات تکراری در پوشش رسانه‌ای خروج ایالات متحده از افغانستان این است که پس از ۲۰ سال، تریلیون‌ها دلار و هزاران تلفات جانی، ما کشور را با همان وضعیت شکسته‌ای که قبل از رسیدن ما به آنجا همانطور بود ترک کردیم. این متخصص اظهار می‌دارد: ما هیچ کاری انجام ندادیم. اما این اشتباه است. ما به افغانستان حمله کردیم تا از تبدیل شدن آن به محل پرورش تروریست‌ها جلوگیری کنیم - و آن را به حال خود رها نکردیم. بدتر ترکش کردیم، به مراتب بدتر.

به عنوان یک بازمانده از نسل کشی و یک اکادمیک که در حال مطالعه روش هائی است که آموزش میتواند کشورها و مردم ناتوان را احیا کند، بارها دیده ام که چگونه حتی متحمل ترین مسلمانان نیز می توانند تحت مجموعه شرایطی افراطی گردند.

من سالها جریان افراطی سازی را در میان مردم خودم، بوسنیائیها، مطالعه کرده ام. مسلمانان بوسنیائی مدت هاست که متحمل ترین جامعه مسلمانان جهان خوانده شده اند اما امروز، تعداد فزاینده ای از بوسنیائیها سلفیسم را پذیرفته اند - یک رشته ایدئولوژیک شدید در اسلام - و دارای عقاید تندرو هستند که با عقاید القاعده، داعش یا بوکوحرام همخوانی دارد. چرا این اتفاق می افتد؟

افراطی شدن نتیجه جستجوی نا امیدانه و نادرست برای یافتن راهی برای توانمند سازی توسط افرادی است که برای بدست آوردن احساس تعلق، شناخت و احترام بنیادی تعلق می نمایند.

در سال ۱۹۹۱، رادوان کارجیک، رهبر صرب ها که از آن زمان توسط محکمه جنائی بین المللی برای یوگسلاوی سابق به نسل کشی محکوم شده است، به بوسنیائیها هشدار داد: "فکر نکنید که بوسنیا و هرزگوینا را به جهنم نخواهید برد و شاید مردم مسلمان را به نابودی کشاند، زیرا اگر جنگ شود، مردم مسلمان نمی توانند از خود دفاع کنند."

و حق با او بود. بوسنیائیها از سال ۱۹۹۲ تا پایان سال ۱۹۹۵ به جهنم رفتند و برگشتند.

ما هیچ سلاحی برای دفاع از خود نداشتیم زمانیکه نیروهای صرب به آنها حمله کردند و با کمک صرب های محلی به سرعت بخش زیادی از کشور را اشغال نمودند، ایالات متحده و اروپا تصمیم گرفتند که در سکوت نظاره گر نسل کشی، جنایات جنگی و تجاوزهای جمعی علیه بوسنیائیها باشند که در مقابل چشمان آنها اتفاق می افتاد. حتی زمانیکه نیروهای صرب در یک روز گرم تابستانی در سال ۱۹۹۵ بوسنیائیها را در سربرنیکا سوار سرویس کردند و آنها را به محل اعدامشان بردند، بی تفاوت نشستند. پس از هزاران مرگ، تجاوزهای بیشتر و ماه ها رنج غیرقابل تحمل، سرانجام ناتو برای پایان دادن به درگیری اقدام کرد. اما بعد، نیمی از کشور - از جمله سربرنیکا - را به صرب هائی داد که یا مرتکب نسل کشی شده بودند یا در سکوت شاهد وقوع آن بودند.

نسل کشی و همچنین تصمیم برای پاداش دادن به عاملان آن با قلمرو، تأثیر افراطی کننده ای بر بعضی از بوسنیائیها داشته است. تحقیقاتم به من نشان داد که این جریان تا امروز ادامه دارد.

اگر مسلمانان بوسنیائی که از لحاظ تاریخی به تحمل و پذیرش فرهنگها و مذاهب دیگر معروف هستند، افراطی گردند، هر کسی دیگری می تواند افراطی شود. قرار گرفتن در معرض خشونت یک عامل خطر مهم برای افراطی شدن است. آسیب روانی باعث دگرگونی درونی در فردی میشود که به شدت به دنبال حس درد، از دست دادن، طرد شدن و شوک خود است.

من خودم این را احساس کرده ام. بعد از اینکه از حمله توپخانه صربها به پل آبی در زادگاهم بیهاک جان سالم بدر بردم، یک موتر ملل متحد را دیدم. من فقط ۱۷ سال داشتم. فکر کردم که برای کمک می آیند. اما به جای توقف غرض کمک به من و دیگران روی پل، با سرعت دور شدند. در آن لحظه متوجه شدم که جهان واقعاً به "بوسنیائیهای مرده که در جاده ها پراکنده شده اند" اهمیتی نمی دهد. هنگامی که

سعی می نمودم به دختری کمک کنم که صورتش در اثر انفجار از هم جدا شده بود، ناگهان خشم غیر قابل اداره را تجربه کردم. در میان آن وحشت و ضربه روحی، میل شدیدی برای انجام کاری - هر کاری - احساس کردم تا مطمئن شوم که این اتفاق هرگز برای من یا افرادی که دوست شان داشتم تکرار نخواهد شد. افکار هولناکی که قبلاً برای من کاملاً ناشناخته بود، بدون خواهش و با خشونت که اخیراً دیده بودم، به سرم هجوم آوردند. اگر پاسخ قاتلان خود را با سلاخی کودکان بی گناهمان بدهیم، چه؟ آیا این عمل توجیه می شود؟ آیا این امر آنها را از ارتکاب نسل کشی علیه ما باز میدارد؟

من می توانستم از هر صرب، هر مسیحی، هر امریکائی متنفر باشم، زیرا آنها سهمی در آسیب روحی من گرفتند. اما من در نهایت راه خشونت آمیز را انتخاب نکردم. تعداد قابل توجهی از بوسنیائی هائی که ضربات نسل کشی را متحمل شده اند نیز چنین نبودند، هرچند تعداد کمی از آنها راه خشونت را انتخاب کردند. من توانستم مسیر متفاوتی را برای خروج از آسیب روانی انتخاب کنم، نه به خاطر چیزی که درون خودم وجود داشت، بلکه به این دلیل که به اندازه کافی خوش شانس بودم که فرصت های تحصیلی و پیوند های خانوادگی مستحکم داشتم. در سال ۱۹۹۶، پس از زنده ماندن از پاکسازی قومی و بیش از ۱۰۰۰ روز در محاصره صرب ها، به ایالات متحده مهاجرت کردم و فرصت یافتم تا تحصیلات خود را آزادانه ادامه دهم. والدین، معلمان و مربیانم انعطاف اخلاقی را در من القاء کردند و فرصت هائی را برای مشارکت در من فراهم ساختند - همه عوامل محافظت کننده در برابر افراط گرایی. آن شبکه حمایتی مرا در مسیر عدم خشونت قرار داد. اما اگر من یک نوجوان بدون هیچ انتخابی، بدون حمایت، بدون هیچ راه مناسبی برای خروج از آسیب روانی بودم، چه؟ من هم می توانستم که افراطی شوم.

افغان ها - یا هرکس دیگری - با بوسنیائی ها تفاوتی ندارند. هر انسانی که در معرض خشونت قرار گرفته است تحت شرایط خاصی با خطر افراط گرایی روبرو میشود.

امروز، شرایط در افغانستان همه فهرست کادر های افراطی سازی را بررسی میکند: افغان ها آسیب های روانی و خشونت را متحمل شده اند. آنها احساس می کنند که توسط یک نیروی خارجی مورد خیانت قرار گرفته که ادعا می شود برای "کمک" به آنها آمد اما در نهایت آنها را در حالت بدتر رها کرد. آنها در محرومیت اقتصادی با یک میلیون کودک در معرض خطر گرسنگی زندگی می کنند. آنها همچنان فرصت های تعلیمی بسیار محدودی دارند - میلیون ها کودک افغان قادر به رفتن به مکتب نیستند و امید کمی به آینده دارند.

از سال ۲۰۰۱، ده ها هزار افغان غیرنظامی در نتیجه حملات طیارات بدون سرنشین ایالات متحده کشته شدند. بر اساس گزارش سازمان غیردولتی بین المللی حمایت کودکان (Save the Children)، در طول ۲۰ سال گذشته تقریباً ۳۳۰۰۰ کودک در افغانستان کشته و معلول شده اند که به طور متوسط هر پنج ساعت یک کودک را در بر می گیرد. اخیراً در ماه آگست سال جاری، یک حمله هوایی ایالات متحده - که در پاسخ به حمله داعش در میدان هوایی کابل که منجر به کشته شدن ۱۸۲ نفر شد، صورت گرفت - از ۱۰ عضو یک خانواده، هفت نفر آنها که کودک بودند، کشته شدند. بعداً مشخص شد که خانواده مورد حمله هیچ ارتباطی با گروه "ترور" نداشت.

از نظر افغانها، این قربانیان فقط احصائی نیستند و نمیتوان آن ها را به عنوان "خسارت جانبی" حذف کرد. آنها پدر، مادر، پسر و دختری هستند که توسط بمب های امریکائی یا به دلیل حضور امریکا به قتل رسیده

اند. هر یک از این قتل‌ها زخمی بر قلب افغان است و تا حدی توضیح میدهد که چرا بدست گرفتن کنترل کشور برای طالبان مشکل نبود.

افغان‌ها از اول ما را در آنجا نخواستند. برای آنها، ایالات متحده همیشه یک امپراتوری دیگر در صف مطول بسیاری از کسانی بوده که خشونت را به ارمغان آوردند و رهبران فاسد را بر آنها تحمیل کردند.

در تحقیقات خود، بارها و بارها دیده‌ام که چگونه افراد و ملل در هنگام احساس خطر توسط یک نیروی خارجی به سوی خود بر میگردند تا از خود محافظت کنند و بیرونی را شیطانی جلوه دهند. در این جریان، آنها اکثراً افراطی میشوند. امریکا برای دهه‌ها، "بیگانه" بیرونی برای افغان‌ها بوده است.

ایالات متحده برای اولین بار در یک دوره امیدوارکننده (عقیده نویسنده است) برای افغانستان دخالت کرد، زمانیکه حزب کمونیست تحت نفوذ شوروی قدرت را در سال ۱۹۷۸ متمرکز ساخت و شروع به پیشبرد حقوق زنان، افزایش سواد و فشار برای نوسازی کرد. اما بیشتر مناطق روستائی بی سواد و مخالف سکولاریزم باقی ماندند. امریکا این جمعیت روستائی بی سواد را با مبارزان مذهبی گرد هم آورد تا افغانستان را برهم بزند و بی ثبات سازد - همه اینها برای پیروزی در جنگ نیابتی خود علیه شوروی به قیمت جان و آینده افغان‌ها بود. در اواسط دهه ۱۹۹۰، ایالات متحده به آنچه که میخواست حداقل تا حدی دست یافت. شوروی‌ها افغانستان را ترک کردند، اما طالبان به عنوان قوی ترین نیروی مشروط برای خشونت بیشتر ظاهر شدند. در اواخر سال ۲۰۰۱، پس از حملات ۱۱ سپتمبر، ایالات متحده بار دیگر در افغانستان مداخله کرد، این بار برای سرنگونی طالبان.

پس از ۲۰ سال اشغال، امریکا اوایل سال جاری افغانستان را ترک کرد و افغان‌ها با خطر افراطی شدن دوباره روبرو هستند، شاید حتی بیشتر قبل از ۲۰۰۱. این به دلیلی است که ایالات متحده موقعیتی را در افغانستان ایجاد نکرد که مردم بتوانند برای یافتن یک مسیر سازنده برای خروج از آسیب روانی، حمایت لازم را دریافت کنند - آسیبی که ایالات متحده نقش مهمی را در ایجاد آن ایفا کرد. اکثر جوانان افغان امروز فرصتی را ندارند که من پس از نسل کشی یوسنیا به آسیب روانی خود رسیدگی کردم. آنها چیزی برای نگهداشتن، هیچ شبکه حمایتی و هیچ آملی به آینده ندارند.

در ۲۰ سال گذشته، ایالات متحده تریلیون‌ها دالر برای فعالیت‌های نظامی خود در افغانستان مصرف کرد، اما نتوانست طور هشیارانه در خدمات تعلیمی و سلامت روانی در این کشور سرمایه گذاری کند. این کشور نتوانست تلاش‌های خود را در خصوص ایجاد زیربناهای قوی فزینی و یک اقتصاد شکوفا متمرکز کند تا به افغان‌ها اجازه دهد از ذخایر عظیم لیتیم خود بهره برداری نمایند یا یک سیستم قانونی کارآمد برای کاهش فساد در یکی از فقیرترین و فاسدترین کشورهای جهان به وجود آورند.

ما به عنوان بخشی از به اصطلاح "جنگ علیه تروریسم" به افغانستان حمله کردیم، اما در نهایت این کشور را به بستری حاصلخیز تر برای پرورش "تروریست‌ها" تبدیل نمودیم.

وقتی مردم فرصتی برای تغییر شرایط ناامیدانه خود ندارند، از نظر اخلاقی از اجتماع خود دور میگردند. خشم و کینه آنها نسبت به نیروئی که مستقیماً مسئول وضعیت بدشان میدانند به آنها این امکان را میدهد که خود را از اعمالی که زمانی مذموم می‌دانستند، تبرئه کنند و شکنجه یا قتل را در صورتیکه هدف عالیتیری را برآورده سازد، توجیه نمایند. دور شدن از اخلاق، پذیرش قتل به عنوان یک عمل اخلاقی و قابل

پذیرش است – و شاید به عنوان تنها عملی که از نظر اخلاقی به آن اعتقاد دارند، میتواند به آنها کمک کند تا شرایط خود را تغییر دهند و از آنها، گروه و منافع شان محافظت نمایند.

هیچ کس نمیداند که آیا گروه اصلی تندرو بعدی که در افغانستان ظهور می کند، انگیزه ای خواهد بود که ما را به آن کشور بازگرداند، اما این احتمال وجود دارد که بسیاری از بازیگران دولتی و غیردولتی برای پیشبرد طرح های خود به آنجا سرازیر شوند و این چرخ ویرانگر خشونت را دست نخورده نگهدارد.

اگر غرب بایست از مداخلات متعدد خود در افغانستان یک درس بگیرد، آن این است: افرادی که هیچ امید یا شبکه حمایتی برای کمک به آنها برای مقابله با آسیب های خود ندارند، به اهداف آسانی برای افراطی شدن تبدیل میشوند، زیرا آنها نامیدانه در جستجوی راهی برای توانمند سازی، عدالت و کرامت اند.

در سال ۲۰۰۱، سال قبل از حمله ما، افغانستان در فهرست جهانی تروریسم رتبه ۱۶ را داشت. پس از ۲۰ سال اشغال، افغانستان دیگر آن موقعیت را ندارد. درجه یک است.

و ما به آنها کمک کردیم تا به آنجا برسند.

بیست و ششم

تحریم های امریکا علیه افغانستان می تواند مرگبارتر از ۲۰ سال جنگ باشد

نویسنده: مارک ویسبروت (MARK WEISBROT)

۲۰۲۱/۱/۱۲

بهای گزافی توسط میلیون ها انسان بی گناه پرداخت خواهد شد و بسیاری از آنها خواهند مرد. زیرا غذا، مراقبت های صحی، استخدام و درآمد به طور فزاینده ای کمیاب می شود.

تحریم های اقتصادی در سال های اخیر به یکی از مهم ترین ابزار سیاست خارجی امریکا تبدیل شده است. در حال حاضر بیش از ۲۰ کشور تحت تحریم های مختلف دولت امریکا قرار گرفته اند. اما اگر تعداد بیشتری از امریکائی ها بدانند که چند غیرنظامی بی گناه در نتیجه این تحریم ها واقعاً حیات خود را از دست میدهند، آیا به بدترین اش اجازه داده میشود؟ مکن است در افغانستان به این موضوع پی ببریم.

تحریم هایی که در حال حاضر علیه این کشور اعمال شده است در مسیری قرار دارند که حیات غیرنظامیان بیشتری را در سال آینده نسبت به کسانی که در ۲۰ سال جنگ کشته شده اند، میگیرد. این وضع بیش از این مخفی شده نمی تواند.

پیش بینی ها در طول زمستان تخمین می نمایند که ۸/۲۲ میلیون نفر با "سطوح بلند ناامنی غذایی حاد" مواجه خواهند شد. این ۵۵ درصد از جمعیت افغانستان است که بالاترین رقم ثبت شده در این کشور را نشان میدهد. حدود یک میلیون کودک در سال جاری از "سوء تغذیه شدید" رنج میبرند. کودکانی که دچار سوء تغذیه هستند، حتی زمانی که بتوانند کالوری و مواد غذایی لازم برای زنده ماندن دریافت کنند، بیشتر در معرض ابتلا به امراض دیگر هستند. طبق پروگرام جهانی غذای سازمان ملل متحد، در حال حاضر ۹۸ درصد از جمعیت غذای کافی دریافت نمی کنند.

بزرگترین و مخرب ترین تحریمی که در حال حاضر افغانستان با آن مواجه است، مصادره بیش از ۷ میلیارد دلار از دارائی های این کشور است که در بانک مرکزی امریکا نگهداری می شود. این معادل حدود ۴۰ درصد اقتصاد افغانستان و حدود ۱۴ ماه واردات این کشور است که شامل مواد غذایی، دوا و احتیاجات زیربنائی است که برای صحت عامه یک اصل حیاتی شمرده میشود.

اما تاثیر از دست دادن دارائی های بانک مرکزی بسیار کشنده تر از ضرر واردات ضروری است. دارائی های مصادره شده به دالر است. کشورها برای حفظ نظام مالی و اقتصاد باثبات به این ذخایر ارزی

بین المللی نیاز دارند. صندوق بین المللی پول (IMF) گزارش می دهد که از زمان مسدود شدن ذخایر کشور، "کمبود پول نقد و از بین رفتن روابط بانکی، بانک های افغانستان را فلج کرده است."

گزارش های مطبوعاتی بهای بشری فاجعه بار اختلالی را که با از بین رفتن این ذخایر سبب شده است، بیان می کند: مادران ناامیدی که به دنبال دوا برای کودکان لاغر خود هستند، تعداد روز افزون افراد بدون درآمد که در حال صعود است و دهقانانی که هم از کار کردن روی زمین خود دست میکشند.

در چهار ماه اول بعد از تحریم ها، ارزش پول افغانستان ۳۰ درصد کاهش یافت که در نتیجه قیمت مواد غذایی را بالا برده و سائر اقلام ضروری را از دسترس بسیاری از مردم خارج کرده است. بانک ها محدودیت ۴۰۰ دلاری برای برداشت نقدی و همچنین محدودیت هائی وضع کرده اند که باعث می شود مشاغل نتوانند حقوق و دستمزد را تامین نمایند. این امر افراد بیشتری را به سمت بیکاری و گرسنگی حاد سوق میدهد.

حامیان تحریم ها در دولت امریکا و جا های دیگر پاسخ داده اند که میتوان به افرادی که در اثر تحریم ها گرسنه، سو تغذیه یا بیکار شده اند، با کمک های بین المللی مساعدت کرد. با این حال، واضح است که منطق تخریب یک اقتصاد و سپس تلاش برای نجات مردم با کمک مفهومی ندارد. کمک تنها بخش کوچکی از دست دادن درآمد کشور را جایگزین خواهد کرد که صندوق بین المللی پول تخمین می نماید که ممکن است در ماه های آینده طور حیرت انگیز و بی سابقه تا ۳۰ فیصد کاهش یابد.

مشکلات بسیار زیادی در ارائه کمک وجود دارد: سیستم بانکی دچار مشکل شده است، بانک های بین المللی و حتی برخی از گروه های کمی تمایلی به قبول خطرات مربوط به انتقال وجوه ندارند. خرابی ها هم در حمل و نقل و همچنان در سایر خدمات ضروری به دلیل تحریم ها و انقباض اقتصادی ناشی از آن موجود است.

واشنگتن و متحدانش مناقشه کرده اند که تحریم ها پاسخ ضروری به نقض حقوق بشر از جانب طالبان از جمله سرکوب زنان است. اما این مردم است، بالاخص فقیرترین افراد، که بهای آنرا می پردازند. چند ده یا صدها هزار زن و دختر باید قربانی شوند تا طالبان را مجازات کنند؟

دولت های غربی به رهبری امریکا مانند ۲۰ سال جنگ، با تخریب اقتصاد افغانستان، هیچ امتیازی از طالبان بدست نمی آورند. اما بهای هنگفتی توسط میلیون ها انسان بیگناه پرداخت خواهد شد که بسیاری از آنها خواهند مرد، زیرا غذا، مراقبت های صحی، اشتغال و درآمد به طور فزاینده ای کمیاب می شود.

اعضای کانگرس ایالات متحده شروع به مخالفت کرده اند: چهار ده تن در ماه دسمبر نامه ای به رئیس جمهور بایدن ارسال کردند و خاطر نشان کردند: "مصادره ۴/۹ میلیارد دلار از ذخایر ارزی افغانستان توسط ایالات متحده" کشور را "عمیق تر در بحران اقتصادی و بشری" فرو می برد.

این مجازات دسته جمعی بسیار نادرست و غیراخلاقی است. دولت بایدن میتواند بزرگترین عامل اصلی را با یک نوک قلم از بین ببرد. آنها باید بلافاصله این کار را انجام دهند، قبل از اینکه بسیار دیر شود.

بیست و هفتم

دزدی: مدافعان تصمیم ایالات متحده را برای جلوگیری از کمک های مالی افغانستان محکوم می نمایند

نویسنده: علی حارب (Ali Harb)

۲۰۲۲/۱۶/۲

مدافعان اظهار میدارند که اقدام رئیس جمهور بایدن در تخصیص دادن پول افغانستان برای قربانیان ۱۱ سپتمبر یک "سابقه سوال برانگیز" را خلق میکند.



افغانستان با یک بحران انسانی وخیم همراه با گرسنگی میلیون ها نفر مواجه است

تصمیم رئیس جمهور جو بایدن برای مصادره وجوه بانک مرکزی افغانستان در ایالات متحده و استفاده مجدد نیمی از پول به عنوان غرامت به قربانیان حملات ۱۱ سپتمبر، انتقادات و اتهامات "سرقت" را علیه واشنگتن به دنبال داشته است.

بایدن روز جمعه فرمان اجرائی صادر کرد که بر اساس آن ۱/۷ میلیارد دلار متعلق به د افغانستان بانک را تقریباً به طور مساوی بین کمک های بشردوستانه به کشور در حال تقلاء و وجوه برای پوشش قضاوت های مربوط به دوسیه های قضائی که قربانیان ۱۱ سپتمبر و خانواده های آنها علیه طالبان در محاکم ارائه کرده بودند، تقسیم میکند. بلال عسکریار یک فعال افغان الاصل امریکائی به الجزیره گفت مردم افغانستان هیچ ارتباطی با ۱۱ سپتامبر نداشتند که این یک واقعیت غیرقابل انکار است.

"آنچه بایدن پیشنهاد میکند، عدالت برای خانواده‌های ۱۱ سپتمبر نیست، بلکه سرقت سرمایه‌های عامه از یک کشور فقیر است که در آستانه قحطی و گرسنگی ناشی از خروج فاجعه بار ایالات متحده قرار دارد." دولت افغانستان تحت حمایت ایالات متحده در ماه آگست سال گذشته سقوط کرد و طالبان کابل را حین خروج قوای امریکا از این کشور پس از یک جنگ ۲۰ ساله تصرف کردند.

واشنگتن که عقب نشینی خود را با طالبان مذاکره کرده بود، به سرعت اقدام به مسدود کردن دارائی‌های د افغانستان بانک در ایالات متحده کرد. سپس خانواد های قربانیان ۱۱ سپتمبر از طریق محکمه در جستجوی این پول شدند. یک دوسیه خاص که در سال ۲۰۱۲ حکم غیرقانونی علیه طالبان را به دست آورده بود در این تلاش نقش محوری شد. شاکیان در ابتداء از تعداد زیادی از نهاد ها و افراد در سراسر خاورمیانه و افغانستان شکایت کردند که بسیاری از آنها با یکدیگر در تضاد بودند و با القاعده که در سال ۲۰۰۱ حملات را انجام داد، مخالفت داشتند. مدعی علیه ها عبارت بودند از رهبر ایران علی خامنه‌ای، صدام حسین رئیس جمهور عراق، حزب الله عراق و طالبان.

محاکم برای تصمیم گیری

حلیمه ولی، یکی از بنیانگذاران موسسه "افغان ها برای فردای بهتر"، یک گروه مدافع مستقر در ایالات متحده، تأکید کرد که پول موجود در بانک مرکزی افغانستان متعلق به مردم افغانستان است که یک بحران انسانی وخیمی را تجربه می کنند. با افزایش سرسام آور تورم و ورشکستگی نهاد های دولتی، اقتصاد افغانستان که به کمک های خارجی متکی بوده - در حال فروپاشی است. پروگرام جهانی غذای سازمان ملل هشدار داده است که ۲۳ میلیون نفر در این کشور با "گرسنگی حاد" مواجه هستند. ولی درباره اقدام بایدن به الجزیره گفت: "این کاملاً تکان دهنده است. این اصلاً معادل این است که بگوئیم بانک مرکزی افغانستان نمی‌تواند کار کند، اما ما مقداری پول برای کمی غذا برای یک جمعیت گرسنه کنار می‌گذاریم. من فکر می‌کنم در مجموع، این بسیار کوتاه نظرانه است."

هنوز واضح نیست که چگونه این پول با چندین دوسیه قضائی که به آن ادعای مطالبه دارند، توزیع میشود. شاکیان ممکن است همچنان تصمیم بایدن را رد کنند و همه مبلغ را بخواهند و محاکم باید در مورد نتیجه آن تصمیم بگیرند که قابل مرافعه طلبی است. با این حال، قصر سفید پیشنهاد کرد که صرف نظر از آنچه در محاکم اتفاق می افتد، حداقل ۵/۳ میلیارد دلار برای خانواده قربانیان ۱۱ سپتمبر کنار گذاشته خواهد شد. قصر سفید گفت: "حتی اگر وجوه به نفع مردم افغانستان انتقال داده شود، بیش از ۵/۳ میلیارد دلار از دارائی های د افغانستان بانک در ایالات متحده باقی خواهد ماند که مشمول دعاوی مستمر قربانیان تروریسم ایالات متحده است."

شاکیان فرصت کاملی برای رسیدگی به دعاوی خود در محکمه خواهند داشت. اما در حال حاضر، حرف آخر در مورد لغو انجماد کمک های بشردوستانه و غرامت به قربانیان ۱۱ سپتمبر بر عهده محاکم است. یک مقام ارشد دولت در اوائل روز جمعه به خبرنگاران گفت که ماه ها طول میکشد تا این پول برای کمک های بشردوستانه در افغانستان آزاد شود. "از آنجائی که ما باید در اینجا مراحل قضائی را طی کنیم، حداقل چند ماه را در بر میگیرد تا بتوانیم هر یک از این پول ها را منتقل کنیم، درست است؟ پس، این پول بدون در نظر گرفتن چند ماه آینده در دسترس نخواهد بود، صرف نظر از مقدار و صرف نظر از اینکه چه کاری می خواهیم انجام دهیم. موضوع دیگری که بر ابهامات در مورد سرنوشت این صندوق ها می

افزاید این است که واشنگتن طالبان را به عنوان دولت افغانستان به رسمیت نمی شناسد. جان سیفتون، مدیر بخش حمایت از آسیا در سازمان حقوق بشر گفت: "یک سوال مشروع وجود دارد که چگونه می توان از ثروت حقه یک کشور برای تأمین بدهی یک نهادی که به عنوان دولت مستقل به رسمیت شناخته نمی شود، استفاده کرد."

سابقه مشکل ساز

سیفتون در یک جلسه پرسش و پاسخ سازمان نظارت حقوق بشر، در توییتز نسبت به تصمیم بایدن ابراز نگرانی کرد. او گفت: "تصمیم اداره بایدن یک سابقه بسیار مشکل ساز برای سیاستی ایجاد می کند که اساساً ثروت حاکمیتی یک کشور را کنترل می نماید و از آن برای چیز هائی استفاده می کند که لزوماً مردم افغانستان نمی خواهند از آن استفاده شود." بنیاد افغان- امریکائی، یک گروه مدافع گفت که این اقدام بایدن باعث تشدید درد و رنج مردم افغانستان خواهد شد. این گروه در بیانیه ای گفته است: "وجوه مورد بحث متعلق به مردم افغانستان است، نه هیچ دولت یا نهادی، گذشته یا حال - این یک موضع سیاسی نیست، این یک واقعیت است." محمد نعیم، سخنگوی طالبان در توییتز خود نوشت: "سرقه و ضبط پول هائی که ایالات متحده از مردم افغانستان در اختیار داشته یا منجمد کرده، پائین ترین سطح زوال انسانی و اخلاقی یک کشور و یک ملت را نشان می دهد."

ماورای ارزش فوری پول، وکلای مدافع در مورد پیامی که تصمیم بایدن در مورد بقای بانکداری در افغانستان ارسال می کند، زنگ خطر را به صدا در آورده است. سیفتون در جریان رویداد مجازی سازمان نظارت حقوق بشر تاکید کرد که افغانستان به یک سیستم بانکی برای پیشبرد اقتصاد و جریان کمک ها به طور موثر نیاز دارد و متذکر شد که بانک های افغانستان می توانند در سطح بین المللی نظارت شوند تا اطمینان حاصل شود که وجوه توسط طالبان به هدر نمی رود. او گفت: "محدودیت های فعلی بر سیستم بانکی افغانستان واقعاً بحران جدی حقوق بشر در کشور را تشدید میکند و مردم را به قحطی می کشاند." سیفتون افزود که یک سیستم بانکی موثر برای کمک رسانی، واردات و تجارت قانونی در افغانستان حیاتی است. سیفتون گفت که مهمترین چیز برای کشوری که حجم بسیار زیادی از مواد غذایی و منابع ضروری خود را وارد می کند این است که بتواند پول را در بانک ها بسپارد، آن را به دالر تبدیل کند و از آن دالرها برای خرید اموال خارج از کشور استفاده شود.

حلیمه ولی، از سازمان "افغان ها برای فردای بهتر" گفت که د افغانستان بانک یک نهاد مستقل است و کمک های بشردوستانه نمی تواند جایگزین بانک مرکزی کشور شود. او گفت: "این اساساً شبیه این است که بگوئیم نهاد ذخیره فدرال دیگر نمیتواند کار کند، اما ما چند آشپزخانه سیار را به راه اندازیم که لزوماً مشکلات سیستم بانک مرکزی را که در افغانستان کار نمیکند، کاهش دهد."

بیست و هشتم

بایدن مرتکب بی عدالتی خطرناکی علیه مردم افغانستان میشود

این دزدی در مقیاس وسیع است و در زمانی صورت میگیرد که افغانستان به شدت نیازمند تزریق پول است.

نویسنده: دانیل لاریسون (Daniel Larison)

۲/۱۹/۲۰۲۲

اداره بایدن مردم افغانستان را تاراج کرده و میلیاردها دلار از پول مردم این کشور را غارت خواهد کرد.

پرزیدنت بایدن در حال بازگشائی یک مسیر قانونی برای اعضای خانواده های قربانیان حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است که به دنبال ۵/۳ میلیارد دلاری اند که بانک مرکزی افغانستان قبل از سلطه طالبان در نیویارک ذخیره کرده بود، در حالیکه همچنان میخواهد تا مبلغ تقریباً مساوی را به سمت کمک به مردم افغانستان هدایت کند.

در آغاز این جریان، آقای بایدن صبح روز جمعه با استناد از صلاحیت حالات اضطراری فرمان اجرایی صادر کرد که به موجب آن برای تثبیت و مسدود کردن تمام ۷ میلیارد دلار از کل دارائی های بانک مرکزی افغانستان در نیویارک استفاده نمود. اداره بایدن گفت که از قاضی اجازه میخواد تا ۵/۳ میلیارد دلار را به صندوق امانت سپرده که برای حمایت از نیازهای مردم افغانستان، مانند کمک هایبشردوستانه، ایجاد خواهد کرد.

ایالات متحده بی عدالتی بزرگی را علیه مردم افغانستان مرتکب می شود و پولی که به یک صندوق کمکی اختصاص می یابد، هیچ کمکی به بحران نقدینگی که منجر به فروپاشی اقتصادی کشور شده، نخواهد کرد. این اداره به جای آزاد ساختن وجوه به بانک مرکزی افغانستان و اجازه ای از سرگیری فعالیت های عادی اقتصادی، راه غیر قابل دفاعی برای آزاد سازی این وجوه پیدا کرده است. صندوق امانتی بشردوستانه تلاشی برای ایجاد مکانیسمی در خارج از نهاد های افغانستان برای ارسال کمک ها به داخل کشور است، اما این کمک ها در مقایسه با آنچه مردم افغانستان برای زنده ماندن و بهبودی نیاز دارند، یک قطره ای بیش نخواهد بود. امرسون بروکینگ اوایل امروز اظهار نظر کرد: این فقط "دارائی مسدود شده" نیست، بلکه کل ذخیره بانک مرکزی افغانستان است. این عمل هر آنچه را که از اقتصاد رسمی افغانستان باقی مانده، نابود خواهد کرد. این امر افغانستان را کاملاً متکی به سهمیه های کوچک کمک های خارجی خواهد ساخت.

تصمیم برای تقسیم پول و نگهداشتن نیمی از آن برای خانواده های قربانیان ۱۱ سپتمبر ظالمانه بوده و دشوار است که مشاهده کنیم که ایالات متحده چگونه از صلاحیت قانونی برای استفاده از این بودجه در این راه برخوردار است. ایالات متحده به سادگی این پول را می گیرد، زیرا هیچ کس نمی تواند مانع این کار شود. قرار است ایالات متحده این پول را از طرف دولت افغانستان در امانت نگهدارد. دلیل موجهی وجود ندارد که چرا پولی که متعلق به مردم افغانستان است به قربانیان جنایتی که ده ها سال پیش توسط غیرافغان ها مرتکب شده اند، تحویل داده شود. این دزدی در مقیاس وسیع است و در زمانی انجام می شود که افغانستان به شدت نیازمند تزریق پول است.

اداره بایدن ممکن است فکر کند که با نگهداشتن پول برای خانواده های قربانیان، انتقاد تندروان را از بین میبرد، اما آنقدر بدبینانه و از نظر اخلاقی ورشکسته است که دقیقاً عکس العملی بسیار بزرگتر از یک آزاد سازی ساده دارائی ها را باعث شده است. نیک برومفیلد به این خبر عکس العمل نشان داد: چه جهنم واقعی. رئیس جمهور امریکا نه تنها به فریاد مردمی که درباره بحران انسانی جنون آمیز که سبب مسدود شدن این دارائی ها میشود گوش نمیدهد، بلکه از مردم گرسنه هم میدزدد تا در میان کاهش شهرت، نقش آقای میهن دوست را بازی نماید؟ مرتضی حسین می افزاید: اگر ترمپ این کار را میکرد، ظالمانه ترین و شریانه ترین کاری بود که او در طول دوره ریاست جمهوری خود انجام میداد. تقریباً غیر قابل درک است.

ایالات متحده در اوج یک بحران انسانی که توسط سیاست های خود دولت ما ایجاد شده است، دستبرد از مردم گرسنه را انتخاب می کند. این یک نمونه دیگر از این است که چگونه ایالات متحده افراد بی گناه را در سراسر جهان به خاطر جنایات دیگران مجازات می نماید. اگر این تفکر دولت بایدن راه حلی برای قحطی جمعی در افغانستان است، من از این تفکر به خود می لرزم که آنها با یمن چه خواهند کرد.

بیست و نهم

اداره باید فوراً داری های افغانستان را آزاد کند و به تحریم های ویرانگر پایان دهد

نویسندگان: نوم چومسکی، طارق علی، ریچارد فاک، سارا روی، ات ال

(NOAM CHOMSKY, TARIQ ALI, RICHARD FALK, SARA ROY, ET AL)

۲۰۲۲/۲۷/۲



بدترین فاجعه انسانی روی زمین در برابر چشمان ما اتفاق می افتد. زیربنا های موسسات صحتی افغانستان در حال فروپاشی است، فقر به شدت افزایش یافته است و نزدیک به 9 میلیون افغان در آستانه قحطی هستند – به شمول یک میلیون کودک.

این فاجعه انسانی ساخت دست بشر نتیجه مستقیم سیاست های امریکا است، یعنی مسدود ساختن داری های خارجی افغانستان و اعمال تحریم های شدید. قبل از خروج امریکا از افغانستان، نزدیک به 80 درصد بودجه افغانستان از جامعه بین المللی تامین می شد. این پول قطع شده و باعث فروپاشی کامل اقتصادی و گرسنگی جمعی قریب الوقوع شده است. سازمان های حقوق بشر که در افغانستان فعالیت دارند، نیاز مبرم میدانند که ایالات متحده داری های افغانستان را دوباره باز نموده، به تحریم ها به منظور کاهش درد و رنج عظیم و غیرضروری مردم افغانستان و جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به یک کشور ناکام پایان دهد.

در ۱۱ فروری، اداره بایدن اعلام کرد که ایالات متحده هفت بیلیون دالر از دارائی های مسدود شده کنونی افغانستان را آزاد خواهد کرد. نیمی از آن پول را برای دعاوی حقوقی خانواده های قربانیان ۱۱ سپتمبر ذخیره می کند و نیمی دیگر برای کمک های بشردوستانه اختصاص خواهد یافت. این سیاست ظالمانه تماماً تضمین کننده سقوط بانک مرکزی افغانستان و افزایش بی ثباتی و گرسنگی است. بلال عسکریار، فعال افغان - امریکائی در عکس العمل به این اعلامیه اظهار داشت: "مردم افغانستان کاری به یازده سپتمبر نداشتند. این یک واقعیت غیرقابل انکار است. آنچه بایدن پیشنهاد میکند، عدالت برای خانواده های ۱۱ سپتمبر نیست، بلکه سرقت سرمایه های عمومی از کشوری فقیری است که در آستانه قحطی و گرسنگی قرار دارد."

اگر این سیاست ها ادامه یابد، احتمالاً افغان های بیشتری نسبت به تعداد افغان هائی که مجموعاً در بیست سال گذشته به دست طالبان و نیروهای امریکائی کشته شده اند، در آینده قریب خواهند مرد.

این کشتار جمعی قریب الوقوع غیرنظامیان افغان قابل جلوگیری است. ما از دولت بایدن می خواهیم که با لغو تحریم ها، آزاد سازی دارائی های خارجی افغانستان و افزایش کمک های بشردوستانه، فوراً به این سیاست های ظالمانه و غیرانسانی پایان دهد. هر اقدامی کمتر از این منجر به رنج و مرگ بیشمار غیرنظامیان افغان خواهد شد و این کاملاً تقصیر ما خواهد بود.

سی ام

چرا قصر سفید 7 بیلیون دالر را از افغان ها میدزدد؟

نویسنده: مصطفی بایومی (Moustafa Bayoum)

۲۰۲۲/۱۰/۳

گرفتن پول افغان ها به منظور مجازات طالبان و برای پرداخت امریکائی های افسرده چیزی کمتر از سرقت به عنوان مجازات دسته جمعی نیست.



چرا باید پس انداز مردم عادی افغان که هیچ ارتباطی با حملات ۱۱ سپتامبر نداشتند، مصادره شود و زندگی شان توسط بوروکرات ها در واشنگتن تخریب گردد؟

هفته گذشته (آن زمان)، قصر سفید با صدور فرمانی از سرقت حدود ۷ بیلیون دالر خبر داد. تکان دهنده است، مطمئن باشید. اما تکان دهنده تر زمانی بود که همان فرمان اجرائی سارق را نیز شناسایی کرد: قصر سفید.

در اقدامی که تنها میتوان آن را یک وقاحت غیراخلاقی و کاملاً بی وجدانی توصیف کرد، دولت باین جریانی را برای مصادره ای بیش از ۷ میلیارد دلار دارائی که بانک مرکزی افغانستان در بانک ذخیره فدرال نیویورک دارد، آغاز کرده است. از زمانیکه طالبان اداره کشور جنگ زده را در سال گذشته بدست گرفتند، این پول در جای خود مسدود شده است. اکنون، دولت برای کمک های بشردوستانه در افغانستان جعل کاری نموده، نیمی از پول را - نه پول آنها، صرف کمک های بشردوستانه در افغانستان می نماید در

حالی که نیمی دیگر از وجوه - نه پول آنها - را برای وابستگان قربانیان ۱۱ سپتمبر ذخیره میکند که ادعا هائی را علیه طالبان برای حملات تروریستی ۲۰۰۱ مطرح کرده اند.

آیا گفتیم این پول آنها نیست؟

این وجوه متعلق به مردم افغانستان است و باید نزد مردم افغانستان باقی بماند. این واقعیت که حتی باید بیان شود، ذهن را گیج میکند. دلایل اخلاقی و عملی وجود دارد که چرا طرح بایدن باید بدور انداخته شود.

اول، چرا باید مردم عادی افغان که هیچ ارتباطی با حملات ۱۱ سپتامبر نداشتند، پس انداز شان مصادره شود و حیات شان توسط بوروکرات ها در واشنگتن مخدوش گردد؟ (گزارش ها حاکی از آن است که دارائی های افغانستان در بانک مرکزی از وجوه اسعاری، ذخایر بانک های تجاری افغانستان و پس انداز مردم عادی تشکیل شده است). بدون تکرار قصه چگونگی به وجود آمدن طالبان در وهله اول، همه ما می توانیم موافق باشیم که هیچ کس در سال ۱۹۹۶ به طالبان رای نداد تا به قدرت برسد. چرا مردم افغانستان باید مسئول اقدامات آن گروه باشند؟ همچنین هیچ یک از ۱۹ تن طیاره ربابان که حملات ۱۱ سپتمبر را انجام دادند، از افغانستان نبودند. حقیقت این است که مردم افغانستان عمدتاً قربانی طالبان و القاعده بوده اند و گرفتن پول افغان ها برای پرداخت امریکائیان اندهوگین غرض مجازات طالبان چیزی کمتر از سرقت به عنوان مجازات دسته جمعی نیست.

و چرا این نوع گروگان گیری مالی جهان اول فقط در یک جهت حرکت می نماید؟ به هر حال، آیا ایالات متحده، پاکستان، عربستان سعودی، روسیه، بریتانیا و بسیاری از کشورهای دیگر نیز مسئولیت مهمی در قبال هزاران هزار کشته غیرنظامی در افغانستان ندارند؟ پولی که نیروهای متحد گهگاهی برای ابراز تسلیم میدهند نسبت به تخریبی که ایجاد کرده اند، فقط ارزش یک خسته را دارد. یکبار که به این نتیجه برسیم که خانواده های ۱۱ سپتمبر برای تلفاتشان مستحق عدالت هستند، که آنها واقعاً مستحق اند، آیا نباید به دنبال جبران خسارت قربانیان افغان زاده خشونت متحدان باشیم؟

با این حال، این فکر که افغان ها میتوانند به دنبال راه های قانونی برای فرار از وزارت مالیه ایالات متحده به دلیل مرگ مردم خود و نقش ایالات متحده در ویرانی کشورشان باشند، خنده آور است. این عدم تقارن دردناک ماهیت استعماری پایدار سیاست بین الملل را نشان میدهد. هر گونه دعوی حقوقی در مورد دعوی و احکام غیرقانونی که این فرمان اجرائی ظاهراً قرار است به آن رسیدگی کند، پیامی که میفرستد واضح است: جان امریکائی ها مهمتر از جان افغان ها است و تراژیدی امریکائی بزرگتر از درد افغانستان است.

لاکن این درد ادامه دارد. از زمان تهاجم شوروی که مردم عادی را در میان یکی از داغترین مناطق جنگ سرد کشاند، افغانستان ۴۰ سال نارامی مصیبت بار را تحمل کرده است که از ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد که افغان ها را برای پیشبرد جنگ در سطح جهانی در اختیار خود گرفتند. (به چهلمین سالگرد رونالد ریگان نزدیک می شویم که ۲۱ مارچ ۱۹۸۲ را به عنوان روز افغانستان اعلام کرد). سپس، بعد از ۱۱ سپتمبر، افغان ها به زودی در معرض شکنجه های سیستماتیک توسط امریکائی ها در میدان هوائی بگرام، حملات بی رحمانه طیارات بدون پیلوت امریکائی، حملات خونین شبانه و بسیار چیزهای دیگر قرار گرفتند.

البته، طالبان نیز مسئولیت بزرگی در قبال خشونت غیر قابل بیان و سرکوب وحشیانه خود دارند و کمک به آنها برای بازسازی قدرت شان مصیبت بار خواهد بود. اما دزدیدن پول افغانستان و توزیع آن به نحوی

که شما صلاح میدانید به دشواری منافع عدالت را تامین میکند. این به سادگی تکان دهنده است که هرکس چه رسا ایالت متحده فکر نماید که میتواند.

برعکس، مردم افغانستان در حال حاضر با یک فروپاشی اقتصادی مواجه هستند که وسعت آن بسیار عظیم است. خشکسالی طولانی مدت، ویرانی‌های بیماری کرونا و مسدود شدن کمک‌های غرب از زمان به دست گرفتن قدرت توسط طالبان در سال گذشته، کشور را در معرض نابودی قرار داده است. حداقل 95 درصد از خانوارها در این کشور غذای کافی برای حفظ زندگی خود مصرف نمی‌کنند. یک میلیون کودک افغان با گرسنگی شدید روبرو هستند. بیش از سه میلیون نفر از سوء تغذیه رنج می‌کشند. تقریباً سه چهارم یک میلیون نفر در کشوری که چهار میلیون نفر قبلاً در داخل کشور آواره شده بودند، به دلیل جنگ سال گذشته از خانه‌های خود بیجا شدند.

دزدی پول افغانستان و توزیع آن به نحوی که شما صلاح می‌دانید، به دشواری منافع عدالت را تامین میکند.

دولت استدلال می‌کند که این فرمان اجرائی وجوهی را که فوراً به عنوان کمک توزیع میدارد، آزاد می‌نماید. اما اقدام دولت مبنی بر تبدیل پول دیگران به کمک‌های بشردوستانه نیز عملاً کوتاه نظرانه است. این حرکت در نهایت ملت را حتی بیشتر فقیر خواهد کرد و آن را بیشتر به سمت تبدیل شدن به سرزمینی تقریباً کاملاً وابسته به سخاوت خارجی‌ها سوق میدهد.

هنگامیکه تقاضای فوری برای آسایش و کمک وجود دارد، چیزی که افغانستان در نهایت به آن نیاز دارد، اقتصاد کارآمد خود است که اکنون بسیار دشوارتر شده است زیرا ایالات متحده اساساً بانک مرکزی افغانستان را ورشکست می‌سازد. بنابراین فرمان اجرائی بایده آینده ثبات و رشد اقتصادی را تضعیف میکند. اقتصاد ملی به سادگی نمیتواند بدون یک بانک مرکزی و یک سیستم تجاری قابل اعتماد فعالیت نماید. اگرچه مقداری اسعار خارجی از طریق نهاد های مانند بانک بین‌المللی افغانستان وارد کشور می‌گردد، اما این کافی نیست و تجارت بین‌المللی در افغانستان تقریباً غیرممکن است. همانطور که یکی از دکانداران قندهار، حاجی عبدالنافی، به نیویورک تایمز گفت: "ما نمی‌توانیم برای امرار حیات درآمد داشته باشیم، نمی‌توانیم با کشورهای دیگر تجارت کنیم، نمی‌توانیم کالا وارد کنیم و صادر کنیم - ما تقریباً از دنیا قطع شده ایم."

این تفکر که ورشکستگی بانک مرکزی افغانستان باعث فقر و گرسنگی طالبان می‌شود، زمانی مضحک تر و شکست خورده تر به نظر میرسد که متوجه میشوید، بر اساس قوانین کنونی ایالات متحده، سازمان‌های غیردولتی فعال در افغانستان "اجازه دارند مالیات، حقوق و عوارض وارداتی را به طالبان بپردازند تا زمانی که پرداخت‌ها مربوط به فعالیت‌های مجاز مربوط باشد". این احتمالاً تنها راهی است که برخی از کمک‌ها می‌توانند وارد کشور شوند، اما همچنان نشان میدهد که فرمان اجرائی بایده چقدر ریاکارانه است.

باید راه حل‌های بهتری وجود داشته باشد و پیشنهادهای در حال بحث است که به بانک مرکزی افغانستان اجازه میدهد تا فعالیت‌های خود را توسط مأموران مستقل نظارت کند تا تضمین نمایند که هیچ یک از پول‌ها توسط طالبان گرفته نمی‌شود. آیا این اقدام کار می‌کند؟ نمیدانم، اما چیزی که میدانم این است که این فرمان اجرائی ظلم و دزدی است که در قالب صدقه و عدالت جلوه می‌کند و قبل از آسیب رساندن غیر قابل جبران، باید لغو شود.

سی و یکم

غارت بانک مرکزی افغانستان زندگی بیگناهان را بر باد میکند

نویسنده: الجرنون دی اماساس (Algernon D'Amassa)

۲۰۲۲/۱۵/۳

شما در بانک پول دارید، اما بانک ها پول ندارند.

چک های بی ارزش هستند. مشاغل بسته اند. قیمت ها سرسام آور صعود کرده است. مراقبت های صحی و سایر خدمات در هم شکسته شده است، دولت تحت یک نظام ظالم در حال نابودی است. اشیا را نمیتوان وارد کرد و غذا هم کمیاب است. زمستان سختی است و آنچه را که نفروخته اید، ممکن مجبور شوید برای گرم نگهداشتن خانواده خود بسوزانید.

چیزی برای خوردن وجود ندارد: اکثر حاصلات خانواده شما در سال گذشته نتیجه نداد، حیوانات اهلی شما نابود شدند و حال فرزند شما، یک کودک نوپا، بیمار است. مکانی برای بردنش نیست. شما در میان ۲۳ میلیون نفری هستید که قادر به خوردن غذای روزانه در کشور تان نیستند و امسال ممکن است به ۹ میلیون نفری ببیونید که با قحطی آشکار روبرو اند. پول نقد کجاست؟ یک ابرقدرت خارجی، با ثروت انبوه خود، آن را غضب کرده و قصد دارد نیمی از آن را میان یک عده از مردم خود تقسیم کند، در حالیکه اعضای خانواده شما در مقابل چشمان تان از گرسنگی جان های خود را از دست میدهند.

بیرحمی این سیاست غیرقابل درک بوده و با زبان بروکراسی دساتیر اجرائی پوشیده است. با آنهم، این سیاست فعلی ایالات متحده در قبال افغانستان است.

رئیس جمهور جو بایدن که وعده پایان دادن به "جنگ های همیشگی" امریکا را داد، به نظر میرسید با عقب نشینی از "درگیری" ۲۰ ساله ما در افغانستان شش ماه قبل، گامی شجاعانه برداشت. اما او این کار را نکرده است: دولت اکنون در عوض، جنگ اقتصادی به راه انداخته است، ابتدا با ضبط ۷ بلیون دلار از بانک مرکزی آن کشور و اکنون متعهد شده است که نیمی از آن را صرف کمک های بشردوستانه کند و نیمی دیگر را برای تسویه حساب های قانونی احتمالی با خانواده های قربانیان حملات تروریستی ۱۱ سپتمبر نگهدارد. این بمب و طیارات چنگنده اف۳۵- نیست، با این حال تاثیر آن بر زندگی بیگناهان تباہ کننده است. این نه تنها بدن ها را نابود میکند، بلکه همان زمینه ای را که جامعه مدنی و ثبات منطقه ای ممکن است روی آن قرار گیرد، از بین میبرد. تلاش برای اعمار بر روی این خرابه به شدت به کمک های بلاعوض، وام ها و واردات از کشورهای ثروتمند تر بستگی دارد و این ترتیب تصادفی نیست. این وضعیت مخصصه دولت دوران جنگ تحت حمایت ایالات متحده بود که به شدت به کمک های خارجی

وابستگی داشت. با فروپاشی آن دولت و نیروهای امنیتی آن، حاکمان مستبد قبلی، طالبان، موقعیت خود را به عنوان قدرت بالفعل از سر گرفتند.

این برای هر فردی که سعی می‌ورزد در افغانستان زنده بماند بدبختی است، زیرا طالبان یک سازمان تروریستی مشخص شده است که هدف تحریم های اقتصادی بوده که به دوران حکومت قبلی آنها بر می‌گردد. علاوه بر این، ایالات متحده نمی‌تواند یا نمی‌خواهد توضیح دهد که آیا این تحریم های گذشته در مورد نظام یا افراد طالبان که قبلاً نام برده شده است اعمال می‌شود یا خیر.

در حال که ایالات متحده به برخی از ادارات امدادی اجازه داده است تا در آنجا فعالیت کنند (و به کمک های بشردوستانه فخر می‌فرشند)، اما یک عده ادارات دیگر به دلیل ترس از نقض تحریم ها، از کمک خود داری کرده اند که تأثیرات منفی آن تشدید یافته است. اگر توجه کنیم، کسانی که آنجا هستند، داستان های وحشتناکی را بازگو می‌کنند. سازمان ملل به امید جمع آوری بیش از ۵ بیلیون دالر برای کمک به مردم افغانستان از دیگران تقاضای کمک دارد و شما نیز می‌توانید هر گونه پول اضافی خود را به سازمان های غیر دولتی که در آنجا کار می‌کنند اهدا نمائید.

اما از ۱۱ فروری به بعد، سیاست ایالات متحده این بوده است که نیمی از پولی را که از افغانستان غارت کرده، برای جبران غرامت شاکیان امریکائی که علیه طالبان به ارتباط همکاری شان با تروریست ها اقامه دعوی نموده اند، اختصاص می‌دهد. (آنها در حمله ۱۱ سپتمبر دخیل نبودند) اعلامیه کاخ سفید اذعان داشت که دولت حتی قبل از اینکه طالبان کنترل را از سر بگیرند از بدتر شدن اقتصاد افغانستان که در آستانه سقوط قرار داشت، آگاه بود.

با این حال، از نظر اخلاقی یک اقدام غیرقابل دفاع انجام داد که بانک مرکزی کشور و میلیون ها انسان را که بیش از ۲۰ سال قبل در قبال اقدامات القاعده مقصر نیستند، نابود کرد.

سی و دوهم

فساد، قتل، بچه بازی: حکومت افغانستان ارزش جنگیدن را ندارد

گذشته از همه، نظام کابل از طالبان برتر نیست.

نویسنده: ریچارد حنانیا (Richard Hanania)

۲۰۲۲/۲۶/۳

حینیکه اداره بایدن در مورد کارهایی که باید در افغانستان انجام شود بحث می کند، صحبت های زیادی در مورد اینکه چگونه ایالات متحده نباید حکومت را در آنجا تنها بگذارد صورت می گیرد. در همین حال، طالبان به تعهد خود مبنی بر حمله نکردن به عساکر امریکائی برای مدت یک سال پایبند بوده و قول داده بودند که در صورت عقب نشینی امریکا به تروریست ها اجازه ایجاد یک پایگاه در افغانستان را نخواهند داد.

با توجه به این واقعیت ها، طرفداران ادامه جنگ دریافته اند که موضوع امنیت ملی برای ادامه جنگ ضعیف تر از گذشته است و حال استدلال خود را بر مبنای خواست های اخلاقی متمرکز کرده اند. چه اتفاقی برای حکومت افغانستان می افتد، اگر امریکا آنجا را ترک گوید؟

اما چنین استدلال ها ایجاب می کند که حکومت افغانستان از نظر اخلاقی نسبت به طالبان برتر باشد و بتواند آینده بهتری را برای مردم خود فراهم کند. در حقیقت، شواهد کمی وجود دارد که نشان دهنده این واقعیت باشد.

با در نظر داشت همه، طالبان کمتر فاسد نسبت به افرادی اند که ایالات متحده از آنها دفاع می کند. چگونه می تواند این چنین باشد؟ مصارف جنگ افغانستان بیش از 2 تریلیون دلار برای ایالات متحده خرج داشته است که شامل مصارف نظامی برای جنگ با طالبان، کمک به دولت کابل و پروژه های بازسازی می شود. مصارف طالبان برای این جنگ چیست؟ ارقام رسمی وجود ندارد، اما طبق یک گزارش، آنها در سال مالی که در مارچ ۲۰۲۰ به پایان رسید، ۶/۱ میلیارد دلار درآمد داشتند. طالبان می توانند در رویارویی با حوادث قاطع و غافلگیر کننده، ساحه بدست آورده را نگهدارند، زیرا از روحیه بهتر و سازماندهی موثر تری برخوردار هستند. این توسط مقامات حکومت افغانستان پذیرفته شده است. به گفته توریالی ویسا، والی سابق ولایت قندهار، هم شهریان به وی گفتند که تحت حاکمیت طالبان "صرافی ها پول خود را فقط زیر یک ورق می پوشانیدند" حینیکه آنها به نماز می رفتند زیرا "مردم می دانستند که قانون عملی خواهد شد." علاوه بر این، "هنگامی که طالبان دستور دادند که کشت کوکنار را متوقف کنند، ملا عمر می توانست آن را با چشم کور خود اجرا کند." تحت اشغال ایالات متحده، تولید مواد مخدر از کنترل خارج شده است که گاهی اوقات مشمول افغان ها در سطوح بالای دولت هم می گردد.

شایستگی طالبان در مقایسه با فساد حکومت تا حال یک موضوع تکراری گزارش جنگ است. راننده ای که بار کچالو را در شاهره یک تحویل می دهد اخیراً گزارش داده است، در حالیکه نیاز داشت که صرف یک بار معادل ۷۵ دلار به طالبان باج بپردازد، اما دولت با تأسیس ۱۲ مرکز تفتیش مختلف در یک جاده و با تأمین امنیت کمتر هر کدام ۳۷ دلار خواستار بودند.

به گفته نیویورک تایمز، از آغاز تجاوز امریکا، "شورشیان از فساد و سو استفاده حکومت افغانستان که توسط ایالات متحده اعمال شده بود، بهره برداری نموده و خود را به عنوان داور عدالت و عنعنات افغانستان معرفی کردند - که تداوم تقاضای این بخش قدرتمند است که مورد پذیرش مردم روستای افغانستان قرار گرفته است." در حالیکه غرب به درستی طالبان را به دلیل نقض حقوق بشر مورد انتقاد قرار می دهد، حکومت افغانستان نیز دست آلوده به خون دارد. واحدهای مخفی، اعدام های بدون تأخیر را بر اساس زمینه های سست و بی بنیاد از جمله علیه کودکان، انجام داده اند. و در حالیکه گمان می رود طالبان در عقب های ترور مداوم علیه شخصیت های جامعه مدنی هستند، اخیراً گزارش های معتبری منتشر شده است که حکومت افغانستان به طور مخفیانه افرادی را که طرفدار آشتی و پایان جنگ هستند، می کشد.

عمل بچه بازی، یک رسمی است که در آن پسر جوانی برای مردان بزرگتر می رقصد و مورد سو استفاده جنسی قرار می گیرد، بار دیگر در جریان جنگ در افغانستان روی صحنه آمد. این طالبان بودند که در اصل این عمل را به دلیل مغایرت با قوانین شرع غیرقانونی اعلام کردند. در سال ۲۰۱۵، این امر ظاهراً در بین اردو و پلیس افغانستان یک عمل معمول بود و به عساکر امریکائی گفته شد که آن را نادیده بگیرند. حکومت افغانستان برای ممنوع کردن این رسم تا سال ۲۰۱۷ اقدامی نکرد. گزارش شده است که نفرت از این عمل، عامل اصلی به قدرت رسیدن ملا عمر بود که مردم محلی در جنوب کشور سخت مخالف عمل ضد بشری جنگ سالاران بودند که به پسران جوان شان تجاوز می کردند. بنابراین، مردم حمایت خود را از عدالت خشن اما موثر طالبان اعلام کردند.

طالبان نوع سختگیرانه قانون شریعت را اجراء می کردند که اغلب برای زنان و اقلیت های مذهبی بی رحمانه بود. معهدا، از حمایت مردمی برخوردار شدند زیرا آنها در افغانستان امنیت و ایمنی خاصی را در اختیار مردم قرار داده و به ظلم و ستم از جانب جنگ سالاران محلی پایان دادند که در بسیاری از موارد حالت بسیار بدتر داشت. این جنگ سالاران برای نقش های رهبری در رژیم جدید مورد حمایت و اشنگتن، در کابل مورد استفاده قرار گرفتند. در نبرد بین حکومت افغانستان و طالبان، هیچ یک از طرفین آنقدر فضیلت ندارد که خون امریکائی ها را در دفاع از آنها ریخت. حداقل طالبان مستعد هستند و از توانائی کافی برخوردار اند که متکی به خود باشند. در حالیکه قضیه امنیت ملی برای ماندن در افغانستان همیشه ضعیف بوده است، اما حالت اخلاقی طوری است که ماهیت واقعی دولت کابل را پنهان می کند. سقوط کابل به عنوان نوعی "بدترین حالت" در صورت عقب نشینی امریکا ارائه شده است، اما ممکن است برای بسیاری از افغان ها این امر به منزله راه نجات و رستگاری باشد.

سی و سوم

فروپاشی افغانستان: سر مفتش عمومی دریافت که ایالات متحده 20 سال را صرف اعمار یک کشور فریبنده و وابسته کرد

نویسنده: دوگ باندو (Doug Bandow)

۲۰۲۲/۷/۶

تجاوز روسیه به اوکراین بسیاری از مسائل دیگر سیاست خارجی را از صفحه اول دور کرده است. برای اثبات اینکه مقامات دولت می توانند جنگ با روسیه و مقابله با چین را در همان زمان دامن بزنند، رئیس جمهور جو بایدن از آسیا دیدن کرد. خبط ظاهری او در مورد تایوان بیشترین توجه را جلب نمود.

حوادث مهم دیگری هم وجود دارد که عمدتاً نادیده گرفته میشوند. در شرق میانه، مقامات امریکائی به طور کامل از عربستان سعودی و امارات متحده عربی دلداری می نمایند. بدتر از این، معلوم میشود که دولت امریکا آماده است تا توافق اتمی با ایران را قربانی فشار اسرائیل نماید. در افریقا، اداره بایدن نیروهای امریکائی را دوباره به سومالیا فرستاد. جنبش چپ در امریکای لاتین در حال افزایش است و طرح واشنگتن را برای حذف کوبا، نیکاراگوا و ونزوئلا از اجلاس قاره امریکا به مبارزه می طلبد.

افغانستان همچنان مانند یک سیاه چاه امنیتی و یک فاجعه انسانی باقی مانده است. این یک موضوع اعتقادی برای حزب جنگ است که اگر ایالات متحده یک عده عساکر را تا چند سال دیگر در این کشور حفظ میکرد، همه چیز خوب می شد، طوریکه شیر با بره یکجا بخوابد. هر چند که، یک گزارش جدید از سوی سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان (سیگار-SIGAR) نشان می دهد که این حقیقت محافظه کاران جدید یک جفنگ ایدئولوژیک است.

در واقعیت، دولت مورد حمایت ایالات متحده احتمالاً تا زمانی زنده می ماند که امریکائی ها با طالبان می جنگیدند. علیرغم اینکه سه اداره متوالی ایالات متحده دو دهه و میلیارد ها (در واقع صدها میلیارد) دالر را صرف کردند و نیروهای متحد متحمل هزاران تلفات شدند، اما در واشنگتن اعتقاد به این نبود که افغانستان بتواند به تنهایی زنده بماند و هیچ چیز در افغانستان مانند امریکا را تضمین نمی کرد. واشنگتن هیچ منافع قابل توجهی در آسیای مرکزی ندارد، آسیائی که تقریباً به اندازه هر گوشه روی زمین از ایالات متحده فاصله دارد و توسط چندین قدرت جهانی و منطقه ای محدود است: چین، روسیه، هند، ایران و پاکستان. همه آنها منافع جدی امنیتی در افغانستان دارند که باید بدون حضور واشنگتن به آن رسیدگی می کردند - همانطور که پس از خروج ایالات متحده به آن دست یافتند.

اداره بوش برای نابودی یا ناتوان ساختن القاعده به دلیل حمله به امریکا و مجازات طالبان برای میزبانی از این سازمان تروریستی به افغانستان مداخله کرد. قوای امریکا به سرعت موفق شد. پیروزی آنها به قدری کامل بود که طالبان به دنبال مذاکره برای تسلیم عملی خود بودند. با این حال، بوش متکبر و خود

پسند و همراهان از ابتدا تا انتها، احمقانه امتناع ورزیدند. بقیه، از جمله مرگ و ویرانی فراوان در آن سرزمین غم انگیز، تاریخ است.

اگرچه ساکنان شهر های بزرگ افغانستان از حضور متحدین سود بردند، اما نه چندان مناطق روستائی که در قدم اول جنگ در آن محلات جریان داشت. بکتاش احدی، یک مترجم برای ایالات متحده، نحوی نظر افغانها را به این جنگ چنین توضیح داد: "از نگاه تحقیقی، تنها تماسی که بیشتر افغانها با غرب داشتند، از طریق عساکر مسلح و زره پوش ها بود. بنابراین، امریکائیان قصبات افغانستان را که مردم زندگی می کردند با یک صحنه جنگی ساده اشتباه گرفتند. نیروهای ایالات متحده روستا ها را به میدان جنگ تبدیل کردند، خانه های گلی را پودر ساختند و معیشت را ویران نمودند. یک فرد میتوانست تقریباً صدای خنده طالبان را بشنود حینیکه هر گونه همدردی با غرب در انفجارات و فیر های تفنگ بریاد رفت." این چیزی بود که امریکا را در پهلوی حکومت فاسد، بی کفایت و غیرقابل اعتماد کابل به دشمن تبدیل کرد. احدی افزود: "در مقایسه طالبان با ایالات متحده و متحدان غربی آن، اکثریت قریب به اتفاق افغانها همیشه طالبان را کم ضرر تر از دو شر دیگر می دانستند."

هر چند که، هیچ کس در واشنگتن نمی خواست حقیقت را بپذیرد. مقامات ایالات متحده اصرار داشتند که پیشرفت بدون توجه به تجربه در صحنه جنگ صورت گرفته بود. کریگ ویتلاک، خبرنگار واشنگتن پست، این بی صداقتی مداوم را در "مضامین افغانستان" توضیح کرد. او گزارش داد که "مقامات عالیرتبه ایالات متحده در طول مبارزات انتخاباتی ۱۸ سال قادر نشدند حقیقت را در مورد جنگ در افغانستان بگویند و با اظهارات جعلی که میدانستند دروغ است، شواهد غیرقابل انکار را که این جنگ به پیروزی نمیرسد، پنهان می کردند."

زمانیکه ارقام رسمی شکست را نشان داد، اداره ترمپ این سوال کلاسیک را مطرح کرد: چه کسی را باور خواهید کرد، به من یا چشمان دروغگوی تان؟ سپس مقامات رسمی، مردم را از دسترسی به حقایق محروم ساختند. اندرو کوردسمن از مرکز مطالعات ستراتژیک و بین المللی گزارش داد که "گزارشات منابع آزاد در مورد جریان جنگ بسیار جدال آمیز بود - تا جائیکه فرماندهی مرکزی تحت رهبری ایالات متحده گزارش در مورد اداره و نفوذ دولت افغانستان در مقابل طالبان و بسا جنبه های توانائی عملیاتی نیروهای امنیتی افغان را مجاز نمیدانست."

با این حال، پس از فروپاشی دولت کابل، واشنگتن اظهار داشت از اینکه یک نظام فریبنده را به وجود آورده بود، سخت تکان خورد. عامل مهم سقوط و از هم پاشیدگی، قوای دفاعی و امنیتی ملی افغانستان (ANDFS) بود. چی اتفاق افتاد؟ سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان نتیجه گیری کرد: "تنها مهم ترین عامل در فروپاشی قوای دفاعی و امنیتی در آگست ۲۰۲۱، تصمیم ایالات متحده برای خروج نیروهای نظامی و قراردادی از افغانستان بود" که هم در توافق امضا شده توسط اداره ترمپ و هم در عقب نشینی به دستور اداره بایدن انعکاس یافته است.

سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان توضیح داد: "به دلیل وابستگی قوای دفاعی و امنیتی افغانستان به نیروهای امریکا، این حوادث روحیه قوای افغانی را از بین برد. قوای افغان برای محافظت در برابر تلفات گسترده آنها برای مدت طولانی به حضور اردوی ایالات متحده متکی بوده و عساکر افغان ایالات متحده را به عنوان وسیله ای می دیدند که به آنها معاش پرداخت میکرد. توافقنامه ایالات متحده و طالبان به

وضوح نشان داد که دیگر چنین نیست و منجر به احساس ترک و تنها گذاشتن در نیروهای دفاعی و امنیتی و مردم افغانستان گردید.

اعضای حزب جنگ که هرگز نبردی را پیدا نکردند که معتقد باشند دیگر امریکائیان نباید با آن بجنگند، به این نتیجه رسیدند که رئیس جمهور دونالد ترامپ و جو بایدن در ترک افغانستان مقصر بودند. هر چند که، جنگ داخلی افغانستان که به چهار دهه قبل بر میگردد، جنگ امریکا نبود. در مورد تهدید تروریسم، تلاش برای اشغال دائمی هر گوشه از زمین که احتمالاً یک گروه متخاصم میتواند فعالیت کند، یک ستراتیژی محکوم به فناست. حضور القاعده در افغانستان باعث شد که عکس العمل موقتی بوده و آنوقت امریکا باید میرفت. ماندن، ترک نکردن، اشتباه واشنگتن بود. بخصوص اینکه در ایجاد یک نظام قابل اعتبار در افغانستان ناکام شدیم.

با کمال تأسف که سیاست ایالات متحده اردوی افغانستان را به طور نا امید کننده ای وابسته ساخت. بطور مثال، "محدود کردن حملات هوایی پس از امضای توافقنامه ایالات متحده و طالبان در سال بعد، نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان را بدون یک مزیت اصلی در دور نگهداشتن طالبان رها کرد. سپس، قوای دفاعی و امنیتی افغان متکی به اردوی ایالات متحده باقی ماند، زیرا ایالات متحده امریکا از اردوی افغانستان یک تصویر آینه نئی قوای امریکا خلق نموده بود. این امر وابستگی طولانی مدت اردوی افغانستان را ایجاد نمود. ایالات متحده یک ساختار نظامی ترکیبی تسلیحاتی خلق نمود که مستلزم سطح عالی پیچیدگی نظامی و رهبری حرفه ای بود". اردوی افغانستان به تنهایی از عهده این وظیفه بر نیامد. "در نتیجه، واحدهای دفاع امنیت ملی شکایت داشتند که مهمات، غذا، آب یا سائر تجهیزات کافی نظامی برای ادامه جنگ علیه طالبان ندارند". واشنگتن آنچه را که برای ایجاد یک قوای متکی به خود لازم بود، دست کم گرفت.

سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان (سیگار-SIGAR) تفصیل میدهد:

هیچ کشور یا نمایندگی وظیفه ماموریت توسعه اردوی افغانستان را نداشت. در عوض، این وظیفه در داخل یک ائتلاف به رهبری ناتو و با سازمان های موقت مانند نیروی بین المللی کمک به امنیت (ISAF)، حمایت قاطع و فرماندهی انتقال امنیت ترکیبی وجود داشت. همه این نهادها با رفت و آمد نوبتی ماموران نظامی و غیرنظامی در حال تغییر بودند. جابجائی مستمر ماموران مانع تداوم و همکاری موسساتی گردید. نتیجه، یک تقرب ناهماهنگ بود که کل ماموریت را به تباهی کشاند". بدتر از آن، شاید "طول تعهد ایالات متحده با درک واقعبینانه از زمان مورد نیاز برای ایجاد یک بخش امنیتی متکی به خود- جریانی که در کوریای جنوبی دهه ها سال طول کشید، سازگار نبود. نقاط عطف در حال تغییر و سیاست محور برای تعامل، توانائی ایالات متحده را برای تعیین اهداف واقع بینانه غرض ایجاد یک نیروی نظامی و پلیس توانا و متکی به خود تضعیف نمود".

تقصیر این نبود که ادارات متوالی امریکا نتوانستند وقت اضافی بدست آورند، زیرا منافع ایالات متحده چنین تلاشی را تضمین نمیکرد. در عوض، اشتباه این بود که تصور کنیم این جریان می توانست در زمان معقول و با هزینه معقول تکمیل گردد.

افغان ها جنگیدن را بلدند. منطقی نیست که متوقع باشیم آنها مانند امریکائی ها عمل نمایند. با آنهم، تقریباً در هر مرحله، ایالات متحده افغان ها را به کمک های غرب وابسته ساخت. سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان توضیح داد: "به عنوان مثال، موفقیت در میدان نبرد برای ایجاد شرایط لازم برای

تقلیل بخشیدن قوای ایالات متحده بسیار مهم بود. اما از آنجائی که عساکر ایالات متحده در جنگ بسیار موثرتر بودند، آنها اغلب ماموریت ها را رهبری می کردند یا خلا های حیاتی را در ماموریت ها پر می کردند، مانند حمایت هوائی نزدیک، تخلیه طبی، تدارکات، و جمع آوری اطلاعات که همه به منظور به دست آوردن تجربه جنگیدن توسط قوای دفاع ملی افغانستان بود. در نتیجه، اردوی ملی افغانستان بیش از حد به توانائی دیگران متکی گردید.

به همان اندازه احمقانه، اگرچه بدون شک برای مجتمع نظامی- صنعتی امریکا که در حال کنونی بزرگترین منفعت را از طرح کمک های ایالات متحده به اوکراین بدست می آورد، "ایالات متحده با ارائه تجهیزات نظامی پیشرفته به اردوی افغانستان وابستگی های طولانی مدت را ایجاد کرد که آنها قادر به حفظ آن نبودند. علاوه بر این، از سال ۲۰۰۵ وزارت دفاع امریکا مجوز کنگره را برای اجرای یک جریان فروش شبه نظامی خارجی دریافت کرد که دولت افغانستان را از هر گونه نقش رسمی در جریان تجهیز حذف کرد. از سال ۲۰۰۵ به بعد، ایالات متحده مسئولیت انحصاری الزامات تجهیزات اردوی افغانستان، برآورده شدن این الزامات، و پرداخت برای اقلام خریداری شده را داشت."

پس از صرف مقدار عظیم پول و تلاش مذبحخانه برای ایجاد نیروهای نظامی و پولیس موثر افغانستان، ایالات متحده نتوانست در مورد موثریت این پروژه قضاوت کند.

سیگار - SIGAR اشاره میکند:

"ایالات متحده هیچ معیار واقعی برای پیمایش توسعه اردوی افغانستان نداشت. معیارهای مورد استفاده وزارت دفاع امریکا متناقض بوده و قادر به فهم توسعه قابلیت ها و ظرفیت های اردوی افغانستان در طول زمان نبود. از سال ۲۰۰۵، معیارهای مورد استفاده ایالات متحده توسط اردو عمدتاً بر اطلاعات وارد شده و بیرون شده متمرکز بود که عوامل تخریب کننده مانند رهبری ضعیف و فساد را پنهان می کرد. در طول زمان افزایش قوای نظامی ایالات متحده، روش های پیمایش پنج بار تغییر کرد که رد یابی طولانی مدت پیشرفت اردوی افغانستان را غیرممکن ساخت. علیرغم اینکه هدف ایجاد یک اردوی افغان متکی به خود بود، بالاترین پیمایش پیشرفت در طول انتقال امنیت از اردوی ایالات متحده به اردوی افغانستان کاملاً از هدف اعلام شده وزارت دفاع بعید بود.

بدیهی است که این موضوع بیش از همه برای حکومت کابل اهمیت داشت. با این حال، واشنگتن متحدان فرضی خود را حتی در دسترسی به اطلاعات وابسته نگهداشت.

سیگار - SIGAR نتیجه گرفت:

در طول این ماموریت ۲۰ ساله، دولت افغانستان فاقد نظارت و دسترسی به سیستم های مهم مسئول ردیابی ماموران و تجهیزات اردوی ملی افغانستان بود. مقامات عالیرتبه دولت افغانستان به سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان (SIGAR) گفتند که علیرغم داشتن کارکنان مسئول مدیریت منابع انسانی و تدارکات، این کارمندان توانائی دسترسی مستقل و اصلاح سیستم های پاسخگوئی را نداشتند. برای دسترسی و دستکاری اطلاعات اردوی ملی، مقامات عالیرتبه افغانستان مجبور بودند از قراردادی های امریکائی مستقر در وزارتخانه های دفاع و داخله درخواست کمک نمایند. این عدم اعتماد در صحنه عمل نیز آشکار شد، جائیکه قوای ایالات متحده در جریان طرح ریزی عملیات فقط اطلاعات محدودی از عملیات خود را در اختیار واحد های همکار اردوی ملی افغان قرار میدادند، زیرا هراس داشتند که

نیروهای دفاعی امنیت ملی طرح‌ها را در اختیار طالبان خواهند گذاشت. به گفته جنرال متقاعد دیوید بارنو، در بعضی مواقع، واحد‌های میدانی اردوی ملی صرفاً یک "نمایش جعلی عملیات تحت رهبری ایالات متحده بودند".

دخالت امریکا در افغانستان از ناتوانی مداوم رنج می‌برد. با این حال، تقصیر فروپاشی افغانستان تماماً به گردن واشنگتن نبود. طراحان سیاست در ایالات متحده شجاعت و صلاحیت سیاسی را تصور میکردند که در کابل وجود نداشت. دولت افغانستان نتوانست برای خروج امریکا از این کشور آماده شود. معلوم میشود که دلیل کمی برای انجام این کار وجود دارد. گذشته از همه، نهاد سیاست خارجی ایالات متحده و همچنان اردوی ایالات متحده، ترمپ را در طول دوره ریاست جمهوری اش خنثی کرده بودند و افغانها طرح خروج او را صرف به عنوان یک تکتیک مذاکره می‌دیدند.

سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان گزارش داد: "دولت افغانستان نتوانست ستراتیژی امنیت ملی و طرح برای امنیت سرتاسری را به تعقیب خروج قوای ایالات متحده ایجاد کند. در عوض، رئیس جمهور سابق اشرف غنی، مکرراً رهبران اردوی ملی را تغییر داده و وفاداران خود را مقرر می‌نمود، در حالیکه صاحب منصبان تعلیم یافته اردوی ملی را یکجا با نیروهای امریکائی به حاشیه راند. تغییرات مداوم حلقه‌های فرماندهی، اعتماد و روحیه نظامی را در اردوی ملی افغانستان تضعیف نمود. صاحب منصبان جوان، تعلیم دیده، تحصیل کرده و حرفه‌ئی اردوی ملی که زیر نظر ایالات متحده رشد یافتند، به حاشیه رانده شدند و روابط آنها با ایالات متحده به یک مسئولیت تبدیل شد." طالبان از این اشتباهات نهایت استفاده را بردند.

ماجراجویی امریکا در افغانستان یک تراژیدی فوق‌العاده بود. اداره بوش این فرصت را داشت تا از ایجاد یک دولت جدید که شامل نمایندگی برای طالبان هم باشد، حمایت کند. افسوس که تجاوز مغروران این فرصت را از واشنگتن گرفت و در نهایت مردم افغانستان شیطانی را که می‌شناختند بر خارجی‌های ناخوانده ترجیح دادند. شکایات مبنی بر اینکه خروج زود هنگام واشنگتن سبب شکست در جنگ گردید را فراموش کنید. روش ایالات متحده تضمین کرد که افغانستان هرگز به یک جمهوری لیبرال و مستقل و همگام با امریکا تبدیل نخواهد شد.

نتیجه

از مرور مقالات نویسندگان، حال هم میهنان میدانند که ایالات متحده چه خطاهای عمدی و نابخشودنی در افغانستان مرتکب گردید که حتا تحلیل گران انساندوست امریکائی از انتقاد روش ضد بشری امریکا خودداری نکرده اند. اگر امریکا بر مبنای روش تعقل و دور اندیشی عمل میکرد، دلیلی به تجاوز و ترویج فساد و سرانجام شکست وجود نمیداشت و شهرتش در سطح جهانی آسیب پذیر نمی گردید. تجاوز امریکا باعث شد که این کشور بیلیون ها دالر را ضایع سازد تا یک قشر فاسد و ضد میهن را که ظاهراً دوست امریکا شمرده میشود، تطمیع نموده و در خدمت خود قرار دهد. همین ها بودند که زمینه ناکامی و شکست اقتضاح آمیز امریکا را در افغانستان میسر ساختند و حیثیت جهانی اش را پامال نمودند.

بزرگترین درسی که هم میهنان ما میتوانند بیاموزند، اینست که نباید در خدمت تجاوزگران بود. متجاوزین روزی فرار خواهند کرد و مزدوران خود را تنها خواهند گذاشت. ما دوبار این حادثه را تجربه کرده ایم: اول در دهه هشتاد قرن ۲۰، زمانی که متجاوزین روس خاک مقدس مرا را با شرمساری ترک گفتند و مزدوران خود را تنها و بی سرنوشت گذاشتند. حتا معاهدات مخفی روسیه با احمد شاه مسعود هم نتوانست متجاوزین روس را از قهر مبارزان واقعی نجات بخشد. دوم در دهه دومی قرن ۲۱، زمانی که متجاوزین امریکائی راه فرار را در پیش گرفتند، مزدوران خود را بی بار و یاور رها کردند که نتیجه را همه میدانند.

باید آموخت که نباید میهن را به اجانب فروخت. روزی میرسد که متجاوزین خود به روی مزدوران خویش تف می اندازند و آنها را نفرین می نمایند.